

ترجمہ

العقائد

عبدالحمید امینی

جلد ۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه الغدير

نویسنده:

علامه امینی (ره)

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	ترجمه الغدير - جلد ۴
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	شعراء غدیر در قرن ۰۲
۱۲	ابو مستهل کمیت
۱۲	اشاره
۱۳	سخنی در پیرامون شعر
۱۴	قصیده عینیه هاشمیان
۱۶	هاشمیات
۱۹	قصیده میمیه هاشمیات
۲۲	قصیده بائیه هاشمیات
۲۴	قصیده لامیه هاشمیات
۲۸	زندگی شاعر
۳۰	کمیت و زندگی مذهبی او
۳۳	کمیت و دعای ائمه درباره او
۳۶	کمیت و هشام بن عبد الملک
۴۲	کمیت و یزید بن عبد الملک
۴۳	ولادت و شهادت کمیت
۴۴	سید حمیری
۴۴	اشاره
۴۴	غدیریه ۰۱
۴۴	غدیریه ۰۲
۴۵	غدیریه ۰۳

۴۶	غذیریه ۰۴
۴۶	غذیریه ۰۵
۴۷	غذیریه ۰۶
۴۷	غذیریه ۰۷
۴۸	غذیریه ۰۸
۴۸	غذیریه ۰۹
۴۹	غذیریه ۱۰
۴۹	اشاره
۵۱	در پیرامون این غذیریه
۵۴	شرح قصیده
۵۵	تخمیس آن
۵۶	غذیریه ۱۱
۵۷	غذیریه ۱۲
۵۸	غذیریه ۱۳
۵۸	غذیریه ۱۴
۵۹	غذیریه ۱۵
۶۰	غذیریه ۱۶
۶۰	غذیریه ۱۷
۶۰	غذیریه ۱۸
۶۱	غذیریه ۱۹
۶۱	غذیریه ۲۰
۶۱	غذیریه ۲۱
۶۲	غذیریه ۲۲
۶۲	غذیریه ۲۳

۶۲	زندگی شاعر
۶۳	داستان سید با پدر و مادرش
۶۵	بزرگواری سید و..
۶۸	ستایش مقام ادبی شاعر
۷۰	سخن پردازی سید در ستایش آل الله
۷۳	راویان و حافظان شعر سید
۷۳	مذهب سید و سخن اعلام در پیرامون آن
۸۰	نقدی بر طه حسین
۸۱	رفتار سید با غیر شیعه
۸۶	گزارشها و بزم آرایبهای سید
۹۳	خلفاء روزگار سید
۹۵	سیما و ساختمان بدنی سید
۹۵	ولادت و وفاتش
۹۸	مهارت سید در علم و تاریخ
۹۹	شعر سید درباره حدیث دعوت
۱۰۱	حدیث سرآغاز دعوت در سنت و تاریخ و ادب
۱۰۱	اشاره
۱۰۳	صورت های هفت گانه حدیث
۱۰۶	سخن و شعر انطاکی درباره حدیث
۱۰۸	سخن اسکافی در پیرامون این حدیث در کتاب النقض علی العثمانيه
۱۰۹	جنایاتی که بر این حدیث رفته است
۱۱۱	عبدی کوفی
۱۱۱	اشاره
۱۱۴	زندگی شاعر

- ۱۱۶ نبوغ عبدی در ادب و حدیث
- ۱۱۷ ولادت و درگذشت عبدی
- ۱۱۸ از نمونه های شعر او این قصیده است
- ۱۱۸ در بیان احادیثی که قصیده عبدی آمده و دانشمندان به نام عامه آن را روایت کرده اند
- ۱۱۸ حدیث عمر درباره امام امیرالمؤمنین
- ۱۱۹ حدیثی از ابن عباس
- ۱۲۰ حدیث فضیلت اشباح پنج گانه
- ۱۲۱ کشتی نجات بودن اهل بیت
- ۱۲۱ قبول اعمال به ولایت است
- ۱۲۲ نماز جز به درود بر آل تمام نیست
- ۱۲۵ دعا به درود بر دودمان پیغمبر پذیرفته است
- ۱۲۵ فرشتگان نگهبان علی بر دیگر ملائکه می بالند
- ۱۲۶ شعر دیگری از عبدی
- ۱۲۶ اشاره
- ۱۲۶ احادیثی که در آن شعر است
- ۱۲۶ سابقون خاندان پیغمبرند
- ۱۲۷ مودت این خاندان واجب است
- ۱۳۲ صراط مستقیم اهل بیتند
- ۱۳۳ فاطمه صدیقه و علی بزرگ صدیق و فاروق امت است
- ۱۳۵ نام هایی که بر در بهشت مکتوب است
- ۱۳۵ پیوند زناشویی علی و زهرا
- ۱۳۷ کابین زهرا
- ۱۳۷ نثار زهرا
- ۱۳۸ چکامه دیگری از عبدی

- ۱۳۸ گریه حضرت زهرا و سخن حضرت رسول
- ۱۴۸ شعراء غدیر در قرن ۰۳
- ۱۴۸ ابو تمام طایی
- ۱۴۸ اشاره
- ۱۵۰ در پیرامون شعر
- ۱۵۲ زندگی شاعر
- ۱۵۵ دیوان شعر ابی تمام
- ۱۵۶ دیوان حماسه و شروح آن
- ۱۵۸ دیوانهای حماسه
- ۱۵۸ آثار ادبی ابی تمام
- ۱۵۸ کسانی که درباره زندگی ابی تمام کتاب نوشته اند
- ۱۵۹ ولادت و وفات ابی تمام
- ۱۶۱ نقدی بر ابی تمام
- ۱۶۱ کسانی که درباره مختار کتاب نوشته اند
- ۱۶۳ چکامه ای درباره مختار
- ۱۶۵ دعبل خزاعی
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۸ در پیرامون تأثیه دعبل
- ۱۸۶ سرآغاز این قصیده
- ۱۸۷ زندگی شاعر
- ۱۸۷ اشاره
- ۱۸۷ خاندان زرین
- ۱۹۲ نبوغ ادبی دعبل
- ۱۹۵ دعبل و مشایخ روایت او

- ۱۹۶ اما رفتار دعبل با خلفاء و وزراء
- ۲۰۰ خوشمزگیها و نوادر دعبل
- ۲۰۲ نمونه هایی از اشعار مذهبی دعبل
- ۲۰۵ ولادت و وفات دعبل
- ۲۰۶ سپاسی بر قدردانیها
- ۲۰۷ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ترجمه الغدير - جلد ۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹.

عنوان قراردادی : الغدير فى الكتاب و السنه و الادب .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : الغدير / عبدالحسین امینی ترجمه محمدتقی واحدی؛ زیر نظر علی‌رضا میرزما محمد.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲].

مشخصات نشر : تهران : بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : ۱۱ ج

شابک : دوره : ۹۶۴-۳۰۹-۳۶۶-۲ ؛ ج. ۱ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۳۷-۴ ؛ ج. ۲ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۶۸-۴ ؛ ج. ۳ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۴۶ ؛ ج. ۴ :

۹۶۴۳۰۹۳۶۵۴ ؛ ج. ۵ : ۹۶۴۳۰۹۷۳۹۰ ؛ ج. ۶ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۷ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۸ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۹ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۱۰ :

۹۶۴۳۰۹۷۶۹۲ ؛ ج. ۱۱ : X-۷۲۰-۳۰۹-۹۶۴

وضعیت فهرست نویسی : فایا(چاپ دوم/ برون‌سپاری)

یادداشت : هر جلد کتاب مترجم خاص خود را دارد. مترجم جلد دوم محمدتقی واحدی، علی‌شیرخ الاسلامی، جلد سوم جمال

موسوی، جلد چهارم محمدباقر بهبودی، جلد پنجم زین‌العابدین قربانی، جلد ششم محمد شریف‌رازی، جلد هفتم و هشتم اکبر

ثبوت، جلد نهم و دهم جلال‌الدین فارسی، جلد یازدهم جلیل تجلیل است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳ و ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۲، ۳، ۶، ۷، ۸ و ۱۰ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۸، ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۶) (فیبا).

یادداشت : ج. ۹، ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه الغدير.

عنوان روی جلد : ترجمه الغدير.

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت

موضوع : غدیر خم

شناسه افزوده : واحدی محمدتقی مترجم

شناسه افزوده : میرزا محمد، علیرضا، ۱۳۲۵-

شناسه افزوده : بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵۴ الف/غ۸۴۱ ۴۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیوبی : ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۱۹۶۷۲

شعراء غدیر در قرن ۰۲**ابو مستهل کمیت****اشاره**

"زاده سال ۶۰ ه. ق"

"در گذشته بسال ۱۲۶ ه ق"

شب زنده داری، خواب را از دیده ات بر دو غمی اشگ آور که درد انگیز و آنچنان ماتم زاست، که شادی را زیاد می برد، بر دل نشست.

ریزش اشگها، براندوهی است که از درد روزگار بر دل نشسته است.

باران اشگی، از دیده روان وزیران است که در ریزش به دلوی پر آب می ماند.

(این اندوه و اشگ) برای از دست دادن بزرگان قریش و بهترین پایمردان (رسول اکرم ص) است که همگان در پیشگاه خدای رحمان شفاعتگرند.

پیغمبر که آشکار "مثنی" خوان است و ابو الحسن علی (ع)، برگزیده اوست.

علی: مولائی که از شادی گریزان و به خشنودی خالق خویش شتابان است.

و پیغمبر چنان او را برگزیده که کسانی را که از ذکر این گزینش گریزان بودند، به زانو در آورد.

و در روز دوح، دوح غدیر خم، ولایت وی را آشکار فرمود، که ای کاش اطاعت می شد، لیکن آن کسان پیمان ولایت را شکستند و من پیمانی به این خطیری ندیدم

[صفحه ۴]

من به آنها لعنت نمی فرستم ولی اولی بد کاری کرد.

و با این کار دومی نیز که از دیگران به عدل و داد نزدیکتر و پاسدار تر می نمود، ستمگر و تبهکار شد.

اینها، فرمان پیشوای خویش، و مردی را که در حوادث روزگار از همه استوار تر بود، ضایع گذاشتند و به گمراهی فتانند.

حقش را از یاد بردند و به وی با آنکه بر همه آنها سرور بود، بی آنکه اندک گناهی کرده باشد، ستم کردند.

به " بنی امیه " در هر جا فرود آیند هر چند از شمشیر و تازیانه آنها بترسی، بگو:

هان بیزارم از روزگاری که در آن بیمناک و به فرمانبری و فرمانبرداری از شما، ناچارم.

خدا گرسنه دارد، آنکه شما سیرش کردید و سیر کناد آن را که به ستم شما گرسنه ماند و بی پرده نخستین مرد مردمتان (= معاویه)

و خلیع (ولید بن عبد الملک) را لعنت کناد، چه، اینها بجای سیاستمدار دلخواه هاشمی نسبی، بر مردم حکومت کردند که او برای

امت وجودی با برکت و بهاری شکوفا بود. در نبرد گاهها، شیری شکست نا پذیرو در به راه راست آوردن مردم، پر توان بود. امور

امت را به پا می داشت و از آنان دفاع می فرمود و خشکسالیها را برای همیشه به فراوانی نعمت می سپرد.

سخنی در پیرامون شعر

این ابیات از قصائد درخشان کمیت (هاشمیات) است که شماره آن، چنانکه صاحب کتاب "حدایث الوردیه" تصریح کرده است، به ۵۷۸ بیت می‌رسد، لیکن دست نشری که باید امین برود دایع علم باشد، ویران‌گری کرده و ابیات بسیاری از آن را که ناچیز هم نیست، حذف نموده است. و مانند این گناه را در چاپ دیوان "حسان" و "فرزدق" و "ابی نواس" و غیر آن، نیز مرتکب شده است که ذکرش

[صفحه ۵]

در ص ۴۱ گذشت اینک وقت آن است که دست جستجو گر، پرده از چهره این جنایتهای پنهانی بردارد، چاپ لیدن این قصیده که در سال ۱۹۰۴ به انجام رسیده متضمن ۵۳۶ بیت است و در شرحی که به قلم استاد محمد شاکر خیاط است ۵۶۰ بیت آمده و شرحی که به خامه استاد رافعی از این قصیده شده است، ۴۵۸ بیت دارد و ترتیب آن این چنین است:

قصیده ای (که به این بیت آغاز می‌شود):

من لقب متیم مستهام
غیر ما صبوه و لا احلام

در طبع لیدن و خیاط ۱۰۳ و در شرح رافعی ۱۰۲ بیت است.
و قصیده ای که مطلع آن این بیت است:

طربت و ما شوقا الی البیض اطرب
و لا لعبا منی و ذو الشیب یلعب

در چاپ لیدن و خیاط ۱۴۰ و در شرح رافعی ۱۳۸ بیت است.
و آنکه با:

انی من این آبک الطرب
من حیث لا صبوه و لا رب

آغاز می‌شود، در طبع لیدن ۱۳۳ و در مشروحه خیاط ۱۳۲ و در مشروحه رافعی ۶۷ بیت دارد و قصیده:

الاهل عم فی رایه متامل
و هل مدبر بعد الاسائه مقبل

در طبع لیدن و خیاط ۱۱۱ و در شرح رافعی ۸۹ بیت است.
و آنکه به مطلع زیر است:

طربت و هل بک من مطرب
و لم تنصاب و لم تلعب

در طبع لیدن و خیاط ۳۳ و در شرح رافعی ۲۸ بیت دارد:
و قصیده:

نفی عن عینک الارق الهجوعا
و هم یمتری منها الدموعا

[صفحه ۶]

در چاپ لیدن ۲۰ و در مشروحه خیاط ۲۱ و در مشروحه رافعی ۱۹ بیت دارد. و آنکه با:

سل الهموم لقلب غیر متبول
و لارهین لدی بیضاء عطبول

آغاز می شود): در چاپ لیدن و خیاط ۷ بیت و در شرح رافعی ۵ بیت دارد. و قصیده:

اهوی علیا امیر المومنین و لا
ارضی بستم ابی بکر و لا عمرا

در چاپ لیدن و خیاط ۷ بیت دارد و رافعی یک بیت آن را حذف کرده است.
شش بیت فائیه و قافیه و نونیه نیز هست که رافعی، دو بیت نونیه را یاد نکرده است.
و چون غدیریه عینیه ای که ثبت افتاد از هاشمیات است، نخست ویژگیهای این قصیده را ذکر می کنیم و سپس آنچه را که راجع به
همه هاشمیات است یاد آور می شویم و آنگاه به ذکر مطالبی درباره قصائد غیر عینیه می پردازیم:

قصیده عینیه هاشمیان

شیخ ما "، مفیده" در رساله اش در معنی کلمه مولی، گفته است: "کمیت" از شخصیهائی است که به شعر او در (فهم معانی)

قرآن استشهاد کرده اند و دانشمندان به فصاحت و لغت شناسی و سر آمدی او در شعر، و بزرگواریش در عرب، اجماع نموده اند و چنین کسی آنجا که می گوید:

و یوم الدوح، دوح غدیر خم
ابان له الولاية، لو اطیعا

امامت "علی" را به خبر غدیر واجب دانسته و حضرتش را، از سوی کلمه مولی به ریاست ستوده است. و بر کمیت با آن جلالتی که در لغت و عربیت دارد، روانیست که وضع عبارت در معنی کند که در لغت هیچگاه بدان معنی به کافر نرفته و پیش از

[صفحه ۷]

او عربی دان دیگری استعمال نکرده و آن را آنچنان که یکی از اعراب دریافته است در نیافته باشد. چه، اگر چنین کاری بر کمیت روا بود، بر دیگری جز از که هماننداز و یا بالاتر و پائین تر از وی بود، نیز، روا می نمود و سر انجام به فساد تمام لغت می گرائید و راهی در شناخت حقیقت لغت عرب برای ما نمی ماند و این در بسته می شد.

"کراجکی" در صفحه ۱۵۴ "کنز الفوائد" به اسناد خود از "هناد بن سری" روایت کرده است که گفت: امیر مومنان "علی بن ابی طالب" را در خواب دیدم به من فرمود: ای هناد گفتم لبیک، ای امیر مومنان فرمود: آن شعر کمیت را برایم بخوان که: با این بیت شروع می شود:

و یوم الدوح دوح غدیر خم...

من خواندم. و او فرمود: ای هناد گوش فرا ده، گفتم: بفرما سرور من فرمود:

و لم ار مثل ذاک الیوم یوما
و لم ار مثله حقا اضیعا

"شیخ ابو الفتوح" در صفحه ۱۹۳ جلد دوم تفسیرش گفته است: از کمیت روایت کرده اند که گفت: امیر مومنان (ع) را در خواب دیدم به من فرمود قصیده عینیه ات را برایم بخوان. من خواندم تا به این شعر رسیدم که:

و یوم الدوح دوح غدیر خم
ابان له الولاية لو اطیعا

و او که درود پیوسته خدا بر او باد - فرمود: درست گفته ای و خودش (ع) چنین خواند:

و لم ار مثل ذاک الیوم یوما

و لم ار مثله حقا اضعیا

"سید" در "الدرجات الرفیعه" و "عقیلی" به نقل از "منهاج الفاضلین" و "مرآت

[صفحه ۸]

الزمان "ابن جوزی" این روایت را آورده اند و "سبط ابن جوزی حنفی" نیز در صفحه ۲۰ "تذکره اش" از شیخ خود "عمرو بن صافی موصلی" از دیگری نقل کرده است و "مرزبانی" در صفحه ۳۴۸ "معجم الشعراء" گفته است: مذهب کمیت در تشیع و ستایش او از خاندان پیغمبر (ص) در روزگار بنی امیه - مشهور است و از سخنان او درباره آنهاست که:

فقل لبنی امیه حیث حلوا

و ان خفت المهند و القطیعا

اجاع الله من اشبعتموه

و اشبع من بجورکم اجیعا

و آورده اند که چون کمیت این قصیده را برای ابی جعفر محمد بن علی (الامام - الطاهر) (رض) خواند، حضرت درباره او دعا کرد.

و در "الصرط المستقیم" "بیاضی عاملی" است که فرزند کمیت روایت کرده است که: پیغمبر را در خواب دیده و به وی فرموده اند: قصیده عینیه پدرت را برایم بخوان و او خوانده و چون به این جا رسیده است که:

و یوم الدوح دوح غدیر خم...

پیغمبر (ص) به سختی گریسته و گفته اند: پدرت درست گفت، خدایش رحمت کناد، آری بخدا سوگند:

لم ار مثله حقا اضیعا

هاشمیات

"مسعودی" در صفحه ۱۹۴ جلد دوم "مروج الذهب"، هاشمیات را از کمیت دانسته و به ذکر آن پرداخته است و "ابو الفرج" و "سید عباسی" گفته اند: قصه کمیت "هاشمیات"، از بهترین و برگزیده ترین اشعار اوست.

[صفحه ۹]

"آمدی" و "ابن عمر بغدادی" گفته اند: اشعار کمیت بن زید درباره خاندان پیغمبر (ص) مشهور است و آن بهترین شعر اوست و "سندویبی" گفته است: کمیت از بهترین شاعران دولت اموی است، وی مردی دانا به لغات عرب و روزگار آنان بود، و از بهترین و برترین شعرهای او هاشمیات است و آن قصائدی است که در آن از خاندان پیغمبر (ص) به نیکی یاد کرده است.

"ابو الفرج" در جلد ۱۵ صفحه ۱۲۴ "آغانی" به اسناد خود از "محمد بن علی نوفلی" آورده است که گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: چون کمیت به شاعری پرداخت، نخستین شعری که گفت هاشمیات بود و آن را پنهان می داشت.

سپس به نزد "فرزدق بن غالب" آمد و گفت: ای ابا فراس "تو بزرگمرد مضر و شاعر آن قبیله ای، و من برادر زاد تو کمیت بن زید اسدی ام، فرزدق گفت: راست گفتی، تو برادر زاده منی. حاجت چیست؟ گفت: بر زبانم آمده و شعری گفته ام که دوست دارم بر تو عرضه کنم تا اگر خوب است مرا به نشر آن فرمان دهی و اگر بد است مرا به پنهان داشتنش واداری، و تو خود از همه به پنهان داری آن بر من اولی تری.

فرزدق گفت: اما خردت، که خوب است امیدوارم شعرت نیز به اندازه عقلت باشد، بخوان آنچه را که سروده ای. کمیت خواند:

"شادمانم اما این شادی از شوق سپید تنان نیست.

"فرزدق گفت: ای برادر زاده، پس به چه سر خوشی؟

کمیت گفت: بیازی نیز شائق نیستم، مگر پیر مرد سپید موهم بیازی می نشیند؟
فرزدق گفت: آری بیازی کن که اکنون وقت بیازی تو است.

[صفحه ۱۰]

کمیت سرود:

سرا و رسم خانه ای مرا سر گرم نکرده، و انگشتان رنگ از حنا گرفته ای بشادیم نشانده است.
فرزدق پرسید: پس چه چیز ترا به طرب می آرد ای برادر زاده؟
گفت:

این شوق از پرندگان فرخنده و شومی که صبح و شام به فرخندگی یا شومی بر من گذشته اند، نیز نیست.
فرزدق گفت: آری تطیر مزین.

کمیت گفت:

و لیکن من به صاحبان فضیلت و پارسائی و به بهترین مردم شائقم، و خیر، خواستی است.
فرزدق گفت: اینها کیانند؟
گفت:

سپید بختانی که در ره خیری که به من رسد، به مهر آنان به خداوندتقرب می جویم.
فرزدق گفت: وای برتاو آسوده ام کن. اینها کیانند؟
کمیت گفت:

اینان بنی هاشم و خاندان پیغمبرند که خشنودی و خشم من به آنان و برای آنان است.

در برابر ایشان فروتنم و از سر مهر پر و بال خود را بجانب فرود آورده ام که هر دو سوی آن شایستگی و مهربانی است، من

دوستدار آنانم هر چند مورد و خشم و سرزنش این و آن باشم.
دشمنان به من می تازند و من نیز به آنان و این منم که در این میان به آزار و سرزنش گرفتارم.

[صفحه ۱۱]

فرزدق گفت: برادر زاده شعرت را منتشر کن، آری منتشر کن که بخدا سوگند تو شاعر تر از همه گذشتگان و باز ماندگی. مسعودی در صفحه ۱۹۴ جلد ۲ "مروج الذهب" و عباسی در صفحه ۲۶ جلد ۲ (المعاهد) این روایت را آورده اند. "کشی" در صفحه ۱۳۴ رجالش به اسناد خود از "ابی مسیح عبد الله بن مروان" از جوانی روایت کرده است که گفت: در میان ما، بنده ای از بندگان صالح خدا بود که راوی شعر کمیت یعنی هاشمیات او بود، و آن اشعار از وی مسموع می افتاد. و بدان دانا بود ولی بیست و پنج سال خواندن آن اشعار را ترک کرد و دیگر روایت و انشاد آن را حلال نمی پنداشت. پس از چندی خواندن آن را از سر گرفت به وی گفتند: مگر تو نبودی که خواندن اشعار کمیت را رها کرده و از آن کناره گرفته بودی، گفت: چرا. اما خوابی دیدم که مرا به اعاده آن اشعار وادار کرد. گفتند: چه خوابی؟ گفت به خواب دیدم که گویا قیامت برپا شده و گوئی در محشرم و منشوری به من دادند "ابو محمد" گفت: به مسیح گفتم منشور چیست؟ گفت: صحیفه. آن را گشودم و در آن چنین بود: بسم الله الرحمن الرحیم، نام آن دسته از دوستان علی بن ابی طالب (ع) که به بهشت می روند. در سطر اول آن نگاه کردم نام کسانی بود که آنها را نمی شناختم، به سطر دوم نگریستم آن نیز چنین بود. به سطر سوم و چهارم نظر انداختم. نام کمیت بن زید اسدی آنجا بود. و همین خواب مرا به اعاده آن اشعار وادار کرد. "بغدادی" در جلد ۱ صفحه ۸۷ "خزانه الادب" گفته است: خبر این قصیده کمیت یعنی قصیده ای که سر آغازش این بیت است "الا حیث عنایا مدینا" به خالد قسری رسید، گفت: بخدا سوگند او را بکشتن می دهم سپس ۳۰ کنیز بسیار زیبا خرید و قصائد کمیت (هاشمیان) را به آنها یاد داد و آنان را مخفیانه با برده فروشی برای هشام بن عبد الملک فرستاد هشام آنها را خرید روزی قصائد یاد شده کمیت را برای هشام خواندند و او به خالد که در آن هنگام کار گزارش در عراق بود، چنین نوشت: سر کمیت را برای من بفرست.

[صفحه ۱۲]

خالد کمیت را دستگیر کرد و به زندان افکند کمیت زن خود را فرا خواند و لباس او را پوشید و او را بجای خویش نهاد و خود از زندان گریخت چون خالد خبر یافت خواست زن را سیاست کند بنی اسد گرد آمدند و گفتند ترا بر زن فریب خورده خاندان ما راهی نیست.

خالد از آنها ترسید و زن را رها کرد. "ثعالبی" در صفحه ۱۷۱ "ثمار القلوب" گفته است: از خوارزمی چنین بیاد دارم که می گوید:

هر کس حولیات زهیر، اعتذارات نابغه، اهاجی حطیئه، هاشمیات کمیت نقائص جریر و فرزدق، خمریات ابی نواس، زهریات ابی العتاهیه، مراثی ابی تمام و بدایع بحتری و تشبیهات ابن معتر، روضیات صنوبری، لطائف کشاجم و قلائد متنبی را خواند و به شعر و شاعری ره نیافت به جوانی مرساد و عمرش دراز مباد.

بسیاری از شعرا، هاشمیات را تخمیس کرده اند که شیخ ملا عباس زیوری بغدادی و علامه شیخ محمد سماوی و سید محمد صادق

آل صدر الدین کاظمی، از آن جمله اند. و استاد محمد محمود رافعی مصری هاشمیات را شرح کرده و در آن شرح و مقدمه اش در گزارش زندگی کمیت خوب کار کرده و نیکو از عهده بر آمده است، وی گوید:

"الهاشمیات هی مختار الکلام و من رائق الشعر و شيقه و جيد القول و طریفه احسن فیه کل الاحسان و اجاد کل الاجاده."

و استاد محمد شاکر خیاط نابلس نیز هاشمی را شرح کرده است.

قصیده میمیه هاشمیات

من لقب متیم مستهام

غیر ما صبوه و لا احلام

دل سر گشته و حیرت زده را چیزی جز عشق و آرزو نیست.

[صفحه ۱۳]

"صاعد" غلام کمیت گفته است: با کمیت به خدمت ابی جعفر محمد بن علی (ع) رسیدم و وی این قصیده را برای حضرت خواند و حضرت گفت:

اللهم اغفر للکمیت. اللهم اغفر للکمیت

"نصر بن مزاحم منقری" گفت: پیغمبر (ص) خدا را در خواب دیدم. در خدمتش مردی چنین می خواند، من لقب متیم مستهام.. پرسیدم: این کیست؟ گفتند: "کمیت بن زید اسدی" است. سپس پیغمبر به او چنین فرمود: خدا ترا پاداش خیر دهد. و او را ستود.

"آغانی" جلد ۱۵ صفحه ۱۲۴. "المعاهد" جلد ۲ صفحه ۲۷.

"کشی" در صفحه ۱۳۶ رجالش به اسناد خود از "زراره" آورده است که گفت: کمیت به خدمت ابی جعفر و (ع) آمد و من نیز آنجا بودم، پس برای حضرت این قصیده را خواند: من لقب متیم مستهم. و چون آن را تمام کرده امام به او فرمود: تا آنگاه که در ستایش ما شعر می سرائی پیوسته به روح القدس موید باشی. و در صفحه ۱۳۵ به اسناد خود از یونس بن یعقوب روایت کرده است که گفت: کمیت این شعر خود را برای امام ابو عبد الله (ع) خواند که:

اخلص الله لی هوای فما اغرق

نزعاً و ما تطیش سهامی

ابو عبد الله فرمود: چنین مگو و بگو قد اغرق نزعاً.

ابن شهر آشوب، در مناقب این روایت را آورده است و عبارت او چنین است که: کمیت گفت: به امام گفتم: سرور من تو به اینمعنی از من شاعر تری.

هر دو حدیث را "طبری" در صفحه ۱۵۸ "اعلام الوری" آورده است.

"مسعودی" در صفحه ۱۹۵ جلد "مروج الذهب" گفته است: "کمیت"

[صفحه ۱۴]

به مدینه آمد و به خدمت "ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی (رض)" رسید. شبی امام او را اجازه داد و وی به شعر خوانی پرداخت و چون به این بیت از قصیده میمیه خود رسید که:
کشته نینوائی که گرفتار پیمان شکنی و خیانت مردم فرومایه و پست نهاد شد.
"ابو جعفر" گریست و سپس فرمود: اگر مالی داشتیم به تو می دادیم، اما پاداش تو همان باشد که پیغمبر خدا به "حسان بن ثابت" فرمود:

لا زلت مویدا بروح القدس ما ذبیت عنا اهل البیت:

"تا از ما خاندان (پیغمبر) دفاع می کنی همواره به روح القدس موید باشی" کمیت از خدمت امام مرخص شد و به نزد "عبد الله بن حسن بن علی" آمد و به انشاد پرداخت، عبد الله گفت: ای ابا مستهل مرا کشتزاری است که در برابر آن چهار هزار درهم به من داده اند و این نوشته آن است و گروهی را برای تو بر آن گواه گرفته ام و نوشته را به کمیت داد و گفت پدر و مادرم به قربانت. درست است که من در شعری که برای دیگران سروده ام در اندیشه دنیا بوده ام اما بخدا سوگند، در مورد شما جز برای خدا شعری نگفته ام و من به پاداش شعری که برای خدا گفته ام مزد و بهائی نمی گیرم.
عبد الله پافشاری کرد و حاضر نشد کمیت را از گرفتن قباله معاف دارد. کمیت ناگزیر نوشته را گرفت، و چند روزی درنگ کرد و پس از آن به نزد عبد الله آمد.

گفت: ای پسر رسول خدا پدرم و مادرم فدایت باد، مرا حاجتی است.

گفت: حاجت چیست؟ که هر چه باشد بر آورده است.

کمیت گفت: هر چه باشد؟ گفت: آری، گفت: حاجتم این است که این نوشته را بگیری و روستا را به خود برگردانی. آنگاه قباله را جلو او نهاد و عبد الله پذیرفت. در این هنگام "عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب" برخاست و کیسه ای چرمی برداشت و آن را به چهار تن از غلامان خود داد و به خانه های

[صفحه ۱۵]

بنی هاشم آمد و گفت:

ای بنی هاشم کمیت در روزگاری که دیگران از ذکر فضیلت شما خاموش مانده بودند، به مدح شما شعر سروده و خون خود را در معرض خطر بنی امیه نهاده است اینک هر قدر می توانید از او قدر دانی کنید.

هر یک از مردان بنی هاشم، در خور توانائی خود در آن کیسه درهم و دینار ریخت، زنان نیز آگاهی یافتند و هر زنی هر اندازه می توانست پول فرستاد. برخی حتی زیورها را از تن در آوردند و دادند تا آنقدر پول فراهم آمد که ارزش آن به ۱۰۰ هزار درهم و دینار رسید. عبد الله پولها را برای کمیت آورد و گفت: این برگ سبزی بیش نیست که برای تو آورده ایم. ما در روزگار دشمن خود به سر می بریم و اینها را با جمع آوری برای تو آورده ایم و چنانکه می بینی زیور زنان نیز در آن هست، بستان و از آن برای گذاران زندگی خویش مدد گیر.

کمیت گفت: پدرم و مادرم بقرابنت، چه مال فراوانی و چه کار شایانی اما من در ستایش شما جز به خدا و پیغمبر نظری نداشته ام و از شما مزد و پاداش دنیوی نمی گیرم. اینها را به صاحبانش برگردانید. عبد الله هر چاره ای اندیشید که کمیت پولها را بپذیرد، نپذیرفت، پس به وی گفت: اینک که از قبول آن خود داری می کنی مصلحت می بینم که شعری بگوئی که مغضوب مردم گردی، باشد که فتنه ای پدید می آید که از سر انگشتان آن آنچه لازم می نماید، برون آید:

کمیت آغاز به پرداختن چکامه ای کرد که در آن از مناقب خویشاوندانش "مضر بن نزار بن سعد" و "ربیع بن نزار" و "ایاد و انمار" دو فرزند نزار یاد کرده و در برتری دادن و ستودن و بالاتر دانستن آنها بر قطحان، تند رفته و سخن را به درازا کشانده است و با همین قصیده "یمانیه" و "نزاریه" را در آنچه گفتیم به جان هم انداخته است و این چکامه همان است که سر آغازش این بیت است:

الاحیت عنایا مدینا

و هل ناس تقول مسلمینا

"ابن شهر آشوب" در صفحه ۱۲ جلد ۵ "المناقب" گفته است به ما چنین

[صفحه ۱۶]

رسیده است که کمیت قصیده "من لقب متیم مستهام" را برای امام باقر (ع) خواند و حضرت باقر روی به کعبه کرد و سه بار گفت: خداوند بر کمیت رحمت آور و او را بیامرز سپس فرمود: ای کمیت این صد هزار درهم است که از میان افراد خانواده ام برای تو فراهم آورده ام، کمیت عرض کرد: نه، بخدا سوگند، تا آن روز که خدائی هست که مرا کفایت کند، کس نداند که من این پول را از شما بگیرم. به جامه ای از جامه های خود سرافرازم کنید. امام تن پوشی ب او مرحمت کرد.

"عباسی" در صفحه ۲۷ جلد ۲ "المعاهد" این روایت را یاد کرده و در آنجا است که "امام ابو جعفر" دستور فرمود مال و جامه ای برای کمیت بیاورند و کمیت گفت: بخدا سوگند من به شما برای دنیا، مهر نمی ورزم و اگر در اندیشه آن بودم بنزد کسانی می رفتم که دنیا در اختیار شان بود. اما من شما را از جهت آخرت دوست می دارم، پولی آن تن پوشی را که به تن کرده اید به قصد تبرک می پذیرم اما مالرا، قبول نخواهم کرد. آنگاه پول را پس داد و جامه را گرفت.

"بغدادی" در صفحه ۶۹ جلد ۱ "خزانه الادب" گفته است که صاعد، غلام کمیت روایت کرده است که: با کمیت بر "علی بن الحسین" (رض) وارد شدیم، کمیت به عرض رساند قصیده ای در مدح شما سروده ام که امیدوارم وسیله شفاعتی برای من در نزد پیغمبر (ص) باشد، سپس قصیده خود را که آغازش این بیت است: "من لقب متیم مستهام" خواند و چون به آخر رساند، امام فرمود: ما از پاداش تو عاجزیم امانه، ناتوان نیستیم زیرا خدا از پاداش دادن به تو عاجز نیست. بار خدایا کمیت را بیامرز سپس چهار هزار درهم را که از میان خود و خاندانش به تقسیط فراهم کرده بود به کمیت داد و فرمود ای ابا مستهل این را بگیر.

کمیت گفت: اگر دانگی هم به من می دادید برای من باعث سرافرازی بود، اما اگر دوست دارید به من عنایتی کنید، یکی از تن پوشهای خود را به من مرحمت کنید تا به آن تبرک جویم، (امام) برخاست و جامه ها را از تن بدر آورد به کمیت داد و پس از آن گفت: خداوند در روزگاری که مردم درباره خاندان

[صفحه ۱۷]

پیغمبر خود داری داشتند به راستی که کمیت از خود گذشتگی نشان داد و حقی را که دیگران پنهان می کردند، او آشکار نمود پس وی را به نیکبختی زنده بدار و به شهادت بمیران. مزد دنیائی اش را به وی بنما و بهترین پاداش را در آخرت برای وی ذخیره فرما که ما از عهده پاداش او بر نمی آئیم، کمیت گفت: برکت دعای امام را پیوسته احساس می کردم.

"محمد بن کناسه" گفت: وقتی این سخن کمیت را برای هشام خواندند که: به دوستی آنان (خاندان پیغمبر ع) با بیگانگان، خویشاوند و پسر عم شدم و از نزدیگانی که هر چه بیشتر آنها را متهم می دانستم، دوری گزیدم.

به جایگاه شناخته شده ای روی آورده ام که توان و تمسکم به خداوند است.

گفت: این ریا کار خود را بکشتن داد.

قصیده بآئیه هاشمیات

طربت و ما شوقا الی الیض اطرب
و لا لعبا منی و ذو الشیب یلعب

"ابو الفرج" در صفحه ۱۲۴ "اغانی" به اسناد خود از "ابراهیم بن سعد اسعدی" آورده است که گفت: از پدرم شنیدم که من گفت: پیغمبر (ص) خدا را در خواب دیدم فرمود: از کدام مردمی؟ گفتم: از عرب، فرمود: می دانم از کدام عربی؟ گفتم: از بنی اسد، فرمود: از قبیله اسد بنی خزیمه ای؟ گفتم: آری، فرمود: هلالی هستی؟ گفتم: آری، فرمود: کمیت را می شناسی؟ گفتم: آری، ای رسول خدا او عموی من و از قبیله من است، فرمود: شعری از او به یاد داری؟ گفتم: آری، فرمود: برایم بخوان "طربت و ما شوقا الی الیض اطرب" قصیده را خواندم تا به این بیت رسیدم که: مرا جز خاندان پیغمبر اولیائی، و جز راه حق، راهی نیست.

پیغمبر (ص) فرمود: چون صبح کردی، به کمیت سلام برسان و به او بگو

[صفحه ۱۸]

که: خداوند ترا به سبب این قصیده، آمرزیده است." عباسی" در صفحه ۲۷ جلد ۲ "معاهد التنصیص" و دیگران، این روایت را آورده اند.

و در صفحه ۱۲۴ جلد ۱۵ "اعانی" از "دعبل خزاعی" است که گفت: پیغمبر (ص) را در خواب دیدم فرمود: ترا با کمیت بن زید چکار است؟ گفتم: ای رسول خدا در میان من و او غیر از همان (معارضه ای) که میان همه شعراء هست، چیز دیگری نیست، فرمود: چنین مکن، مگر او گوینده این بیت نیست که:

فلا زلت فیهم حیث یتهمونی
و لا زلت فی اشیاعکم اتقلب

براستی که خداوند او را به برکت این بیت آمرزیده است. و من پس از این خواب، دست از معارضه کمیت برداشتم. این بیت از ابیاتی است که دستگاه نشر مصری، آن را از قصیده کمیت پس از بیت:

وقالوا ترابی هواه و رایه
بذلک ادعی فیهم و القب

انداخته است. "سیوطی" در صفحه ۱۳ شرح شواهد المغنی "گفته است": ابن عساکر "به اسناد خود از "محمد بن عقیق" آورده است که:

بنی اسد می گفتند: در ما فضیلتی است که در عالم نیست. هیچ خانه ای از خانه - های ما نیست که در آن برکت وراثت کمیت نباشد، زیرا او پیغمبر را در خواب دیده و رسول خدا به وی فرموده اند: شعر "طربت و ما شوقا الی البیض اطرب" را بخوان و خوانده است و پیغمبر فرموده اند. بورکت و بورک قومک "تو و خویشاوندانت را برکت باد".
و نیز در صفحه ۱۴ شرح شواهد است که ابن عساکر از "ابی عرکمه ضبی" از پدرش آورده است که می گفت: در "کوفه" مردم را چنان یافتیم که هر کس قصیده طربت... را نمی خواند هاشمی نبود. "سید" در "درجات الرفیعه" این روایت را آورده

[صفحه ۱۹]

و در آنجا است که (هر کس این قصیده را نمی خواند) شیعی نبود.
و نیز "سیوطی" در صفحه ۱۴ کتاب "الشرح" گفته است: ابن عساکر از محمد بن سهل آورده است که کمیت گفت: پیغمبر را در روزهایی که پنهان می زیستم به خواب دیدم، فرمود: از چه می ترسی؟ گفتم: ای رسول خدا از بنی امیه و این بیت را برای حضرت خواندم که:

الم ترنی من حب آل محمد
اروح و اغدوا خائفا اترقب

"آیا نمی بینی که به جهت دوستی خاندان پیامبر، صبح و شام را به ترس می گذرانم و همیشه مراقب احوال خویشم".
فرمود: بدر آی که به راستی، خداوند ترا در دنیا و آخرت امان داده است. و در صفحه ۱۴ گوید: "ابن عساکر" از قول جاحظ آورده است که در احتجاج را کسی جز کمیت با این شعر خود به روی شیعه باز نکرد.

فان هی لم تصلح لحدی سواهم
فان ذوی القربی احق و اوجب

يقولون لم يورث و لولا تراثة

لقد شرکت فیها " بکیل " و " ارحب "

" اگر صلاحیت خلافت را دیگری جز آنان نداشتند. هر آینه خویشاوندان پیغمبر به خلافت شایسته تر و بایسته تر بودند. "

" می گویند پیغمبر ارث نگذاشت، اگر ارثی در کار نبود که باید قبیله های " بکیل " و " ارحب " و... نیز در خلافت شریک باشند. "

و شیخ ما " مفید " نیز آن طور که در جلد ۲ " فصول المختار " صفحه ۸۴ است سخن جاحظ را یاد کرده و می نماید که جاحظ وقوف بر مواردی که شیعه بهمین حجت و حجت های فراوان دیگری که از روزگارهای گذشته که به زمان پیغمبر منتهی می شود احتجاج کرده اند، کاری نداشته یا مقصودش از این گفتار آن است که گذشته شیعه را از صدر اول اسلام، انکار کند. لیکن تاریخ پرداخته و آثاری که از صاحب رسالت در فضیلت آنان بجا مانده جاحظ را رسوا کرده است.

گذشته از این، احتجاج به حجت مذکور و غیر از آن را حتی پیش از آنکه

[صفحه ۲۰]

نطفه جاحظ بسته شود، در شعر و کلمات منثور صحابه و تابعانی که به نیکوئی از صحابه پیروی کرده اند، مثل " خزیمه بن ثابت " ذوالشهادتین " عبد الله بن عباس " و " فضل بن عباس " و " عمار یاسر " و " ابی ذر غفاری " و " قیس بن سعد انصاری " و " ربیع بن حرث بن عبد المطلب " و " عبد الله بن ابی سفیان بن حرث بن عبد المطلب " و " زفر بن زید بن حدیفه " و " نجاشی پسر حرث بن کعب " و " جریر پسر عبد الله بجلی " و " عبد الرحمن بن حنبل " همیمان " بنی جمع " و بسیاری دیگر، بخوبی می توان دید.

و این امیر المومنین علی (ع) است که هر دو لنگه این در را، به نفع شیعه در نامه ها و خطبه های لبریز و سرشار از این گونه استدلالهایش که در لابلای کتب و زوایای سخنرانیها و رساله ها مضبوط است، گشود. شیخ ما " مفید " آنچنانچه در صفحه ۸۵ " فصول " است فرموده است: کمیت فقط معنی گفتار امیر مومنان را که در کلام منثور حضرتش در حجت آوری بر معاویه است به رشته نظم کشیده و پس از امیر مومنان خاندان محمد (ص) و متکلمان شیعه پس از کمیت و در زمان او و پس از وی این گونه استدلالها می نموده اند، و نمونه آن در اخبار ماثور، و روایات مشهور، موجود است و هر کس به آن حدیث از دروغ رسد که جاحظ رسیده است، سخن وی را اعتباری نیست.

قصیده لامیه هاشمیات

الاهل عم فی رایه متامل

و هل مدبر بعد الاسائه مقبل

"هان آیا هیچ کوردلی، نگران اندیشه خویش هست؟ و هیچ روی از حق تافته ای پس از تبهکاری به سوی حق باز می گردد. "

"ابو الفرج " در صفحه ۱۲۶ جلد ۲ " اغانی " به اسناد وی از " ابی بکر خضرمی " روایت کرده است که گفت: در ایام تشریق در

"منی" از "ابی جعفر محمد بن علی (ع)" برای کمیت اجازه شرفیابی خواستم و حضرت اجازه فرمود، کمیت (شرفیاب شد) و به عرض رساند: قربانت گردم، در ستایش شما شعری سروده ام که دوست دارم برایتان بخوانم. فرمود: در این روزهای مشخص شده و شماره شده، به یاد خدا

[صفحه ۲۱]

باش. کمیت استدعای خویش را از سر گرفت. ابو جعفر بروی رقت آورد و فرمود: بخوان کمیت قصیده را خواند و به اینجا رسید که:

یصیب به الرامون عن قوس غیرهم
فیا آخر اسدی له الغی اول

"تیر اندازان، با کمان دیگری (یزید) به سوی او (امام حسین ع) تیر می اندازند وای بر آن آخری که زمینه تبهکاری را اولی برای او فراهم آورد."

"ابی جعفر" دستها را به آسمان بلند کرد و گفت: خداوند کمیت را بیامرز و از "محمد بن سهل" دوست و صاحب کمیت است که گفت: با کمیت به خدمت "ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق (ع)" رسیدیم به عرض رساند: قربانت گردم برای شما شعری بخوانم؟ فرمود: این روزها، روزهای پر ارزش و بزرگی است، کمیت گفت: اشعار درباره شما است، فرمود: بخوان سپس ابی عبد الله کسی را نزد برخی از افراد خاندانش فرستاد و آنها را نزدیکتر نشانند، و کمیت به انشاد پرداخت و گریه زیادی در گرفت و چون به این بیت رسید که: یصیب به الرامون تا آخر شعر، ابو عبد الله دستها را به آسمان بلند کرد و گفت: خداوند گناهان گذشته و آینده و پنهان و آشکار کمیت را بیامرز و آنقدر به وی عطا کن که خشنود شود.

"اغانی" جلد ۱۵ - صفحه ۱۲۳ "المعاهد" جلد ۲ صفحه ۲۷.

"بغدادی" در جلد ۵ صفحه ۷۰ "خزانه الادب" این روایت را نقل کرده و در آنجا پس از عبارت گریه زیادی در گرفت، چنین آورده: و صدای شیون برخاست و چون به این شعر درباره حسین (ع) رسید که:

برای شمشیرهای دشمن، حسین "و شیفتگان کوی او، به سبزه های درو شده دروگر می ماندند.

"پیغمبر" از میان آنان رفت و فقدان او، مصیبت دردناک و بزرگی برای مردم بود.

و من تنها مانده ای را که سزاوار تر از او "حسین" به یاری در هنگام تنهایی باشد، نمی شناسم.

[صفحه ۲۲]

پس امام جعفر صادق (رض) دستها را بلند کرد و گفت: خداوند گناهان گذشته و آینده و پنهان و آشکار کمیت را بیامرز و آنقدر به وی ارزانی دار تا راضی شود سپس هزار دینار و جامه ای به کمیت داد.

کمیت گفت: بخدا سوگند، من شما را از جهت دنیا دوست نمی دارم و اگر خواستار مال دنیا بودم، به نزد کسی می رفتم که آن در اختیار داشت، لیکن من شما را، برای آخرت خود می خواهم. اما جامه ای که به تن کرده اید، به تبرک می پذیرم ولی مال را قبول

نخواهم کرد.

"ابو الفرج" در صفحه ۱۱۹ جلد ۱۵ "آغانی" از "محمد بن سلیمان" و او از پدرش روایت کرده است که گفت: "هشام بن عبد الملک" به "خالد بن عبد الله" بد بین شده بود و به خالد می گفتند: هشام می خواهد از کار بر کنارت کند. روزی بر در خانه هشام کاغذ پاره ای یافتند که در آن شعری نوشته شده بود، آن را به نزد هشام آوردند و چنین خواندند: پیش ما برقی درخشید و کوره دیگ جنگی را که از شروع مجدد آن می ترسم، برابر ساخت. دیگ جنگ را تا آرام و به جوش نیامده است به دست گیر و دستگیره را برای پائین آوردن آن زیر دیگ بر! جنگی را که تا کار به آخر نرسد، پایان نمی یابد، به نرمی دریاب پیش از آنکه دیگر ترا به آن دسترسی نباشد! باگره حزمی که از باز شدن آن نترسی به تدارک کارهای مردم پیش از آنکه بزرگ و دشوار شود، پرداز. روزی که مردم، به چاره اندیشی کاری می پردازند، چاره آن کار را به تو وابسته می دانند. زبان رمز از جنگی سخت خبر می دهد، هر چند نشان خود را بر غیر جستجو گر نمی نماید.

[صفحه ۲۳]

هشام فرمان داد تا همه راویان دربارش گرد آیند، و چون همگی جمع شدند دستور داد: آن شعر را برایشان بخوانند سپس گفت: این ابیات به شعر کدام شاعر شبیه است؟ پس از ساعتی همگان هماهنگ گفتند:

شعر از کمیت بن زید اسدی است، هشام گفت:

آری این کمیت است که مرا به "خالد بن عبد الله" ترسانده است، سپس برای آگاهی خالد نامه ای نوشت و آن ابیات را در آن نامه برای او فرستاد. خالد که آن روزها در "واسط" بود، نامه ای به والی خود در کوفه نوشت و فرمان داد که کمیت را دستگیر و زندانی کند.

آنگاه به یارانش گفت: این مرد، بنی هاشم را مدح و بنی امیه را هجومی کند، شعری از اشعار او برای ان بیاورید. قصیده لامیه کمیت را که سر آغازش این بیت است

الاهل عم فی رایه متامل

و هل مدبر بعد الاسائه مقبل

آوردند. آن را نوشت و در ضمن نامه ای برای هشام فرستاد. در آن نامه می گوید: این شعر کمیت است، اگر در این شعر سخن به حق گفته باشد، در آن هم راستگو است چون نامه را برای هشام خواندند، به خشم آمد و چون این سروده را شنید که: ای زمامداران پرسشهای ما را پاسخ دهید بجان خودم قسم که در میان شما همه کاره بسیار گو هست خشمش فزونی گرفت و نامه ای به خالد نوشت، و فرمان داد که دست و پای کمیت را ببرد و گردنش را بزند و خانه اش را خراب کند و او را بر خاک خانه اش بدار کشد.

خالد چون نامه را خواند بروی گران آمد که دودمانش را به تباهی کشاند و فرمان رابه امید رهائی کمیت (در مجلس) آشکار خواند و گفت: امیر مومنان به من نامه نوشته است و من خوش ندارم دودمانش را به تباهی کشم، آنگاه نام او

[صفحه ۲۴]

(کمیت) را بر زبان آورد " عبد الرحمن بن عنبسه بن سعید " مقصود وی را دریافت غلام دور گه تیز هوشی داشت، او را برگزید و بر استر سرخ موی و چابک خود که از استران خلیفه بود سوار کرد و گفت: اگر به کوفه در آئی و کمیت را بیا گاهانی و بترسانی تا از زندان بگریزد، تو در راه خدا آزادی و استر نیز از آن تو خواهد بود و پس از این نیز عهده دار اکرام و احسان تو خواهم بود. غلام بر استر نشست و بقیه روز و تمام شب را از " واسط " تا " کوفه " در حرکت بود و صبح به کوفه رسید. آنگاه ناشناس به زندان در آمد و کمیت را به داستان آگاهی داد. کمیت کسی را به دنبال زن خود که دختر عمویش بود، فرستاد و در خواست کرد که بیاید و جامه و کفش خود را نیز همراه بیاورد وزن چنین کرد.

پس کمیت گفت: این لباس را، به گونه زنان، بر من بپوشان، زن چنین کرد، و به کمیت گفت جلو بیا، آمد، گفت: برگرد، برگشت زن گفت: غیر از کمی نارسائی که در شانیه هایت هست، نقص دیگری در تو نمی بینم، برو در پناه خدا کمیت، از کنار زندانبان گذشت و او پنداشت زن است و متعرض وی نشد، کمیت رهائی یافت و سرودن گرفت:

علی رغم سگان پارس کننده و آنان که این سگان را به صید می فرستند، مانند تیر این مقبل که از کمان می جهد، از زندان گریختم،

جامه زنان به تن دارم، اما در زیر آن اراده برانی است که به شمشیر کشیده می ماند.

در همین هنگام نامه ای از خالد به فرماندار کوفه رسید که در آن وی را به همان دستوری که هشام در مورد کمیت به خود او داده ماموریت می داد. فرماندار فرستاد تا کمیت را از زندان بدر آرند و فرمان خالد را درباره او اجرا کنند، چون به در زندان آمدند، زن کمیت به سخن گفتن پرداخت و گفت: که تنها او در زندان

[صفحه ۲۵]

است و کمیت گریخته است.

فرماندار جریان را به خالد نوشت و خالد نامه او را چنین پاسخ داد: زنی آزاده و بزرگوار در راه پسر عموی خود جان بر کف نهاده است. و دستور داد زن را آزاد گذارند. این خبر در شام، به اعرور کلبی رسید و قصیده ای سرود که مقصود وی از اهل زندان، در آن قصیده زن کمیت است وی گوید:

اسودینا و احمرینا

این قصیده چنان احساس کمیت را بر انگیخت که او نیز چکامه " الاحیث عنایا مدینا " را سرود (و آن ۳۰۰ بیت است) و در صفحه ۱۱۴ گفته است: خالد بن عبد الله قسری، قصائد کمیت (هاشمیات) را به کنیزان زیبا رو یاد داد، و آنها را آماده هدیه به هشام کرد و نامه ای به وی در گزارش کار کمیت و هجو گوئی از بنی امیه نوشت و قصیده ای را که کمیت در آن می گوید:

فیارب هل الا بک النصر بیتغی

و یا رب هل الا علیک المعول.

"پروردگارا آیا از جز تو می توان یاری خواست؟ و تکیه گاهی غیر از تو می توان داشت؟"

برای هشام فرستاد. این قصیده طولانی است و کمیت در آن به رثاء "زید بن علی" و فرزندش "حسین بن زید" پرداخته و بنی هاشم را ستوده است، چون هشام قصیده را خواند، آن را بزرگ دید و بر او سخت گذشت و نگران شد و نامه ای به خالد نوشت که در آن وی را سوگند می دهد که زبان و دست کمیت را ببرد. ناگهان سواران گرد خانه کمیت را که از همه جا بی خبر بود، رفتند و او را دستگیر و زندانی کردند. اما کمیت با "ابان پسر ولید" حکمران "واسط" دوست بود وی غلامی را بر استری نشانند و او را به وی کمیت فرستاد و به وی گفت: اگر خود را به کمیت برسانی و او را بیاگاهانی، در راه خداوند آزاد خواهی بود.. که

[صفحه ۲۶]

داستان آن - انشاء الله تعالی - پس از این خواهد آمد.

کمیت، درباره حدیث غدیر قصیده دیگری دارد که اشعار زیر از آن است:

"علی سرور مومنان است و حق وی از جانب خدا بر هر مسلمانی واجب."

"به راستی که رسول خدا در حق وی سفارش فرمود، و او را در هر حقی که قسمت می شد شریک کرد."

"و" صدیقه "را که همانندی جز "مریم" بتول نداشت به ازدواج او در آورد" "و در روز غدیر، ولایت او را بر هر نیکو کاری از عرب و غیر عرب"، واجب فرمود.

تفسیر ابو الفتوح جلد ۲ صفحه ۱۹۳

زندگی شاعر

ابو مستهل کمیت، فرزند زید بن خنیس بن مخالد ابن وهیب بن عمرو بن سبیع بن مالک بن سعد بن ثعلبه بن دودان بن اسد بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار است.

ابو الفرج گفته است: کمیت شاعری پیشرو و لغت شناس و به تاریخ عرب آشنا است. وی از شاعران و زبان آوران "مضر" و از متعصبان بر "قحطانیه" است و از کسانی است که با شاعران عیب آگاه، و ایام شناسان فخر فروش آنان، رویا روی به کشمکش پرداخته است. وی در روزگار بنی امیه می زیست و دولت عباسی را درک نکرد و پیش از آن در گذشت. کمیت به تشیع هاشمی معروف و مشهور است.

از معاذ هراء پرسیدند: شاعرترین مردم کیست؟ گفت: از جاهلیان می پرسید یا از اسلامیان؟ گفتند: نخست از جاهلیان، گفت: "امرء القیس" و "زهیر" و "عبید بن الابرص"، گفتند از اسلامیان؟ گفت: "فرزدق" و "جریر" و "اخطل" و "راعی"، به وی گفتند: ای ابا محمد در میان کسانی که نام بردی چرا از کمیت یاد

[صفحه ۲۷]

نکردی؟ گفت: او شاعر تر از همه پیشینیان و پسینیان است.

و قول فرزدق در صفحه ۱۶۸ (این کتاب) که به کمیت گفت: به خدا سوگند تو شاعر تر از همه گذشتگان و باز ماندگانی آمد.

شماره شعر کمیت بنابر آنچه در آغانی " و صفحه ۳۱ جلد ۲ " المعاهد " آمده است ۵۲۸۹ و آنچه آن که در " کشف الظنون " به نقل از صحیفه ۳۹۷ جلد ۱ " عیون - الاخبار " ابن شاکر " آمده است بیش از پنج هزار قصیده است. فراهم آورنده شعر کمیت، اصمعی و آراینده و افزاینده آن " ابن سکیت " است. گروهی شعر او را از ابی محمد عبد الله بن یحیی که معروف به ابن کناسه و در گذشته سال ۲۰۷ ه است، روایت کرده اند ابن کناسه نیز آنرا از " جزی، و " ابی موصل " و " ابی صدقه " هر دو اسدی هستند، بازگو نموده و به تالیف کتابی هم به نام (سرقان الکمیت من القرآن و غیره) پرداخته است.

و " ابن سکیت، " نیز راوی شعر کمیت از قول استادش " نصران " است، و نصران گفته است که: من نیز شعر کمیت را بر ابی حقیص عمر بن ابی بکر " خوانده ام.

عامل شعر کمیت آنچه آنکه در صفحه ۱۰۷ و ۲۳۵ " فهرست ابن ندیم " است، سکری ابو سعید حسن بن حسین متوفی به سال ۲۱۵ است و ندیم شعرش آنچه آنکه در صفحه ۴۲۹ جلد ۴ تاریخ ابن عساکر آمده است. محمد بن انس است.

و یاقوت در صفحه ۴۱۰ جلد ۱ " معجم الادباء " به نقل از ابن نجار از ابی عبد الله احمد بن حسن کوفی نسابه آورده است که وی گفت: ابن عبده نساب می گفت: هیچ نسب شناسی، انساب عرب را به حقیقت نشناخت، مگر آنگاه که کمیت قصائد نزاریه

[صفحه ۲۸]

خویش را پرداخت و پرده از چهره بسیاری از آگاهیها برداشت. و چون من چنین شنیدم، شعر کمیت را فراهم آوردم و مددکار من در تصنیف تاریخ عرب همان اشعار بود.

برخی گفته اند: کمیت ده خصلت داشت که در هیچ شاعری نبود، او خطیب بنی اسد، فقیه شیعه، حافظ قرآن عظیم، مردی قوی دل، نویسنده ای خوش خط، نسب شناسی پر جدل و نخستین مناظر در تشیع، و تیر اندازی بی مانند در بنی اسد، سوار کاری بی باک و بخشنده ای دیندار بود.

خزانه الادب جلد ۲ صفحه ۶۹ " شرح الشواهد " صفحه ۱۳.

عصیتش نسبت به " عدنانیه " همیشگی بود و هجو سرائی هایش با شعراء یمن دائمی، و در تمام دوران زندگی، میان او، و آنان هجو سرائی و پاسخ گوئی رواج داشت. و بر اثر وی "، دعبل " و " ابن عینیه "، " قصیده مذهب " او را پس از مرگش پاسخ گفتند. و " ابو زلفاء بصری " آزاد شده بنی هاشم نیز آن دو را جواب داده است، و میان کمیت و حکیم " اعور کلبی " مفاخره و مناظره فراوانی رخ داده است.

(فایده) حکیم اعور یاد شده، یکی از شعرائی است که در دمشق به بنی امیه پیوست و سپس به کوفه منتقل شد. مردی خدمت " عبد الله بن جعفر " رسید، و به وی گفت: ای فرزند رسول خدا حکیم اعور، در کوفه به انشاد شعر در هجو شما می - پردازد " . عبد الله " گفت: چیزی از او به یاد داری؟ گفت: آری و خواند:

زید شما را، بر ساقه درخت خرما به دار آویختم،

و ندیدم که مهدی را به دار کشند

به نادانی، علی را با عثمان مقایسه کردید

حال آنکه عثمان از علی بهتر و نکوتر است

" عبد الله دستهایش را که به سختی می لرزید به آسمان بلند کرد و گفت: بار

[صفحه ۲۹]

خدایا اگر این مرد دروغگو است، سگی را بر او چیره کن. حکیم اعور شبانه از کوفه بدر آمد و شیری او را درهم درید. معجم الادباء جلد ۴ صفحه ۱۳۲.

کمیت و زندگی مذهبی او

جستجو گر، از لابلای سیرت ها و زوایای نوشته ها، شواهد روشنی می یابد که این ابر مرد (کمیت) هرگز شعر سرائی، و کوششهای خستگی ناپذیری را که از خویشتن در مهر ورزی به دودمان پیغمبر نشان می داد، وسیله کامیابی و موجب آزمندی نساخت، تا با چاپلوسی از صله هاو جائزه های شاعرانه، بهره گیرد، و در طلب مزد و پاداش باشد و یا به پول و مقام رسید. چگونه چنین تواند بود که خاندان پیغمبر چنانچه "دعبل خزاعی" درباره آنها گفته است، آن چنان بودند که: سهم غنائمشان در میان دیگران تقسیم شده و دست خودشان از سهامشان تهی مانده بود و نیز خود آنان، گذشته از شیعیانشان، به رانده شدگانی می ماندند که آنها را از خانه هایشان بدر کرده و گناهی نابخشودنی مرتکب شده اند.

در چنین روزگاری، دنیا، دار و ندارش را به کام دشمنان آنان یعنی گروه ستم پیشه بنی امیه ریخته بود، اگر کسی خواستار مال بی ارزش دنیا، یا رسیدن به گول و پایه ای برای پیشرفت بود، به سراغ همان مردمی می رفت که بر سریر خلافت اسلامی چیرگی یافته بودند،

پس ممکن نیست که آنچه که چنین ابر مردی را به طلب وامی دارد که از سوی بنی امیه روی به مردی آزار دیده و ستم کشیده آور، و به همین دلیل، از ترس و سرگردانی رنج بکشد که وی را روانه بیابانهای خشک و سرزمینهای سخت می - سازد. زمانی بر فراز تپه اش می کشاند و گاهی به خاکش می کشد. از پشت سر کاو شگران به جستجویش برانگیخته شده اند و از پیش روی نیز جز کشمکش و شمشیر نمی بیند چیزی جز همان صفت مخصوصی باشد که این مرد در کسانی می بیند که دل به مهر

[صفحه ۳۰]

آنها بسته است و در دیگران نیست.

و این است رفتار کمیت با پیشوایان دین (ع)، چه وی معتقد بود که آنها وسیله او در پیشگاه خدای سبحانه و واسطه رستگاری او در دیگر سرایند و مودت آنان پاداش رسالت کبری است.

"شیخ اکبر صفار" در "بصائر الدرجات" به اسناد خویش از جابر روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت باقر (ع) رسیدم و از نیاز مندی خود، به وی شکایت بردم. فرمود: درهم و دیناری نداریم، در همین هنگام کمیت شرفیاب شد و گفت: قربانت کردم، اجازه می فرمائید شعری بخوانم؟ فرمود: بخوان، کمیت قصیده ای خواند، امام فرمود: ای غلام کیسه پولی از اندرون خانه بیاور و به کمیت ارزانی دار، کمیت گفت: قربانت کردم، شعری دیگر برایتان بخوانم؟ فرمود: بخوان و چون خواند امام فرمود: غلام کیسه دیگری بیاور و به کمیت بسپار.

کمیت گفت: قربانت کردم قصیده دیگری بخوانم؟ فرمود: بخوان. و چون خواند امام به غلام فرمود: بدره ای دیگر بیاور و به کمیت ارزانی دار، کمیت عرض کرد: فدایت کردم من شما را برای گذران دنیا، دوست نمی دارم و مقصود من از چکامه سرائیها، چیزی جز پیوند به پیغمبر و حقی که خدا بر من واجب فرموده است نیست. امام باقر (ع) درباره او دعا کرد و به غلام فرمودی: کیسه

های پول را به جای خود برگردان. من (جابر) گفتم: فدایت شوم تو به من فرمودی: درهم و دیناری نداریم، حال آنکه دستور دادن سی هزار درهم را به کمیت، صادر فرمودی؟ امام فرمود: داخل آن خانه شو، چون به آن خانه در آمدم، درهم و دیناری نیافتم، امام فرمود:

ما سترنا عنکم اکثر مما ظهرونا:

آنچه (از کرامات) خود از شما پنهان داشته ایم بیش از آن است که نموده ایم " تا آخر حدیث.

"صاعد" گفت: با کمیت، به خدمت فاطمه دختر حسین (ع) رسیدیم، فرمود:

[صفحه ۳۱]

این مرد، شاعر ما خاندان و پیغمبر) است. سپس قدحی که در آن سویق (شربت) بود آورد و آن را به هم زد و به کمیت نوشاند، و او آشامید. پس از آن دستور سیصد دینار با اسبی سواری به کمیت بدهند، دیده های کمیت به اشک نشست و گفت: نه، بخدا سوگند نمی پذیرم که من شما را به اندیشه دنیا داری، دوست نمی دارم.

"آغانی" جلد ۱۵ صفحه ۱۲۳.

و کمیت را در پس دادن صله های بسیار شخصیت های گرامی بنی هاشم، مکرمت و محمادت چندان عظیم است که یاد وی را جاوید می سازد، و هر یک از آنها گواه راستین، بر صمیمیت او در ولایت، نیروی ایمان و پاکی نیت، نیکوئی عقیدت، رسوخ دین، اباء نفس، بلندی همت، استواری او در اصل مقدس علوی و درستی سخنش به امام سجاد زین العابدین (ع) است که گفت: من شما را از آن جهت مدح گفته ام، که برایم وسیله ای در پیشگاه پیغمبر خدا باشید.

و روشنگر همه این " برجستگیها ر صریح گفتار او به امام باقر محمد بن علی (ع) است که گفت: بخدا سوگند من شما را به اندیشه دنیای گذران دوست نمی دارم و از ستایش شما جز پیوند با پیامبر خدا و حقی که خداوند بر من واجب فرموده است، اراده دیگری ندارم و سخن دیگر او به همین امام است: هان بخدا سوگند کس نداند (و آن روز نیاید) که من از شما درهم و دیناری بگیرم، تا خدای گرامی و بزرگی هست که مرا کفایت کند.

و قول دیگر او به هر دو امام صادق (ع) است که گفت: بخدا قسم من شما را به اندیشه دنیا داری دوست نمی دارم و اگر خواستار دنیا بودم به نزد کسی می رفتم که آن را به دست داشت اما من برای آخرت به شما مهر می ورزم و به عبد الله بن حسن بن علی (ع) گفت: بخدا سوگند قصیده ای درباره شما جز برای خدا نسروده ام و من در برابر آنچه برای خدا گفته ام، مزد و بهائی نمی گیرم. و به عبد الله جعفر گفت: من از مدح شما، جز رضای خدا و رسولش اراده ای نداشته ام و پاداش دنیوی از شما نمی خواهم. و به فاطمه دختر امام سبط گفت:

[صفحه ۳۲]

بخدا سوگند که به خاطر دنیا نیست که به شما مهر می ورزم. و این است رفتار شیعه سلف و خلف، و خوی پسندیده هر شیعه صمیمی و آئین همه دلبستگان به مهر علی و روحیه هر علوی و جعفری، و همین است شعار تشیع و جز این نیست:

و بمثل هذا فلیعمل العالمون.

پیشوایان دین و شخصیت‌های بنی هاشم، نیز به کمیت اصرار می کردند تا صله های آنها را قبول کند و عطاها را بپذیرد، با آنکه به

جهت مهری که کمیت به آنان می‌ورزید او را ارج می‌نهادند و به وی عنایت کامل داشتند و پذیرائی می‌کردند، و وی را گرامی می‌داشتند و در عوض پوزش هم می‌طلبیدند چنانکه امام سجاد (ع) به او فرمود: ما از پاداش تو عاجزیم اما نه، ناتوان نیستم، زیرا خدا از پاداش دادن به تو عاجز نیست با اینهمه او در نپذیرفتن بخششها و معاف داشتن خود از قبول آنها پایداری می‌کرد تا دلبستگی خالصانه اش را به آل الله نشان دهد و بیش از این گذشت که وی ۴۰۰ هزار درهم را به امام سجاد برگرداند و از او تن پوشی را که امام به تن داشت، درخواست کرد تا بدان تبرک جوید.

و نیز یک بار ۱۰۰ هزار درهم و بار دیگر ۵۰۰ هزار درهم را با امام باقر باز پس داد و پیراهنی از پیراهنهای حضرت را تقاضا کرد: و هزار دینار و جامه ای را که امام صادق علیه السلام به وی ارزانی فرموده بود، برگرداند و استدعا کرد تا او را به جامه ای که بر بدن امام چسبیده است، سرفراز کند. و نیز روستائی که عبد الله بن حسن نوشته اش را به وی داده بود و با چهار هزار دینار برابری می‌کرد، پس آورد. و عبد الله جعفر نیز تمام پولهایی که از بنی هاشم فراهم آورده بود و مقدار آن به صد هزار درهم می‌رسید، برگرداند.

پس هر یک از اینها، آزمایشی است که این گزارش را ثابت می‌کند، که مدح کمیت از خاندان پیغمبر پاک نهاد، دوستی و سخت کوشیهای وی در این دوستی و

[صفحه ۳۳]

از نفس نفیسی خود در راه آنان گذشتن، و دشمنیهای دشمنان را به جان خریدن، و با مخالفان آنان بهمخالفت برخاستن، جز برای خدا و پیغمبر خدا نبود. همین و همین و او را نظری به مال بی ارزش دنیا، و زیورهای آن نبوده و قصد گرفتن پاداش دنیائی بدون بهره های اخروی نداشته است.

و هر کس را وقوفی بر شعر او است، می‌بیند که وی به کسی می‌ماند که خود را به دست خویش به کشتن می‌دهد و با زبان خویش به پیشباز مرگ می‌شتابد و خون خود را در معرض بنی امیه نهاده، به استقبال شمشیرهای آنان می‌رود، همچنانکه امام " زین العابدین (ع) " بدین امر تصریح کرده، فرمود: خداوند در روزگاری که دیگران خود داری می‌کردند، این کمیت بود که در راه خاندان پیغمبرت از خود گذشتگی نشان داد و آنچه دیگران پنهان می‌داشتند آشکار کرد.

و عبد الله جعفر به بنی هاشم گفت: این کمیت است که در روزگاری که دیگران از بیان فضل شما خاموش مانده اند در مدحتان شعر گفته است، و خون خود را در معرض بنی امیه نهاده است و " خالد قسری " نیز آنگاه که خواست او را بکشد، شعر او را بی نیاز کننده تر و پسندیده تر از هر حيله و سعایتی درباره او دانست و کنیزی خرید و هاشمیات را به وی آموخت و او را به سوی هشام بن عبد الملک گسیل داشت، و او چون هاشمیات را از آن زن شنید گفت: این ریا کار خود را به کشتن داد، و به خالد نامه ای مبنی بر کشتن و بریدن زبان و دست کمیت نوشت.

پس کمیت تمام دوران عمر خویش را از سر آغاز بهار جوانی که در آن روزگار هاشمیان را سروده بود، به ترسناکی و بیم زدگی گذراند و به پنهانی در گوشه های گمنامی بسر برد، تا با شعر خویش حجت را بیادداشت، و راه نشان داد و حق را آشکار کرد و برهان را به پایان برد و به گمشده خود که تبلیغ و نشر دعوت خاندان پاک نهاد پیغمبر بود، دست یافت.

پس چون آوازه شعرش آفاق را گرفت و گوش آویز و زبانزد شد، از ابو جعفر

[صفحه ۳۴]

امام باقر و (ع) اجازه خواست تا به نگهداری خون خود، بنی امیه را مدح کند و امام به وی اجازه داد. این مطلب را ابو الفرج در صفحه ۱۲۶ جلد ۱۵ اغانی به اسناد خود از "ورد بن زید" برادر کمیت آورده است که گفت: کمیت مرا به خدمت ابی جعفر و (ع) فرستاد. به حضرت گفتم: کمیت مرا به خدمت شما فرستاده است، او به خود هر چه باید بکند کرد، اینک اجازه می فرمائید که بنی امیه را مدح کند؟ فرمود: آری او آزاد است که هر چه خواست بگوید. پس کمیت قصیده رائیه خود را که در آن می گوید:

فالان صرت الی امیه

و الامور الی المصادر

سرود و ه خدمت ابی جعفر آمد، حضرت به وی فرمود: تو گوینده این شعری: فالان.. گفت: آری، من گفته ام، اما بخدا سوگند از آن سخن جز در اندیشه دنیا نبوده ام که من به فضل شما آشنایم. امام فرمود: اگر این هم نمی گفتی، باز تقیه جایز بود. کشی در صفحه ۱۳۵ "رجالش" به اسناد خود از "درست بن منصور" روایت کرده است که گفت: من در خدمت ابی الحسن موسی بن جعفر (ع) بودم، کمیت نیز شرفیاب بود. امام به کمیت فرمود: توئی که گفته ای: فالان... گفت: آری من آن را گفته ام، اما بخدا قسم که از ایمان خود برنگشته ام من با شما دوست و با دشمن شما دشمنم. اما این چکامه را از راه تقیه سروده ام. امام فرمود: اگر این هم نمی گفتی باز تقیه در شرب خمر هم روا بود.

[صفحه ۳۵]

جالب توجه:

من پندارم که امام یاد شده در حدیث "کشی"، "ابو عبد الله امام صادق (ع)" باشد و اینکه در آن حدیث نام "ابی الحسن موسی (ع)" آمده است، درست نیست، زیرا کمیت بی آنکه در مورد در گذشتنش اختلافی دیده باشم، در سال ۱۲۶ هـ دو یا سه سال پیش از زادن ابی الحسن موسی، مرده است. کما اینکه قول به اتحاد این حدیث با حدیثی که ابو الفرج از امام ابو جعفر روایت کرده است نیز درست نیست، زیرا "درست بن منصور" راوی امام باقر (ع) و از آن طبقه نیست.

کمیت و دعای ائمه درباره او

بدیهی است که صاحب نفوس قدسیه، و زبان آوردن مشیت الهیه، که گزارش گران خداوندند و از کسانی هستند که پروردگار بر آنها وحی می فرستد و جز به فرمان حق سخن نمی گویند و از سر هوس حرف نمی زنند و به پایمردی کسی جز آنکه خدا از او خشنود است، بر نمی خیزند، چون درباره کسی دعا کنند، این دعا، تنها، شفاعت و درخواست خیر از خداوند برای آنکس: این کس هر که خواهی گو باشی، نیست.

بلکه در آن اشارتی است به اینکه کسی که درباره او دعا کرده اند، از مردان دین و دل‌بستگان و دعوت کنندگان مردم به خیر و صلاح است و از گروهی است که پروردگار آنان را برای دعوت خود بر گمارده و چنین یاور هدایتی را برغم بیهودگی های

زندگی دنیا و هوسهای گمراه کننده آن بسمت فضائل بیشمار که بر حسب اشخاصی که درباره آنها دعا می شود اختلاف پیدا می کند، کشانده است.

نظیر دعائی که برای کمیت کرده اند، برای کمتر کسی شده است. پیغمبر اعظم و فرزندان وصی او (ع) درباره او بسیار دعا کرده اند. یک بار پیغمبر، چنانکه در حدیث بیاضی گذشت، برای او درخواست رحمت کرد، و بار دیگر چنانکه در خواب " نصر بن مزاحم " گفتیم، برای او پاداش خیر خواست و او را ثنا گفت و

[صفحه ۳۶]

بار سوم چنانکه در حدیث سیوطی گذشت، درباره او چنین فرمود: بورکت و بورک قومک.

و امام سجاد زین العابدین (ع) نیز درباره اش چنین گفت: که خداوند او را به خوشبختی زنده بدار و به شهادت بمران و پاداش دنیوی او را به وی بنما و ثواب اخرویش را برایش ذخیره فرما و ابو جعفر باقر (ع) نه یک بار، بلکه در چند مورد مانند ایام تشریق در منی، و غیر آن روی به کعبه آورد و درباره او به درخواست رحمت و آمرزش دعا کرده و بار دیگری به او فرمود ک پیوسته به روح القدس موید باشی.

و یکی از دعاهای آن امام به کمیت در ایام البیض، دعائی است که شیخ اقدم " ابو القاسم خزاز قمی " در " کفایه الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنی عشر " به اسناد خود از کمیت آورده است که گفت: به خدمت مولایم ابی جعفر محمد بن علی باقر رسیدم و گفتم: ای فرزند رسول خدا ایباتی درباره شما سروده ام که اجازه می خواهم که بخوانم، فرمود: ایام البیض است، گفتم: یابن رسول الله این اشعار منحصر در ستایش شما است، فرمود: بخوان. شروع بخواندن کردم تا به اینجا رسیدم که:

روزگار مرا بخنده انداخت و گریاند که روزگار این دگر گونیها و گونه گونیها دارد.

گریه ام برای آن نه نقری است که در نینوا گرفتار آمدند، و همگان گروگان کفن ها شدند.

امام باقر گریست، و ابو عبد الله نیز گریه کرد و از پشت پرده صدای گریه کنیزی را نیز شنیدم و چون به این گفته خود رسیدم که: و یاد شش تن فرزندان عقیل که بهترین سوار کار بودند و دشمن، آنها را پناه نداد و نیز ذکر علی، آن نیکمردی که سرور آنها بود، اندوه مرا بر می انگیزد.

[صفحه ۳۷]

امام (ع) گریست و سپس فرمود: هیچ کسی نیست، که ذکر (مصیبت) ما کند و یا در نزد او از مصیبت ما یاد کنند و از دیدگانش سر شگی هر چند چون پر پشه ای بریزد، مگر آنکه خداوند خانه ای برای او در بهشت می سازد و آن اشک را سد راه او و آتش دوزخ کند. و چون به این ایبات رسیدم که:

من کان مسرورا بما مسکم

او شامتا یوما من الان

فقد ذللتم بعد عز فما

ادفع ضیما حین یغشانی

دستم را گرفت و گفت: بار خدایا گناهان گذشته و آینده کمیت را بیامرز و چون به اینجا رسیدم که:

کی حق در میان شما بیا می خیزد؟

و مهدی شما کی قیام می کند؟

فرمود: به همین زودی انشاء الله، دیری نپاید. سپس فرمود: ای ابا مستهل همانا قائم ما نهمین فرزند حسین است، که امام پس از رسول خدا دوازده تن اند و دوازدهمی قائم است. گفتم: سرور من این ۱۲ تن کیانند؟ فرمود: اول آنها علی بن ابی طالب، و پس از او حسن و حسین و پس از حسین علی بن الحسین و پس از او من و بعد از من این و دستش رابه دوش جعفر نهاد.

گفتم: پس از ایشان کیست؟ فرمود: فرزندش موسی و بعد از موسی پسرش علی و بعد از علی پسرش محمد و پس از محمد، پسرش علی و بعد از علی فرزندش حسن و او پدر (امام) قائم است که خروج می کند، و دنیا را پر از عدل و داد می نماید همچنانکه پر از ظلم و جور شده است و شفا بخش دل‌های شیعیان می شود.

گفتم: ای فرزند رسول خدا پس کی خروج می کند؟ فرمود: در این باره از پیغمبر خدا (ص) پرسیدند، فرمود: داستان او درست به رستاخیز می ماند که جز به ناگهانی نیاید.

و در فضیلت کمیت همین بس که امام صادق را در موافق شهود و در بهترین ایام دیدند که دستها را به دعا بلند کرد و گفت:

[صفحه ۳۸]

بار خدایا گناهان گذشته و آینده و پنهان و آشکار " کمیت " را بیامرز و آنقدر به وی عطا کن که راضی شود. و نشان اجابت چنین دعا های خیری که از دل‌های پاک بر زبانهای تابناک جاری شده است، همان فرمایش پیغمبر به " ابا ابراهیم سعد اسدی " در عالم رویا است که فرمود:

سلام مرا به کمیت برسان و به وی خبر بده که خدایش آمرزیده است. و نیز نهی است که پیغمبر (ص) در آن، دعبل خزاعی را از اندیشه معارضه کمیت منع کرد و به او فرمود: خداوند کمیت را آمرزیده است.

بنی اسد نیز، پیوسته برکت دعائی را که پیغمبر به کمیت و آنان کرده بود، احساس می کردند که فرمود بود " بورکت و بورک قومک " و آثار اجابت این دعا را در میان خود می دیدند و نسیمهای رحمت آن را به جان در مید یافتند: در ما فضیلتی است که در عالم نیست، هیچ کسی از خاندان ما نیست که برکت وراثت کمیت در او نباشد.

و یکی از دعا های به اجابت رسیده ای که آثار آن نمایان شد و برای کمیت فضیلتی جاوید به جا گذاشت، روایتی است که شیخ ما " قطب الدین راوندی " در " الخراج و الجرایح " آورده است که چون دشمنان خاندان پیغمبر، خواستند کمیت را دستگیر و نابود کنند، حضرت باقر (ع) درباره او دعا کرد. کمیت که متواری بود در دل شبی تاریک، بیمناک از خانه برون آمد و حال آنکه در هر ره گذری گروهی نشسته بودند تا او چون بدر آید، پنهانی دستگیرش کنند.

کمیت به بیابانی رسید و خواست راهی پیش گیرد شیری آمد و او را از رفتن از آن راه، باز داشت. او از سوی دیگری به راه افتاد، و شیر باز او را منع کرد. گوئی اشاره می کرد که از پس وی به راه افتد. او می رفت و شیر نیز از کنار او راه می سپرد تا آنکه امان

یافت و از دست دشمنان خلاص شد.

و در صفحه ۲۸ جلد ۲ " معاهد التنصیص " است که مستهل گفت: " کمیت " روزگاری را به تواری گذراند تا آنکه یقین کرد که کمتر در پی اویند. شبی با گروهی از بنی اسد

[صفحه ۳۹]

با ترس و بیم از شهر بیرون آمد. و یکی از همراهیان او خدمت گزارش " صاعد " بود و راه " قطقطانه " را در پیش گرفت. وی ستاره شناس بود، و به شناسائی ستارگان راه را پیدا می کرد، چون سپیده دم فرا رسید، فریاد زد که ای جوانان کمی بخوابید، ما خوابیدیم، او برخاست و نماز گزارد، مستهل گفت: کمی بعد به ناگاه از دور شخصی را دیدیم که من از دیدن او به خود لرزیدم. کمیت گفت: ترا چه می شود؟

گفتم: شخصی را می بینم که به این سوی می آید، نگاه کرد و گفت:

گرگ است که می آید و خوراک می خواهد. گرگ آمد و در گوشه ای خوابید، ما دست شتر کشته ای را جلوش انداختیم آن را به دندان کشید، جام آبی به سوش بردیم. نوشید. و چون به حرکت در آمدیم، گرگ غریدن گرفت. کمیت گفت: او را چه می شود مگر آب و نان نش ندادیم؟ نمی دانم دیگر چه می خواهد، گوئی به ما می نماید که راه را درست نمی رویم.

ای جوان مردان به راست بگردید، به جانب راست چرخیدیم گرگ آرام گرفت. و پیوسته راه سپردیم تا به شام رسیدم، و کمیت در میان بنی اسد و بنی تمیم پنهان شد. و این نقل گوشه ای از کرامات و فضائل کمیت است که اگر آن را به آنچه از سخنانش بر می آید و نمایشگر امور نفسانی او است، و به موارد دیگری که نشان دهنده رفتار نیک اوست، و آنچه درباره کمیت و تمام آثار به جا مانده اش گفته اند، بیفزائیم تصویری از او می سازد که مظاهر روحیات وی را به خواننده، می نماید، و جلوه‌های نفسانی او را جلو دیدگان می آورد.

و نمونه های مکارم اخلاق او و باروریش از علم، و فقه، و ادب و اباء و بزرگواری، و شور انگیزی و همت، و بلند نظری، و فصاحت و بلاغت، و خلق کامل، و پر دلی، و دین خالص، و تشیع صحیح، و صلاح محض، و رشد و سداد و دیگر فضائلی که در آن کامیابی دو سر است، بی شمار است.

[صفحه ۴۰]

کمیت و هشام بن عبد الملک

" خالد بن عبد الله قسری " قصیده کمیت را که در آن به هجو " یمن " پرداخته و مطلعش این بیت است:

الاحیة عنا یا مدینا

و هل ناس تقول مسلمینا

خواننده بود و می گفت: بخدا سوگند، او را به کشتن می دهم. سپس سی کتیز را که در نهایت زیبایی و آراستگی و ادب بودند، برگزید و به گرانبها ترین قیمت خرید و هاشمیات را به آنان آموخت و با برده فروشی مخفیانه به بسوی " هشام بن عبد الملک " فرستاد. هشام، همه را خرید و چون به آنها انس گرفت و به گفتگو پرداخت فصاحت و ادب آنها را دریافت. و از ایشان خواست تا قرآن بخوانند و شعر بسرایند. آنها هاشمیات کمیت را، خواندند.

هشام گفت: وای بر شما گوینده این شعر کیست؟

گفتند: " زکمیت بن زید اسدی " است.

گفت: در کدام شهر است؟

گفت: در کوفه عراق است.

هشام به خالد که عامل او در عراق بود نامه ای نوشت که: سر کمیت را برای من بفرست.

" کمیت " از همه جایی خبر بود که بناگاه کرد خانه اش را گرفتند، و او را دستگیر کردند و به زندان انداختند.

کمیت با شخصی به نام " ابان بن ولید " عامل واسط، دوست بود.

ابان غلامی را بر استری نشانده. و به سوی کمیت فرستاد و به غلام گفت اگر خود را به کمیت برسانی. آزاد خواهی بود و استر نیز از آن تو خواهد بود. و به کمیت برسانی. آزاد خواهی بود و استر نیز از آن تو خواهد بود. و به کمیت نوشت.

اما بعد، از سر نوشت تو که کشته شدن است، آگاهی یافتم امید است خداوند

[صفحه ۴۱]

عزوجل نگذارد. اینک، مصلحت ترا در آن می بینم که کسی را به دنبال " حبی - " مقصود زن کمیت است که او نیز از شیعیان بود - بفرستی و چون به نزد آمد روپوش و لباس او را بپوشی و بگریزی و من امیدوارم که کسی متوجه بیرون آمدن نشود غلام بر استر نشست و بقیه روز و تمام شب را در حرکت بود تا صبح به کوفه در آمد و ناشناس وارد زندان شد و داستان را برای کمیت بازگو کرد.

کمیت کسی را به دنبال زن خود فرستاد و او را در جریان گذشت و به وی گفت: ای دختر عمو والی بر تو گستاخی نمی کند و خویشاوندانت ترا وانمی گذرانند و من اگر بر تو می ترسیدم، ترا به خطر نمی انداختم. زن جامه های خود را به تن کمیت کرد و گریبانش را بیست و به او گفت: جلو بیا و باز گرد، کمیت چنین کرد. زن گفت: غیر از کمی نارسائی که در شانه هایت هست، نقص دیگری در تو نمی بینم. به نام خدای تعالی بیرون رو. و دو تن از کنیزان خود را نیز با کمیت روانه کرد و کمیت از زندان بیرون آمد.

بر در زندان " ابو وضاح حبیب بن بدیر " ایستاده بود و گروهی از جوانان بنی اسد با او بودند کسی متوجه کمیت نشد، جوانان از جلو او براه افتادند تا به کوچه " شبیت " در ناحیه " کناسه " رسیدند کمیت از کنار انجمنی از انجمنهای بنی تمیم گذشت، یکی از آنها گفت: بخدای کعبه سوگند که این مرد است و به غلامش دستور داد، تا او را دنبال کند.

ابو وضاح فریاد زد ای فلان فلان شده. می بینم که از اول امروز در پی این زن افتاده ای، و سپس با نیام شمشیر به وی اشاره کرد. غلام برگشت و ابو وضاح کمیت را به داخل خانه برد.

چون کار زندانبان به درازا کشید، کمیت را صدا کرد و جوابی نشنید، به زندان در آمد تا از وی خبر گیرد. زن کمیت فریاد زد: بی مادر دور شو. زندانبان جامه بر تن درید و فریاد کتان به در خانه خالد آمد و او را در جریان گذاشت، خالد زن را فرا خواند و

گفت: ای دشمن خدا با امیر مومنان از در فریب در آمدی؟ و

[صفحه ۴۲]

دشمن او را گریزاندی ترا سیاست و چنین و چنان خواهم کرد. بنی اسد نزد وی گرد آمدند و گفتند: ترا بر زن فریب خورده خاندان ما، راهی نیست. خالد از آنان ترسید و زن را رها کرد. (در همان هنگام که کمیت به خانه ابی وضاح در آمد، زاغی بر دیوار خانه نشست و نوادر داد، کمیت به ابی وضاح گفت: مرا دستگیر خواهند کرد و دیوار خانه ات فرو می ریزد، ابی وضاح گفت: سبحان الله انشاء الله چنین نخواهد شد.

کمیت از علم زجر (کهانت) خبر داشت گفت: به ناچار باید مرا به جای دیگری ببری. او را به نزد " بنی علقمه " که آنها نیز شیعه بودند آورد و کمیت آنجا ماند. و هنوز بامداد بر نیامده بود که دیواری که زاغ بر آن نشسته بود فرو ریخت.

مستهل گفت: (پدرم) کمیت روزگاری را به تواری گذراند. تا آنکه یقین پیدا کرد که کمتر در جستجوی اویند، شبی در میان گروهی از بنی اسد و بنی تمیم بیرون آمد و نامه ای برای اشراف قریش که سرور آنان در آن روزگار " عنبسه بن سعید بن عاص " بود، فرستاده شخصیت‌های قریش یکدیگر را ملاقات کردند و سپس به نزد عنبسه آمدند و گفتند: ای ابا خالد خدای تعالی، کرامتی به تو ارزانی داشته است و آن اینکه، کمیت بن زید اسدی که زبان آور " مضر " است و امیر مومنان دستور کشته شدنش را داده، گریخته و به تو و به ما روی آورده است. عنبسه گفت: به او بگوئید به گور معاویه پسر هشام در دیر " حنیناء " پناهنده شود.

کمیت رفت و بر گور او خیمه زد، عنبسه از آنجا گذشت و به دیدار " مسلمه " بن هشام " آمد و گفت: ای ابا شاکر کرامتی به تو روی آورده است که اگر به آن بگروی، سر به ثریا می سائی اگر بدانم که آن را به انجام می رسانی می گویم و الا پنهانش می دارم. مسلمه گفت: آن کرامت چیست؟ عنبسه او را در جریان گذاشت و گفت: کمیت شما راعموما و ترا به خصوص چنان مدح کرده است که مانند آن مسموع نیفتاده است.

[صفحه ۴۳]

مسلمه گفت: بر عهده من که آزادش کنم. سپس به نزد پدر که نا بهنگام بدیدار مادرش رفته بود، آمد. هشام گفت: آیا به نیاز آمدی؟ گفت: آری. گفت: هر چه غیر از کمیت است بر آورده است، گفت: دوست ندارم که در بر آوردن حاجتم استثناء آوری، مرا با کمیت چکار است.

مادرش گفت بخدا سوگند باید حاجتش را هر چه هست بر آوری. هشام گفت: نیازت را بر آوردم، هر چند بی کران باشد مسلمه گفت: حاجتم همان کمیت است. او به امان من در امان خدای، عزوجل خواهد بود. وی شاعر " مضر " است و در ستایش ما سخنی پرداخته است که مانند ندارد.

هشام گفت: او را امان دادم و امان ترا به وی، امضاء کردم. پس مجلسی برای او فراهم کن که آنچه را دربار ما سروده است، بخواند، مسلمه مجلسی بر پا کرد و " ابرش کلبی " نیز در آنجا بود و کمیت با چنان خطبه ای ارتجالی به سخن پرداخت که مانند آن هر گز مسموع نیفتاده بود و به قصیده رائیه خود هشام را ستود. گفته اند که آن چکامه را هم که به این مصرع شروع میشود ارتجالا سرود:

.. در دیار یار بایست، ایستادن زیارتگر.. کمیت قصیده را خواند تا به این سخن خود رسید که:

چرا در دیار یار درنگ نکردی؟ تو که در آنجا خوار نبودی و از میان باد های سخت آن سر زمین تنها نسیم های ملایم صبح و شام بر تو می وزید.
و در این قصیده می گوید:

فالان صرت الی امیه
والامور الی المصائر

هشام با چوب دستی که در دست داشت، به مسلمة اشاره کرد و گفت ک بشنو بشنو سپس کمیت اجازه خواست تا مرثیه ای را که در مرگ معاویه فرزند هشام سروده است، بخواند. هشام او را اجازه داد و او خواند:
برای دنیا و دین بر تو می گریم، چه دیدم که دست نیکی پس از تو شل شد

[صفحه ۴۴]

درود و سلام فرشتگان بزرگ خداوند بر شما، پیوسته باد.
هشام سخت گریست و پرده دار برخاست و او را آرام کرد و کمیت ایمن به خانه برگشت. افراد طایفه اش (مضریان) برایش هدایای بسیاری آوردند و مسلمة به بیست هزار درهم و هشام به چهل هزار درهم برای وی دستور دادند.
هشام نامه ای هم به خالد نوشت که: کمیت و خانواده اش در امانند و ترا بر آنان تسلطی نیست. بنی امیه نیز مال فراوانی برای او فراهم کردند. از آن قصیده جز آنچه مردم بیاد داشتند، در دست نیست و چون دیگران جمع آوری کرده و از خود کمیت درباره آن پرسیدند، گفت چیزی از آن در حفظ ندارم آنچه گفتم منحصر ارجالی بود.

و در روایتی است که چون مسلمة بن هشام کمیت را پناه داد، خبر به هشام رسیده مسلمة را فرا خواند و گفت: چرا بدون فرمان امیر مومنان پناهندگی دادی؟ گفت: چنین نیست، بلکه من منتظر فرو نشستن خشم خلیفه بودم، گفت: او را بیاور که ترا پناه بخشیدن نیست. مسلمة به کمیت گفت: ای ابا مستهل همانا امیر مومنان مرا به احضار تو فرمان داده است. کمیت گفت: آیا مرا به او می سپاری؟ گفت: نه، اما چاره ای برایت اندیشیده ام. آنگاه به وی گفت: معاویه پسر هشام، در همین روزها در گذشته است و هشام از مرگ او سخت اندوهناک است، چون شب درآید، بر گور او خیمه زن و من بچه های معاویه را می فرستم تا با تو در رواق باشند، و چون هشام ترا فرا خواند آنان را از پیش می فرستم تا جامه های خود به جامه های تو بندند و بگویند این به قبر پدر ما پناه آورده است و ما به پناه دادن او سزاوریم. بامداد هشام بر حسب عادت از کاخ خود روی به گورستان آورد و گفت: این "خیمه" چیست؟ گفتند:

شاید کسی به قبر پناهنده شده است، گفت: هر کس غیر از کمیت باشد در امان است که او را پناهی نخواهد بود. گفتند: کمیت است، گفت: هر چه سختر

[صفحه ۴۵]

احضارش کنید. و چون او را آوردند بچه ها جامه های خود را به جامه او پیوند زده بودند، چون هشام به آنان نگریست، چشمانش

پراشک شد و به گریه افتاد. گفتند: ای امیر مومنان کمیت به گور پدر ما پناهنده شده است، پدر ما مرد و بهره خود را از دنیا بر داینک کمیت را به او و به ما ببخش و ما را درباره کسی که به گور او پناه آورده است، شرمنده مکن هشام آنقدر گریست که به شیون افتاد، آنگاه روی به کمیت آورد و گفت: تو گوینده این شعری؟

والا فقولوا غیرها تعرفوا
نواصیها تروی بناوهی شرب

و اگر چنین نیست، سخن دیگری بگوئید، تا پیشانی اسبهای لاغر اندامی که ما را به منزل می رسانند باز شناسید. " نه بخدا سوگند (آنچه اسبش خوانده ای، اسب نیست، بلکه) خری از خرهای وحشی حجاز است. کمیت گفت: الحمد لله و هشام پاسخ داد: آری الحمد لله، این خدا کیست؟ کمیت گفت: خداوندی است که آفریننده و پدید آورنده حمد است، خدائی که خود را به حمد و یزگی داد و فرشتگان خویشان را بدان بدان مامور فرمود و آن را سر آغاز کتاب و سر انجام سپاس خود و سخن بهشتیان ساخت. او را می ستایم ستایشی که اهل یقین به آن رسیده اند و با روشن بینی آن را دریافته اند. گواهی می دهم به آنچه که او خود درباره خویشان گواهی داده است. خداوند دادگستر و یکتای بی مانند. و گواهی می دهم که "محمد" بنده عربی و فرستاده "امی" او است او را فرستاد، در حالیکه مردم گرفتار حیرت و سرگشته وادی ظلمت بودند و روزگار ابهت گمراهی بر دوام بود و او به آنچه از جانب خداوند ماموریت داشت، تبلیغ فرمود. و امت خویش را اندرز داد و در راه خدا، پیکار کرد و پروردگار خویش را تادم مرگ پرستش نمود. درود و سلام مدام خداوند بر او باد. سپس آغاز به سخن کرد و از هجوی که از بنی امیه کرده بود، پوزش طلبید و ابیاتی از قصیده رائیه خود را در مدح آنان خواند. هشام گفت: وای بر تو ای کمیت

[صفحه ۴۶]

چه کسی گمراهی را در چشمانت آراست، و ترا به کوری کشاند؟ گفت: همان کسی که پدر ما را از بهشت، بیرون کرد و پیمان را، از یاد او برد و اراده استواری در او نیافت. هشام گفت: بگو بینم تو گوینده این شعر نیستی که: ای ابرافروزنده آتش که فروغ آن برای دیگران است وای هیزم شکنی که هیزم ها را در طناب دیگران می ریزی گفت: بگذر که من گوینده این شعرم که: خاندان ابی مالک را، جایگاهی خوش و آسان است. ما به ارحامی بستگی داریم که از مدخلی می آیند که ناشناخته نیست. به سبب "مره" و "مضر" و مالکیان که خاندانی سخت شریف و نجیب اند، قریش، قریش سرزمینهای مکه را بر همان اساسی یافتیم که پیشینیانمان نهادند.

خداوند به برکت آنها، نابسامانیها را سامان بخشید، و شکافها را پر کرد. هشام گفت: و تویی گوینده این شعر: نه چون عبد الملک یا ولید یا سلیمان یا هشام که چون بمیرند نامی از آنها نماند و چون زنده باشند عهد و پیمانی را رعایت نمی

کنند.

وای بر تو ای کمیت ما را از کسانی دانسته ای که (خداوند درباره آنها فرمود است)،
لا یرقب فی مومن الا و لا ذمه.

گفت: ای امیر مومنان نه بلکه من گوینده این شعرم که:

اکنون به سوی بنی امیه باز گشتم
و کارها به مسیر خود باز می گردد

[صفحه ۴۷]

اینک چون ره یافته ای که تا دیروز سرگردان می نمود، به مقصد خود رسیدم. هشام گفت: و تو گوینده این شعری که:
به بنی امیه در هر جا فرود آیند، هر چند از شمشیر و تازیانه شان بترسی، بگو خدا گرسنه دارد آن که شما سیرش کردید و سیر کند
آن را که به ستم شما گرسنه ماند.

شما به جای سیاستمدار دلخواه هاشمی نسبی که برای امت وجود با برکت و بهاری شکوفا بود نشستید.

کمیت گفت: ای امیر مومنان جای سرزنش نیست، اگر مصلحت می بینی از سخن دروغ من در گذر گفت: چگونه در گذرم؟
گفت: به این سخن را ستم که:

مادر پاکدامن من هشام، حسبی درخشان و چهره ای تابان برای فرزند خویش به ارث گذاشت.

و بدان سبب پسر عایشه با ماه شب چهارده برابر شد و رقیب و نظیر آن گردید.

و ابو الخلاف، مروان نیز جامه ای بلند از مکارم اخلاق بر تن وی کرد. سرزمینهای مکه با هشام به ترشروی برابر نمی شوند بلکه
خویشتن را پناهگاه و خانه او میدانند.

هشام که تکیه داده بود، راست نشست و گفت: شعر را باید چنین گفت: این سخن را به سالم بن عبد الله بن عمر که در کنارش بود،
گفت. سپس به کمیت گفت: از تو خوشنود شدم و وی دست هشام را بوسه زد و گفت: ای امیر مومنان اگر مصلحت می بینی بر
تشریف من بیفزا و خالد را بر من فرماندهی مده، گفت: چنین کردم و نامه ای نوشت که در آن به دادن ۴۰ هزار درهم و ۳۰ جامه
از جامه های ویژه خود به کمیت فرمان رفته بود و به خالد نیز نوشت که زن کمیت را آزاد کند و ۲۰ هزار درهم و ۳۰ جامه به وی
بدهد و خالد چنین کرد.

[صفحه ۴۸]

آغانی جلد ۱۵ صفحه ۱۱۹ - ۱۱۵، عقد الفرید جلد ۱ صفحه ۱۸۹

هشام بن عبد الملک دل در گرو کنیزی داشت که "صدوفش" می گفتند. وی اهل مدینه بود و او را به قیمت زیادی برای هشام
خریده بودند. روزی در موردی این کنیز را، سرزنش کرد و سوگند خورد که با او آغاز سخن نکند. کمیت بر هشام وارد شد و
وی را اندوهگین یافت.

گفت: ای امیر مومنان چرا غمناکی؟ که خداوند اندوهگینت نکند. هشام داستان را برای کمیت باز گو کرد، کمیت ساعتی ساکت ماند و سپس به سرودن این شعر پرداخت:

تو "صدوف" را سرزنش کردی یا او ترا؟ و سرزنش چون توئی برای کسی چون او سرافرازی است.
به ملامت دائمی خویش منشین که دل در گرو مهر او داری.

زیرا بار گران نمی رود، مگر آن کسی که توانائی تحمل آن را داشته باشد، و تو در این مورد ناتوانی.
هشام گفت: بخدا سوگند راست گفתי، پس برخاست و به اندرون به سوی صدوف رفت. او نیز برخاست و دست به گردن هشام در آورد کمیت نیز به خانه خود برگشت. پس از آن هشام هزار دینار و صدوف نیز همین مقدار درهم برای کمیت فرستادند.
آغانی جلد ۱۵ صفحه ۱۲۲

[صفحه ۴۹]

کمیت و یزید بن عبد الملک

"حبیبش" فرزند کمیت گوید: (پدرم)، بر یزید بن عبد الملک وارد شد و روزی به دیدنش رفت که کنیزی به نام "سلامه القس" برای یزید خریده بودند. کمیت آنجا بود که کنیز را آوردند، یزید گفت: ای ابا مستهل این کنیز را می فروشند، مصلحت می بینی او را بخریم؟ گفت: آری، بخدا سوگند ای امیر مومنان که من همانندی برای او نمی بینم، مبادا از دستت بدر رود. یزید گفت: در شعری او را ستایش کن تا رایت را پذیرا شوم، کمیت چنین سرود.

در زیبایی به آفتاب نیمروز می ماند و به چشمان خون ریزش بر آن برتری دارد. زنی شاداب و نرم تن و شیرین سخن و بازیگر و موی میان و پر گوشت است. ناز و کرشمه اش و دندان سپید و سخن پیوسته و بی درنگش، آراسته اش کرده است، او را بر تر از مرز آرزو آفریده اند. پس ای عبد مناف اندرز را پذیرا باش. حبیبش گفت: یزید خندید و گفت: ای ابا مستهل نصیحتت را پذیرفتم. آنگاه به جایزه ای بزرگ برای کمیت فرمان داد.

آغانی جلد ۱۵ صفحه ۱۱۹

و درباره کمیت و "خالد بن عبد الله قسری" پس از ورودش به کوفه، اخباری نقل کرده اند که یکی از آنها این است: روزی خالد از راهی می گذشت و مردم درباره بر کناریش از فرمانداری عراق، گفتگو می کردند چون عبور کرد کمیت به این شعر تمثال جست و گفت:

می بینمش که با همه میلی که به ماندن دارد، به همین زودی چون ابر تابستانی پراکنده شود.

خالد شنید و برگشت و گفت: نه بخدا سوگند پراکنده نخواهد شد، تارگبار تگرگی بر تو ببارد سپس فرمان داد، او را برهنه کنند و صد تازیانه بزنند. آنگاه

[صفحه ۵۰]

او را رها کرد و رفت. این روایت را ابن حبیب نقل کرده است.

آغانی جلد ۱۵ ص ۱۱۹

و یکی از خوشمزگیهای کمیت این است که فرزندق روزی شعر می خواند و از کنار کمیت می گذشت، کمیت در آن روزها کودکی بیش نبود. فرزندق به او گفت: آیا دوست داری پدرت باشم؟ گفت: نه، بلکه خوش دارم که مادرم باشی. فرزندق در مانده شد و روی به یاران کرد و گفت: هرگز برایم چنین پیش نیامده بود.

اغانی جلد ۱۵ صفحه ۱۲۳

ولادت و شهادت کمیت

کمیت در سال شصتم از هجرت درست در سنه شهادت امام سبط شهید - درود خدا بر او باد - به دنیا آمد. و در دنیای خویش به خشنودی و خوشبختی زیست. و همه این زندگی را در راهی که خدایش برایش خواسته بود، گذراند و مردم را به راه راست فرا خواند. تا آنگاه که به برکت دعای امام زین العابدین (ع) قلم تقدیر، سر نوشت شهادت را به نامش رقم زد. و خدا نگهبان خون پاک بزمین ریخته اوست.

شهادتش در کوفه و در زمان خلافت " مروان بن محمد ر به سال ۱۲۶ ه ق اتفاق افتاد، و سبب مرگش همان بود که " حجر بن عبد الجبار " آورده و گفته است که جعفریان، بر خالد قسری خروج کردند. او بی خبر بر منبر خطبه می خواند که اینان در قیافه شلوار پوشیدگان بیرون ریختند و فریاد کردند: لیک جعفر، لیک جعفر، خالد، در حین خطبه، از جریان خبر یافت و به دهشت افتاد و بی آنکه بفهمد چه می گوید، گفت که اطعمونی ماء " آیم بدهید."

[صفحه ۵۱]

مردم بر جعفریان شوریدند، و آنها را دستگیر کردند، و به مسجد آوردند و بوته های نی حاضر نموده و به نفت آلودند و به یکی از آنها دادند و گفتند: نگه دار. و آنقدر او را زدند تا چنین کرد، سپس بوته ها را آتش زدند و همه آنها را سوزاندند. چون خالد از عراق معزول شد، و یوسف بن عمرو، پس از وی حکمرانی یافت، کمیت بر او وارد د و برای وی، پس از کشتن زید بن علی مدیحه ای گفته بود که سروده خویش را چنین خواند:

آشکارا به میان مردم آمدی، و چون کسی نبودی که کاخش دری بزرگ و قفل زده دارد.

خالدی که با دهان باز آب می خواست و کشندگان او فریاد می کشیدند، همانند تو نخواهد بود.

در این حال، هشت تن سپاهی که بالای سر یوسف بن عمر ایستاده بودند، به نفع خالد به تعقیب افتادند و سر شمشیرهای خود را بر شکم کمیت نهادند و فرو بردند و گفتند: برای امیر پیش از آنکه از او اجازه بگیری، شعر می خوانی؟ و خون پیوسته از او می ریخت تا سر انجام در گذشت.

مستهل، فرزند کمیت آورده است که من، در هنگام مرگ پدر بر بالینش بودم. او در لحظات مرگ بی هوش شد و چون به هوش آمد، سه بار گفت: بار خدایا خاندان محمد (ص). آنگاه به من گفت: پسرم دوست می داشتم که زنان بنی کلب را به این بیت هجو نمی کردم که:

آنها، با چاکران و مزدوران، به ناپاکی، جامه از تن زنان بنی کلب بر گرفتند. چه، نسبت تبهکاری به همه زنها داده ام. بخدا سوگند هیچ شبی از خانه بیرون نیامدم، مگر آنکه می ترسیدم که ستارگان آسمان بر سرم فرو ریزند. سپس گفت:

[صفحه ۵۲]

فرزندم در روایات، به من چنین رسیده است که در پشت دروازه " کوفه " خندقی کنده می شود، و مردگان را از گور بیرون می آورند و به گورهای دیگر می برند. مرا در پشت کوفه دفن مکن، و چون بمیرم مرا به جایگاهی آه آن را " مکران " می گویند، ببر و آنجا به خاک بسپار.

او را در همان موضع به خاک سپردند و وی، اول کسی است که در آن گورستان که تا امروز به نام قبرستان بنی اسد است، به خاک رفت.

سید حمیری

اشاره

" در گذشته به سال ۱۷۳ ه ق "

غدیره ۰۱

ای دین به دنیا فروش خداوند به چنین کاری فرمان نداده است. چرا به علی، وصی که احمد (ص) از او خشنود بود، کینه می ورزی؟ کیست آن که احمد (ص) او را، در روز غدیر خم فراخواند و در میان یارانی که در پیرامونش بودند، پیاداشت و از او نام برد و گفت: این، علی بن ابی طالب، مولای آن کس است که من مولای اویم. ای خدای متعال دوستان او را دوست بدار و با دشمنانش دشمن باش

غدیره ۰۲

چرا در جایگاه پر گیاهی که میان " طویلع " و ریگستان " کبکب " است، درنگ نمی کنی؟ حمیری، در این قصیده گوید:

و در خم غدیر، آنگاه که خداوند به امری استوار فرمود: ای محمد در میان مردم بپاخیز و خطبه بخوان. و ابا الحسن را، با امامت منصوب کن که او به راستی راهنما است و اگر چنین نکنی تبلیغ رسالت نکرده ای. پس پیغمبر، علی و دیگران را فراخواند و او را در میان مردمی که دسته ای

[صفحه ۵۳]

مصدق و گروهی مکذب بودند، بلند کرد ولایت را پس از خود به چنین و اراسته ای واگذار فرمود و آن را به دست مردم ناشایست نسپرد.

علی را مناقبی است که هیچ کوشائی - هر چند تلاش کند - به برخی از آن هم دسترسی نمی یابد. ما به آئین دوستی به دودمان محمد (ص) می گرویم، و دوستداران آنان را شایان مهر و محبت خویش می دانیم، اما آنکه خواهان دیگری غیر او آنها است، محبوب ما نخواهد بود.

چنین کسی چون بمیرد، به دوزخ رود و به حوض پیغمبر در نیاید و اگر خواست در آید، مانند شتر گرزده ای که ساربان تازیانه به گردنش می زند، تا با دیگر شتران نیامیزد و آنها را بیمار نکند، تازیانه خواهد خورد.

دل چون به یاد احمد (ص) و جانشین او می افتد، گوئی به شهپر پرنده تیز بالی بسته شده است که از زمین رو به آسمان یا از آسمان رو به زمین، در پرواز است.

و دل از شوق آن دو، چنان می طپد که نزدیک است پرده را بشکافد، و از دنده - های برگشته بدر افتد.

این، موهبتی الهی است، و آنچه خدا به بنده اش می بخشد، فزونی می گیرد. و چون او نبخشد، موهبتی در کار نخواهد بود.

او هر چه را بخواهد می زداید و یا ثابتش می دارد و علم نوشته و نانوشته در نزد او است.

این قصیده ۱۱۲ بیت دارد و مذهب نامیده می شود. سید طایفه " شریف مرتضی " آن را شرح کرده و به سال ۱۳۱۳ در مصر چاپ شده است. وی در شرح این بیت،

و انصب ابا حسن لقومک انه
هاد و ما بلغت ان لم تنصب

گفته است: این لفظ، یعنی لفظ (نصب) (که در بیت بالا آمده است) جز در مورد امامت و خلافت شایسته استعمال نیست. و نیز این سخن شاعر که می گوید: جعل الولاية

[صفحه ۵۴]

بعده لمهذب صراحت در امامت دارد، زیرا آنچه پس از پیغمبر به علی واگذار شده است، امامت است که محبت و نفرت در حال حاصل بوده و اختصاص به پس از وفات ندارد.

حافظ نسابه " اشرف بن اعز " که معروف به " تاج العلی الحسینی " و در گذشته به سال ۶۱۰ است، نیز این قصیده را شرح کرده است.

غدیره ۰۳

ای محمد از خدائی که شکافند، عمود صبح است، بترس و تباهی دینت را با سامان بخشیدن به آن، از بین ببر آیا، برادر و جانشین محمد (ص) را لعن می کنی؟ و با این کار رسیدن به رستگاری را امید می داری؟

هیئات مرگ بر تو. و عذاب و عزرائیل به تو نزدیک باد.

پیغمبر به بهترین وصیتهای و آشکارترین بیانهها، در روز غدیر خم درباره علی سفارش فرمود و با سخنی منتشر شده و آشکار فرمود: " هر کس من مولای اویم، بدانید که این علی مولای او است او پرداخت کننده وامها، و راهنمای شما است همان طور که خود من شما را به هدایت و رستگاری رهبری کردم ".

(ای پدر) تو مادر مرا نیز که زنی سخت ناتوان بود، از راه به در بردی، و او بالعن بر امام بنامی که میراث پیغمبر با اصرار هر چه بیشتر به وی تعلق یافته بود، راهی بیابان گمراهی شد. به راستی که من از خشم خداوندی که کوههای گران را در سرزمینهای باز و تهی برا فراشته است، بر شما بیمناکم.

ای پدر و مادر من از خدا بترسید و بحق اعتراف کنید..

"مرزبانی" این ابیات را که سید برای پدر و مادر اباضی مذهب خود نوشته،

[صفحه ۵۵]

آنها را به تشیع و دوستی امیر مومنان دعوت نموده و از لعن آن امام بازداشته است، روایت کرده است.

غدیره ۰۴

آنگاه که من وصیت محمد (ص) پیمان استوار او را در غدیر، نگه ندارم، به کسی می مانم که گمراهی را به هدایت خریده و پس از ره یافتن به اسلام، به نصرانیت یا یهودیت گرویده است.

مرا با (قبیله) تمیم و عدی چه کار است، که ولی نعمتان من در راه خدا، منحصرأ دودمان احمدند نماز خود را با درود بر آنان پایان می برم که اگر پس از تشهد بر آنها درود نفرستم، و خدای کریم و بزرگ را در دعا به آنها نخوانم، نمازم کامل نخواهد بود. ای همراه من من مهر و محبت و نصرت خود را، از آن روز که سیدم نامیدند به پای آنان ریختم به راستی که آن کسی که بر مهر راستین این خاندان سرزنش می کند سزاوار تر و بهتر این است که تکذیبش کند - اگر خواهی غمی گذران را سایه بان خویش گیر، و گر نه خود دار باش تا مصون و محمود بمانی.

از این قصیده، ۲۵ بیت در دست است. ابو الفرج در صفحه ۲۶۲ اغانی آورده است که ابا خللال عتکی بر عقبه بن سالم وارد شد، و سید در نزد عقبه بوپد. وی به جایزه ای برای سید فرمان داد. ابا خللال که شیخ و بزرگمرد طایفه بود، به از گفت: ای امیر این عطایا را بهع مردی می دهی که از لعن ابی بکر و عمر باک ندارد؟ عقبه گفت: من این را نمی دانستم و بخشش من جز از جهت خویشاوندی و مودت پیشین و رعایت حق همسایگی او نیست، علاوه بر این او دل به مهر خاندانی بسته است که حق و جانبداری آنان بر ما لازم است.

ابو خللال گفت: اگر او را ستگو است. بگو ابو بکر و عمر را مدح کند تا براثت او را از نسبت تشیعی که به وی می دهند، باز شناسیم، عقبه گفت: او خود

[صفحه ۵۶]

سخن ترا شنید و اگر بخواهد چنین می کند. سید گفت:

آنگاه که من وصیت محمد و پیمان استوار او را در روز غدیر نگه ندارم.. الخ سپس خشمناک از جابر خاست. ابو خللال به عقبه گفت: ای امیر مرا از شر سید پناه ده که خدا تر از هر شری پناه دهد، گفت: چنین کردم به شرط آنکه تو نیز پس از این متعرض وی نشوی.

غدیره ۰۵

مرا در مهری که به سرور و امام را ستینم می ورزم، بسیار سرزنش و نکوهش کردید.

سید در این قصیده گوید:

آن روز را به یاد آرید که پیغمبر در سایه درخت بزرگی ایستاد و مردم روز گرم و سوزانی را گذراندند. دستش (علی) را به دست راست خود بلند کرد و از او با آهنگی رسا نامک برد و گفت:

ای مسلمانان این، دوست و وزیر و وارث و هم پیمان و پسر عم من است. هان هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست. پس به پیمانهای من وفادار باشید نسبت علی به من همانند هارون پسر عمران با برادر مهربان او است.

غدیریه ۰۶

باران بامدادی، بر آل فاطمه باریدن گرفت. و سیل اشک از دیده روان و ریزان شد. در این قصیده گوید:

در نیمروزی که پیغمبر آنها را در غدیر خم گرد آورد، سخن او را شنیدند که فرمود: اولی از خودتان به خودتان کیست؟ و آنها، که گروهی بسیار بودند هماهنگ گفتند:

[صفحه ۵۷]

تو مولا و ترساننده ما، و از خود ما به ما اولائی، (و او فرمود: پس وی و مولای شما پس از من این علی رهبر و وزیر است. او در زندگی و تا هنگام مرگ من، وزیر من و پس از آن خلیفه و امیر شما است. پس هر کدام از شما علی را دوست دارد، خدا با او دوست باد و هنگام مرگ او را به شادی روبرو کند و آنکه از میان شما، او را دشمن می دارد خدا دشمن او باد و زمان مرگ به او خواری رساند.

غدیریه ۰۷

هان سپاس فراوان مخصوص خداوندی است که ولی ستایشها و پروردگار آمرزنده است. مرابه پیشگاه خود رهبری کرد، و من او را به یکتائی شناختم و به توحید نور بخشش به اخلاص دلم بستم. سید در این قصیده گوید:

به همین جهت، خدای پیغمبر علی را به نام جانشینی پشتیبان برای محمد، که بهترین خلق است انتخاب کرد. و او، در کنار غدیر خم، درنگ کرد و بارها را فرود آورد و از رفتن باز ایستاد. چوبها را برافراشتند، و او بر منبری که از بار و بنه شتران، فراهم آمده بود، بالارفت. و در آن چاشتگاه، حاجیان را به گرد آمدن فرا خواند و خرد و بزرگ مردم به سویش روی آوردند. و در حالی که دست علی را به دست داشت، و او را بی پرده نشان می داد و به سوی وی اشاره می کرد، فرمود:

[صفحه ۵۸]

هان به راستی که هر کس من مولای او هستم، این علی، به امری ناگسستی سرور اوست. آیا تبلیغ کردم؟ گفتند: آری، فرمود: پس در غیاب و حضور به آن گواهی دهید. حاضران به غائبان برسانند، و من نیز پروردگار شنوا و بینای خود را بر آن گواه می گیرم.

مردم برخاستند و برای بیت، دست در دست علی نهادند. پس پیغمبر از آنها احساس نگرانی کرد و گفت: خداوند با دوست علی دوست باش و دشمن و ناسپاس او را دشمن دار کسانی که وی را خوار دارند، خوارشان دار و آنان که باوی یارند، یاورشان باش.

پس دعای پیغمبر مصطفی را چگونه می بینی؟ آیا پذیرفته شده است یا بر باد هوا رفته؟ ای علی ای همانند مصطفی وای کسی که در کار ولایت، مردم در غدیر خم، حاضر آمدند دوستت دارم و گواهی می دهم که پیغمبر راستین با آهنگی رسا درباره - ات تبلیغ کرد. و آنان که با تو از در دشمنی در آمدند، به آتش کشیده می شوند و دوزخ بد گذرگاهی است.

غدیره ۰۸

در دیار یار درنگ کن، و آثار به جامانده آن را به باران اشک سیراب ساز. در آن جا "نوار" و "زینب" خانه داشته اند وای خدای من "نوار" و "زینب" را نگهبان باش!
به آن که جانشین محمد را دشمن می دارد و از سخنش، آشکار را انکار او را

[صفحه ۵۹]

احساس می کنم بگو...
سید در این قصیده گوید:
علی، کسی است که پاره دور کفش محمد نبی شد، تا خدای یکتای آمرزنده را خشنود کند.
و بهترین مردم (پیغمبر)، بی آنکه در نهان او را بخواند، آشکار او بی پرده درباره اش چنین فرمود:
این جانشین و نماینده من در میان شما است، با او از در نادانی در نیائید که به کفر بر می گردید.
پیغمبر را در روز "دوح" خطبه ای بس بزرگ است که در آن، آشکارا به اداء وحی الهی پرداخته است.

غدیره ۰۹

به "سوار بن عبد الله عنبری" قاضی بصره، گزارش رسید که شاعر ما، سید حمیری، درباره "حدیث مرغ بریان" - که همگان بر آن اتفاق دارند - قصیده ای این چنین سرورده است:
آنگاه، که خبر صحیح مرغ بریان اهدائی به پیغمبر باز گو شد، خبری که اولین بار "ابان" از "انس" روایت کرده و "قیس حبر" نیز، آن را از قول "سفینه" که مردی متقلب و نا پایدار بود، نقل نموده اند.
سر انجام سفینه، هدایت یافت، ولی انس، خیانت ورزید و با رد گفتار سرور خلق، و آنکه در (قرآن)، این کتاب محکم منزل مولای مردم، خوانده شده بود، ستم نمود. و خدای ذو العرش او را هدایت نفرمود و به بیماری زشت پسی گرفتارش کرد.
"سوار" گفت: این مرد هیچ یک از صحابه را وانگذاشت، مگر آنکه،

[صفحه ۶۰]

درباره اش شعری سرود و زشتیهایش را باز نمود، سپس دستور داد زندان کنند. بنی هاشم و شیعیان جمع آمدند و به سوار گفتند: بخدا سوگند، اگر او را آزاد نکنی، زندان را ویران می کنیم. شاعری که ترا می ستاید، صله اش می دهد، و آن که به مدح خاندان پیغمبر می پردازد، به زندانش می اندازی.

سوار به ناچار سید را آزاد کرد و او در هجوش چنین سرود:

به ابی شمله، سوار بگوئید: ای یگانه روزگار، در ننگ و عار

من درباره مرغ بریان چیزی که خلاف آن باشد که تو خود در آثار، روایت کرده - ای، نگفتم.

و خبری هم درباره در آمدن به مسجد است که پیغمبر، علی را به آن ویژگی داده و ورودش را از خانه به مسجد، در حال جنابت و طهارت، و در آشکار و نهان روا دانسته و دیگری را به وحیی که از جانب خدای جبار فرود آمد، از مسجد بیرون کرده است.

"علی" و "حسین" و "حسن" پاک نهاد را که از خاندان پاکیزه است، و نیز فاطمه را، که همگان اهل کسائند و به اکرام و ایثار و ویژگی یافته اند، دوست بدارید.

و آن کسی که با اینان دشمنی ورزد، دشمن خدا، و راهی خواری و دوزخ خواهد بود.

در کار چنین کینه توزی از جانب خدای برین، نشانی است که عیب شناس سرزنش گر، به خوبی آن را در می یابد.

و توای سوار در پستی و کینه توزی سر آمد همه آنهایی.

از کسی خرده می گیری که بهترین مردم، او را از میان همه پاکان و نیکان به برادری برگزید.

و در غدیر خم، به گفتاری آشکار و غیر قابل انکار، درباره اش فرمود: "هر کسی

[صفحه ۶۱]

من سرور اویم، این علی سرور او است. پس ناسپاس نباشید. و پس از من، او را تکیه گاه خویش سازید و به دنبال سراب روان پندار نیفتید.

و سید، در هجو سوار، قاضی، پس از مرگش، این چکامه را پرداخت:

ای آنکه پاکی سوار را به دوش می کشی و آن را از خانه اش به دوزخ می بری

خداوند پاکی مبخشد به جانی که جرثومه آن، روزگار را سخت به ننگ و عار گذراند.

تا به دردمندی در قعر وادی دوزخ، در افتاد و پیکرش نیز بسته پلیدیها شد.

کار خدای رحمن را، درباره سوار شگفت انگیز دیدم و احکام خدای را جریانی به اندازه است.

برو، ای لعنت خدای رحمان بر تو باد و ای بدترین موجود زنده خدای یکتا ای دشمن امیر مومنان، آن کسی که پیغمبر در روز غدیر

با سخنی انکار ناپذیر، در حالیکه همه مردم حاضر بودند، درباره اش فرمود: هر کس من در نهان و آشکار سرور اویم، این علی

برادر من و جانشین من در کارها است و قائم مقام من در هر یاد کردی است.

پروردگارا هر کس علی را دشمن دارد، وی را دشمن دار، و به جهنم سوزانش در انداز. و تو ای سوار به دشمنی علی بی شک با

خدا دشمنی کردی، پس هان ای جهنم او را به کام خویش فرو بر.

غدیریه ۱۰

اشاره

"ام عمرو" را در "لوی" جایگاه بی آب و گیاهی است که نشانی از آن به جای نمانده است. پرنندگان به وحشت از کنار آن می گذرند، و وحشیان از ترس آن می غرند. مارهایی در آن جا است که مرگ از دم آنها می ترسد و در نیش های خویش زهر آماده دارند.

[صفحه ۶۲]

اثر خانه ای در آنجا است که مونسى جز مارهای سرخ به خاک نشسته ندارد آنگاه که شتران را در آنجا نگه داشتیم و چشمم از دیدن آن به اشک نشست، بیاد دلبری افتادم که دل به مهرش بسته بودم، پس شب را با دلی غمزده و دردناک به روز آوردم. عشق از دی چنانم نحیف کرده است که گوئی از مهر او دل بر آتش دارم. از گروهی در شگفتم که در سرزمینی بی جایگاه، به خدمت پیغمبر آمدند. و گفتند: اگر مصلحت می دانی، ما را آگاه کن که سرانجام کار رهبری با کیست؟ و آنگاه که تو در گذری و از ما جدا شوی، فریاد رس ما که خواهد بود و در میان اینان، کسانی بودند که طمع ملکداری داشتند. پیغمبر فرمود: اگر آشکارا شما آگهی دهم، بیم آن است که همان کاری کنید که گوساله پرستان در تنها گذاشتن هارون، کردند پس نگفتن سزاوتر است.

در آنچه پیغمبر فرمود، برای مردم خردمند و شنوا، نکته ها است.

پس از آن، از جانب پروردگار فرمان قاطعی به وی رسید که راه بازگشت نداشت.

و آن چنین بود

تبلیغ ولایت کن که اگر نکنی، رسالت را به پایان نبرده ای. و خدا نگهدار و نگهبان تو است.

در آن هنگام، پیغمبر که همیشه به امر خدای خویش سخن می گفت، پیاخاست.

و بنا بر ماموریت، خطبه خواند و دست علی را بی پرده و آشکار به دست گرفت و آن را بلند کرد، چه مبارک دستی که بلند کرد و چه بزرگ دستی که بلند شد.

آنگاه، در حالیکه فرشتگان گردش را گرفته بودند، و خداوند نیز شاهدی شنوا بود، چنین فرمود:

"هر کس من سرور اویم، این علی مولای او است" اما آنها به این کار

[صفحه ۶۳]

خشنود نبودند و خرسند نگردیدند،

پس:

کرده تکذیبش نگردیده خجل

بر خلاف قول حقش بسته دل

زین بگردیده است جمعی سینه داغ

فیل بی خرطوم، مرد بی دماغ

تا که کردنش بر آن تربت، نهان
فارغ از دفنش شدند آن ناکسان

جمله ضایع کرده پند روز پیش
باضرر تبدیل کرده، نفع خویش

در پیرامون این غدیره

فضیل رسان گفت: به خدمت جعفر بن محمد (ع) رسیدم تا وی را به شهادت عمش زید تعزیت گویم. پس از آن گفتم: شعر سید را برایتان نخوانم؟ فرمود: بخوان و من قصیده‌ای را خواندم که در آن می گوید:

پنج رایت چون قیامت شد پیا است
چهار رایت ز اهل حرمان و جفا است

هست اول، رایتی از کافری
رایت فرعون و قوم سامری

و آن دوم را هست پیش آهنگ او
مرد نادان لئیم تیره رو

رایت پنجم ز شیر حق علی است
کز فروغش صبح روشن منجلی است

پس از پشت پرده ها، بانگ شیون شنیدم، و امام فرمود: گوینده این شعر کیست؟ گفتم: سید (حمیری) فرمود: خدایش رحمت کناد، گفتم: قربانت گردم، دیدمش که شراب می نوشید، فرمود: خدایش رحمت کناد. چه برای خداوند مانعی ندارد، که او را به آل علی ببخشد. به راستی که گامی از دوستدار علی (ع) نمی لغزد، مگر آنکه قدم دیگرش ثابت می ماند.
آغانی جلد ۷ صفحه ۲۵۱

[صفحه ۶۴]

ابو الفرج این روایت را همچنین در صفحه ۲۴۱ جلد ۷ آغانی، آورده و در آنجا است که امام پرسید: شعر از کیست؟ گفتم: از سید

(حمیری) است. جوایای حال او شد. در گذشتن را به امام اعلام کردم، فرمود: خدایش رحمت کند گفتیم: در روستائی دیدمش که نیبذ می خورد، فرمود: مقصودت شراب است؟ گفتیم: آری، فرمود: گزارش گناهی به پیشگاه خدا نمی رسد مگر اینکه به خاطر محبت علی از آن می گذرد و

و "حافظ مرزبانی" در "اخبار السید"، از فضیل روایت کرده است که گفت: پس از کشته شدن "زید" به خدمت ابی عبد الله "امام صادق" رسیدم و حضرت می گریست و می فرمود: خدا رحمت کند زید را که دانائی درستگار بود و اگر عهده دار کاری می شد، وضع و موقعیت آن کار می دانست گفتیم: شعر سید را برایتان بخوانم؟ فرمود کمی درنگ کن، آنگاه دستور داد پردهائی بیاو یزند. پرده کشیده شد و درهائی غیر از در نخستین باز شد و امام فرمود بخوان هر چه به یاد داری و من خواندم: لام عمرو باللوی مربع.

مرزبانی ۱۳ بیت را یاد کرده است

پس از پشت پرده، بانگ شیون را شنیدم و زنهامی گریستند و امام می فرمود: سپاس بر تو ای ابراهیم باین سخت گفتیم: سرور من وی (سید حمیری) نیبذ می خورد، فرمود: چنین کسی را توبه در می یابد و بر خدا، دشوار نیست که گناهان دوست و ستایشگر ما را بیامرزد.

"کشی" این روایت را، با تغییر کمی در بعضی از الفاظ آن، در صفحه ۱۸۴ رجالش آورده است.

[صفحه ۶۵]

و "ابو الفرج" در صفحه ۲۵۱ جلد ۷ اغانی از "زید بن موسی بن جعفر" روایت کرده است که گفت: پیغمبر خدا (ص) را در خواب دیدم، مردی که جامه ای سپید به تن داشت در خدمتش نشسته بود. به آن مرد نگاه کردم و او را نشناختم. در این هنگام پیغمبر روی به او آورد و فرمود: سید بخوان برایم سروردهات را که با این مصرع شروع می شود: لام عمرو باللوی مربع...

و او تمام قصیده را بی آنکه بیتی از آن بیندازد، خواند و من همه را در عالم خواب از حفظ کردم.

ابو اسماعیل گفته است: زید بن موسی خواننده ای خوش آهنگ بود، اما هرگاه این قصیده را می خواند آهنگی در آن به کار نمی گرفت و به آواز نمی خواند این حدیث را مرزبانی نیز در "اخبار السید" آورده است.

و در صفحه ۲۷۹ جلد ۷ اغانی از "ابی داود مسترق" نقل شده است که وی از قول خود سید گوید: که وی پیغمبر را در خواب دیده و حضرت امر فرموده اند که شعری بخواند و او، قصیده "لام عمرو باللوی مربع"، را خوانده و به اینجا رسیده است که:

قالوا له لو شئت اعلمتنا

الی من الغایه و المفزع

و پیغمبر فرموده اند: بس است آنگاه دست سید را به دست گرفته و گفته اند: بخدا سوگند، آنها را آگهی دادم.

"شریف رضی" در "خصائص الایمه" گفته است: آورده اند که "زید بن موسی بن جعفر بن محمد (ع)" رسول خدا (ص) را در خواب دید و گوئی بان حضرت با امیر - مومنان (ع) در جایگاه بلند ایوان ماندی که بر آن نردبانی نهاده بودند نشسته اند. در این هنگام خواننده ای این قصیده "سید بن محمد حمیری" را که مطلعش این است "لام عمرو باللوی مربع" را "می خواند، تا به

اینجا می رسید که:

قالوا له لو شئت اعلمتنا

الی الغایه و المفزع

پیغمبر خدا (ص) نگاهی به امیر مومنان می اندازد و لبخندی می زند، و

[صفحه ۶۶]

می فرماید: مگر اعلام نکردم؟ مگر اعلام نکردم؟ مگر اعلام نکردم؟ سپس به زید، می فرماید: توبه تعداد پله هائی که بالا آمدی - هر پله ای یک سال - عمر می کنی، زید گوید: پله ها را بر شمردم نو دواندی بود. و زید نو دواندی زندگی کرد و همراه است که ملقب به " زید النار " است.

"علامه مجلسی" در صفحه ۱۵۰ جلد ۱۱ "بحار الانوار" گفته است: در برخی از تالیفات اصحابمان دیدم که به اسناد خود از "سهل بن ذبیان" روایت کرده اند که گفت: روزی شرفیاب محضر "علی بن موسی الرضا (ع)" شدم، پیش از آن که کسی به خدمتش در آید. به من فرمود:

آفرین به تو ای پسر ذبیان هم اکنون فرستاده ما می خواست به نزدت آید و ترا به محضر ما آرد گفتم: برای چه کاری؟ ای پسر پیغمبر خدا فرمود: برای خوبی که دیشب دیده ام و پریشان و نگرانم کرده است، گفتم انشاء الله تعالی خیر است، فرمود: ای فرزند ذبیان در خواب دیدم که گوئی نردبانی برای من گذاشته اند که ۱۰۰ پله دارد و من تا آخرین پله آن بالا رفتم. گفتم: سرور من ترا به درازی عمر تهنیت می گویم، چه بسا که صد سال زندگی کنی، امام فرمود: هر چه خدا خواهد، شدنی است. سپس فرمود: ای پسر ذبیان چون به آخرین پله نردبان بر آمدم، دیدم که گوئی به گنبدی خضراء در آمدم که برونش از درونش نشان می داد دیده می شد و جدم رسول خدا را نشسته دیدم.

در جانب راست و چپ ایشان، دو جوان زیبا را دیدم که نور از رویشان می درخشید.

زن و مردی آراس ته خلقت را نیز دیدم که در خدمتش نشسته بودند. مردی نیز پیش روی پیغمبر ایستاده بود و چنین می خواند:

لام عمرو باللوی مربع

چون پیغمبر مرا دید، فرمود: آفرین به تو فرزندم، ای "علی بن موسی الرضا" بر پدرت "علی ع سلام کن من بر او سلام کردم، پس فرمود: بر مادرت

[صفحه ۶۷]

"فاطمه زهراع" نیز درود بفرست. بر او نیز سلام کردم پس فرمود: بر پدرانت حسن و حسین نیز سلام کن، بر آن دو نیز سلام کردم آنگاه فرمود: بر شاعر و ستایشگر ما در سرای دنیا، سید اسماعیل حمیری نیز درود بفرست. من بر او نیز سلام کردم و نشستم پس پیغمبر روی به سید اسماعیل آورد و فرمود: انشاء قصیده ای را که به آن مشغول بودیم، اعاده کن و او بخواندن پرداخت که: لام عمرو باللوی مربع. و پیغمبر گریه کرد و چون به اینجا رسید که:

و وجهه کالشمس تطلع

"پیغمبر" و "فاطمه" و همه کسانی که با او بودند، گریستند. و چون به این بیت رسید که:

قالوا له لو شئت اعلمتنا

الی من الغایه و المفزع

پیغمبر، دستها را بلند کرد و گفت: خداوند تو بر من و بر آنها گواهی که آنان را آگاهی دادم که سرانجام رهبری و فریاد رس واقعی "علی بن ابی طالب" است. و به علی که پیش رویش نشسته بود، اشارت کرد.

علی بن موسی الرضا فرمود: چون سید اسماعیل حمیری، انشاد قصیده را برداخت، پیغمبر روی به من آورد و فرمود: ای علی بن موسی این قصیده را حفظ کن، و شیعیان ما را نیز به حفظ آن فرمان ده و به آنها اعلام کن که: هر کس، این قصیده را از حفظ کند و همواره بخواند، من در پیشگاه خداوند تعالی، بهشت را برای او ضمانت می‌کنم.

امام رضا (ع) فرمود: پیغمبر پیوسته قصیده را بر من تکرار فرمود تا آن را از حفظ کردم و قصیده این است: (سپس تمام قصیده را یاد کرده).

امینی گوید: این خواب را قاضی شهید مرعشی در صفحه ۴۳۶ "مجالس المومنین، به نقل از رجال" کشی" یاد کرده است ولی در نسخه چاپی رجال "کشی" نیست و شاید قاضی بر نسخه کامل اصلی رجال آگاهی داشته و جریان خواب را در آنجا دیده است "شیخ ابو علی" نیز در صفحه ۱۴۳ رجالش (= منتهی المقال) از "عیون

[صفحه ۶۸]

الخبار" شیخ صدوق نقل کرده است و ر شیخ معاصر در صفحه ۵۹ جلد ۱ "تنقیح المقال" و سید "محسن امین" در صفحه ۱۷ جلد ۱۳ "اعیان الشیعه"، از او پیروی کرده اند و ما در نسخه خطی و چاپی "عیون" آن را نیافتیم شیخ ما، مولا "محمد قاسم هزار جریبی" نیز این خواب را در شرح قصیده اش روایت کرده، و سید ز نوزی نیز در روضه نخستین کتاب بزرگ و والای "ریاض الجنه" خود آن را آورده است "سید محمد مهدی" نیز در آخر کتاب ریاض المصائب خود به نقل روایت خواب پرداخته است.

شروع قصیده

این قصیده عینیه را، گروهی از اعلام طایفه شرح کرده اند که از آن جمله اند:

۱- شیخ ر حسین بن جمال الدین خوانساری "در گذشته بسال ۱۰۹۹ هـ

۲- میرزا "علی خان گلپایگانی" شاگرد علامه مجلسی

۳- مولا "محمد قاسم هزار جریبی" که پس از سال ۱۱۲ در گذشته، و کتابی در شرح قصیده تصنیف کرده است به نام "التحفه الاحدیة". این شرح در نجف اشرف یافت می‌شود

۴- بهاء الدین محمد پسر تاج الدین حسن اصفهانی "مشهور به فاضل هندی، زاده ۱۰۶۲، و در گذشته ۱۱۳۵ هـ

۵- حاج مولا "محمد حسین قزوینی" در گذشته در قرن ۱۲

- ۶- حاج مولا "صالح بن محمد برغانی"
- ۷- حاج میرزا "محمد رضا قراچه داغی تبریزی" که در سنه ۱۲۸۹ ه از شرح قصیده فراغ یافته و این شرح در سنه ۱۳۰۱ ه در تبریز به چاپ رسیده است
- ۸- "سید محمد عباس پسر سید علی اکبر موسوی"، در گذشته به سال ۱۳۰۶ ه که یکی از شعراء غدیر در قرن چهاردهم است، و شعر حالش در احوال شعراء قرن چهاردهم خواهد آمد.

[صفحه ۶۹]

- ۹- "حاج مولی حسن پسر حاج محمد ابراهیم" پسر "حاج محتشم اردکانی"، در گذشته ۱۳۱۵ ه
- ۱۰- شیخ "بخش علی یزدی حائری" در گذشته به سال ۱۳۲۰ ه
- ۱۱- "میرزا فضل علی" پسر "مولی عبد الکریم اروانی" تبریزی در گذشته به سال ۱۳۳۰ ه و اندی، مولف "حدائق العارفين"
- ۱۲- "سیخ علی بن علی رضا خوئی" در گذشته به سال ۱۳۵۰ ه
- ۱۳- "سید انور حسین هندی" در گذشته به سال ۱۳۵۰ ه
- ۱۴- "سید علی اکبر" پسر "سید رضی رضوی قمی" زاده سنه ۱۳۱۷ ه
- ۱۵- "حاج مولا علی تبریزی" مولف "وقایع الایام" که به چاپ رسیده است.

تخمیس آن

و گروهی از علماء و ادباء، این قصیده را تخمیس کرده اند که از آن جمله اند: شیخ ما، حر عاملی، صاحب کتاب "وسائل الشیعه" و حفید او، شیخ عبد الغنی عاملی، مقیم بصره و متوفی در آن و مطلع تخمیس او این است.

جوا به کاس الاسی اجرع
صرفا و اجفانی حیا تدمع

فاسمع حدیثا بالاسی مسمع
لام عمر و باللوی مربع

و از این دسته است "، شیخ حسن بن مجلی الخطی" و اول تخمیسش چنین است:

لا تنکروا ان جیرتی از معوا
هجرا و جبل الوصل قد قطعوا

کم دمنه حاویه تجزع
لام عمرو...

كانت باهل الودانسيه
ترهو بزهر الروض موشيه

فاصبحت بالرغم منسيه
تروع عنها..

و از این گروه است " سید ما سید علی نقی نقوی هندی " که شعر و شرح حال او در قرن چهاردهم خواهد آمد و سر آغاز تخمیش چنین است:

[صفحه ۷۰]

اتنطوى فوق الاسى الاضلع
صبرا و ترقى منى الادمع

و ذاك حيث الظعن قد ازمعوا
لام عمر و..

قد ذاكرته السحب و سميه
و لاعتبه الريح شرقيه

لا رسم اصبحن منسيه
تروع عنها...

و از غدیریات سید حمیری است

غدیره ۱۱

شروع به سرزنش و نکوهش کرد و گفت: چقدر شعر بازگومی کنی. دست از شر بردار، گفتم: چنین مگو و مپندار که من از بهترین کار دست می کشم.

براستی که حیدر را دوست می دارم و خیر خواه آنم که از پی او رود، و گریزان از آنم که روی از او برتابد. کسی را دوست می دارم که ایمان به خدا آورد و حتی یک چشم، بهم زدن هم هرگز شرک نوزید.

علی را، که هنگام مباحله نفس رسول مصطفی گردید "، خداوند بر او درود بفرست "

و در روزی که خداوند، همه فراهم آمدگان در زیر کساء را، به پاکی ستود، او دومین شخص پس از پیغمبر بود. و نیز پیغمبر فرمود: کتاب خدا و خاندان خود را که هر دو، امانت گرانبھایند، در میان شما به جا نهادم. وای کاش می دانستم که چون در گذرم، چگونه از من در مورد این دو امانت، نیابت می کنید. از مکه می آمد و از هر کوه و بیابانی، حاجیان با او همراهی می کردند، تا به خم رسیده و جبرئیل برای تبلیغ ولایت، در میان مردم، به خدمتش آمد. پس پیغمبر فرود آمد،

[صفحه ۷۱]

و چوبها را برافراشتند و او بر جهاز شتران قرار گرفت و علی را فرا خواند و علی به نزدش رفت، پس فرمود: ای نماینده من در میان شما است و کسی است که در امور باید به او تکیه کرد. ما چون این دو انگشتان پیوسته دستش اشاره فرمود: جویای دیگری که در پاکی به او بماند، نباشید که علی را در میان شما، مانند نیست. سپس دستش را به دست علی را در آورد و آن را تا بلندترین نقطه بالا برد. و فرمود: با او بیعت کنید و کار را به او واگذارید، تا از لغزش در امان بمانید. آیا من، مولای شما نیستم؟ پس این علی سرور شما است و خدای عزوجل، به آن گواه است. پروردگارا دوست بدار هر که حیدر را دوست دارد، و دشمن و خوار دار، آنکه وی را دشمن و خوار دارد. ای خدای گواه بر من، من آنچه را که جبرئیل فرود آورده بود، تبلیغ کردم و سستی نورزیدم. پس آنان (با علی) بیعت کردند و تهنیت و بخ بخ گفتند، حال آنکه، سینه شان از کینه مالا مال بود. به آنکس که از علی بیزار است بگو: "از علی" چه دیدی؟ و به آن که از او روی گردان است بگو چرا روی گردانی؟

غدیره ۱۲

مرا آگهی دهید، که چه برهان آشکاری بر تفضیل علی توان آورد، پس از آنکه بهترین مردم، احمد و ص (در روز غدیر خم، در میان مردم

[صفحه ۷۲]

فراهم آمده، بی پرده به خطبه خوانی برخاست و فرمود: همانا خداوند، در معاریض کتابش به من خبر داد، که این آئین استوار را که تا به حال به کمال نرسیده بود، به علی کمال بخشید، و او مولای شما است، پس وای بر کسی که روی به سرپرستی جز مولای خود آورد.

او شمشیر بر آن من، و زبان و دست من، و همیشه و پیوسته یاور من است. او برادر و برگزیده من، و کسی است که محبت او در قیامت، بهترین کار است.

نور او، نور من و نور من نور اوست. و با من پیوندی ناگسستنی دارد.

او قائم مقام من در میان شما است، و وای بر کسی که پیمان این جایگزین مرا تغییر دهد.

سخن او، سخن من است. پس به هر کس فرمان دهد باید از در اطاعت در آید و فرمانبری کند. چون زمان رحلت و در گذشت من فرا رسد، از منحصر، سرور شما خواهد بود. او پسر عم و جانشین و برادر من، و از نخستین پذیرندگان دعوت و باب علوم من است. پس (از این سخنان) به کام "دشمنان" زهری تلخ و کشنده ریخته شد به وی ترش روئی کردند و با خود به کاری دشوار، درباره او، به مشورت پرداختند.

غدیره ۱۳

خدا و نعمتهای او را گواه می گیرم - و انسان مسول گفته های خویشان است، - که علی بن ابی طالب، خلیفه خدای دادگستر است. و نسبت او به احمد، همانند هارون به موسی است. اگر چه پیغمبر نیست، لیکن جانشین است که گنجور علم خداست، همان علمی که باید به آن عمل کرد.

[صفحه ۷۳]

در روز "دوح" بهترین خلق به پاخاست و روی به مردم آورد و گفت: هر کسی من سرور او بوده ام، این علی ملجا و مولای وی است. لیکن آنان، به یکدیگر سفارش کردند، که: علی این کانون هدایت را خوار دارند و او را به سروری نپذیرند.

غدیره ۱۴

پیغمبر (ص) به روز غدیر خم، در جانب و پیرامون درختان بزرگ، به خطبه خوانی برخاست، و فرمود: هر کس من مولای اویم، این علی مولای او است. خداوند گواه باش. و این سخن را چند بار به زبان آورد. گفتند: شنیدم و همگی فرمان برداریم، و زبان خود را به این گفتار مشغول داشتند. بزرگان قوم، روی به علی آوردند و پیشا پیش آنان شیخی علی را چنین تهنیت داد و گفت: به به، به چون توئی، که مولای مومنان شدی. شگفتا و عجا و روزگار چه شگفتیها دارد، که اندیشمندان به گمراهی می افتند. مردمی که با علی بیعت کردند، در حقیقت با خدا بیعت کرده بودند و چه پیش آمد؟ و چگونه همین اشخاص، آنگاه که علی آنها را در خطبه خود به شهادت طلبید، گواهی ندادند؟ و چرا آن پیر مرد (انس) که علی او را سوگند داد، در جواب گفت: من چنان پیر شده ام که چنین چیزی را به یاد نمی آورم، و علی فرمود: دروغگو به بلائی گرفتار آید، که دستار، ستار آن نشود.

در ابیات اخیر اشاره به حدیث مناشده رحبه امیر المومنین، در مورد حدیث غدیر است، که شرح آن در صفحه ۱۸۵ - ۱۶۶ و ۱۹۵ - ۱۹۱ جلد ۱ گذشت، که در مورد خلافت امام (ع) نزاعی پیش آمد و رانس بن مالک "کتمان شهادت

[صفحه ۷۴]

کرد و اثر نفرین علی (ع) را دید.

غدیره ۱۵

این خرابه های خالگونه خاموش، و این حفره ها و آثار پر نقش و نگار بی زبان، از کیست؟ هان ای آزار رسان که در پیش من از اذیت و بد گوئی درباره علی، باز نمی ایستی، به زودی درباره علی، سخنی از من می شنوی، که ترا به درد آرد، چه پذیری و چه بپذیری. من علی را، در برابر مردمی که بر او خرده می گیرند، به دست و زبان یاری می کنم. آنگاه که دشمن علی بخواهد، در نزد من بر او خرده گیرد، مرا یاور سخن پرور امام، بیند. پس از محمد (ص)، علی، محبوبترین مردم در پیش من است. پس ای سرزنشگر دست از نکوهش درد آورت به من، بردار. و بدان که علی جانشین و پسر عم مصطفی و نخستین نماز گزار و یکتا پرست است. علی، رهبری است که همه نقاط تاریک دینمان را، بر ایمان روشن ساخت. علی صاحب حوض (کوثر) و آن چنان مدافعی است که، گنهکاران را از حریم آن می راند. علی، قسیم دوزخ است. به او گوید: این یکی را رها کن و آن دیگری را بگیر و در کام خود فرو بر. هر یک از دشمنان ما به تو نزدیک شود، او را در میان شعله های خود بسوزان و به آنکس که از حزب من است نزدیک مشو. که اگر شوی، ستم کرده ای. در فردای آخرت، علی را فرا می خوانند و خدا بر اندام او خلعت می پوشد. پس اگر تو، از علی - در آن روز که خدا وی را تقرب می بخشد و خشنودی

[صفحه ۷۵]

خود را از او، اظهار می کند - نگرانی از هم اکنون باش که او را در کنار حوض خواهی دید، او با محمد مصطفی، پیغمبر بزرگوار و رهنما ایستاده است. و هر دو، دوستانی را که در زندگی به آنها مهر ورزیده اند به بهشت و به سایه طوبای سایه گستر می برند. علی، امیر مومنان است و حق او، از جانب خداوند بر هر مسلمانی واجب است. برای آنکه رسول خدا، درباره حق وی سفارش فرمود و او را در هر فنی و غنیمت شرکت داده است. و همسر او، صدیقه است، زنی که همانندی جز بتول مریم، ندارد. نسبتش به پیغمبر، چون نسبت هارون پسر عمران به موسی نجیب و کلیم است. و پیغمبر، در غدیر، ولایت او را بر هر نیکمرد عرب و غیر عرب واجب فرمود. در دوح خم، دست راست وی را گرفت و به آهنگی رسا ابهامی در آن نبود، از او نام برد. هان قسم به خدائی که تیره رویان، به رکن خانه اش گرد آلود روی می آرند و سواران هر شهر و دیار به سویش می آیند که آن کسی که در غدیر خم تسلیم سخن پیغمبر نشد، به گمراهی فتاد. و روزی که امر ولایت و میراث علمی را که از دستگیره های محکم دین است، باو می سپرد، درباره اش سفارش فرمود:

(از این قصیده چهل و دو بیت در دست است)

"حافظ مرزبانی " در " اخبار " السید " گفته است: سید حمیری، نسخه ای از این قصیده را برای عبد الله اباض، رهبر اباضیه، فرستاد، زیرا به وی خبر داده بودند که " عبد الله، " علی (ع) را نکوهش و سید را به فراهم کردن موجب قتلش به دست منصور،

تهدید کرده است. چون قصیده به دست پسر اباض رسید. سخت

[صفحه ۷۶]

خشمناک شد و یاران خود را به جمع آوری فقهاء و قراء فرستاد.

آنها گرد آمدند و به نزد منصور که در کنار دجله بصره بود، رفتند و گزارش کار سید را به او دادند. منصور آنان و سید را احضار کرد و از دعوای آنها پرسید. گفتند: سید، گذشتگان را دشنام می دهد و عقیده به رجعت دارد و امامت را از آن تو و خاندانت نمی داند. منصور گفت: مرا واگذارید و به آنچه در مورد خودتان است، بسنده کنید.

سپس روی به سید آورد و گفت: درباره آنچه اینان گفتند، چه میگوئی؟ گفت: گفت: من کسی را دشنام نمی دهم و بر اصحاب رسول (ص) رحمت فرستم. اینک، این ابن اباض است به او بگو بر علی و عثمان و طلحه و زبیر رحمت فرستد. منصور، به این اباض گفت: بر اینها درود بفرست. او ساعتی درنگ کرد، منصور با چوب دستی که پیش رویش نهاده بود، او را زد و بیرون کرد و دستور داد به زندانش برند. و او در زندان مرد. منصور، فرمان داد همه همراهان او را تازیانه زنند و پانصد هزار درهم به سید دهند.

غدیره ۱۶

شگفتا از قوم من و پیغمبر مصطفی و آنچه که از این بهترین خلق شرف صدور یافت،

اینان سخنی را که پیغمبر، به روز غدیر خم، در زیر درختان افراشته، درباره برادرش علی فرمود انکار کردند. (و آن سخن این بود): ای مردم: هر کس را منم مولائی که حقم از پیش بر او واجب گردیده است، اینک علی نیز به فرمانی حتمی، مولای اوست. آیا فرمان پیغمبر در آنان اثر گذارد؟ شگفتا آتش در دل زبانه می کشد

غدیره ۱۷

هان که آن وصیت بی تردید، از آن بهترین خلق از نسل سام و حام بود.

[صفحه ۷۷]

و محمد (ص) در غدیر خم از جانب خدای رحمان به اراده ای استوار، سخن می گفت.

بانگ می زد و در میان شما به علی اشاره می کرد و با چنان اشارتی که چیزی از سخنش نمی کاست می فرمود:

هان هر کس من سر پرست اویم، این برادر من سرور است. پس سخنم را بشنوید پیشا پیش همه، شیخی که دستش را از میان انبوه جمعیت در آورده بود، بانگ زد: (ای علی) تو مولای من و سرور مردمی. پس چرا با سرور مردم سر کشی کردی؟ باعلی که: روزی "ردا" و "برد" و "زمام مرکب" پیغمبر رابه ارث برده است.

غدیره ۱۸

تا کبوتران می خوانند، بر خاندان و خویشان پیغمبر، درود باد.

آیا آنها ستارگان آسمان هدایت و اعلام جاودان عزت، نیستند؟

ای سرگردان در گمراهی امیر المومنین امام است.

رسول خدا (ص) در روز غدیر خم و در حضور مردم او را بلند کرد... تمام این قصیده، در گزارش زندگی سید خواهد آمد " معتز " در صفحه ۸ " طبقاتش " گفته است:

از کسی حکایت کرده اند که گفت: باربری را دیدم که باری گران و رنج آور به دوش داشت گفتم: چیست؟ گفت: قصائد میمیه سید است.

غدیره ۱۹

جانم به قربان رسول خدا، در آن روز که جبرئیل بر او نازل شد و گفت: خداوند به تبلیغ صریح ولایت فرمانت می دهد که اگر تبلیغ نکنی، رسالت را به پایان نبرده ای.

پس پیغمبر برای اطاعت از امر خدائی که به وی ایمان داشت بپاخواست و به مردم فرمود: پیش از امروز غدیر مولای شما چه کسی بود؟ گفتند: تو سرور

[صفحه ۷۸]

ما و رسول خدائی و ما گواهییم که خیر خواهی کردی و آشکارا، احکام حق را بیان فرمود. فرمود: پس از من این علی مولای شما است و من به این امر ماموریت حتی یافته ام. بنابر این در گروه وی و از یاورانش باشید. او از همه شما نیکو کار تر و دانشمندتر است و نخستین کسی است که به خدا ایمان آورد. او را با من همان نسبت و منزلت است که هارون را، با موسی بن عمران بود.

غدیره ۲۰

در چاشتگاهی جبرئیل بر پیغمبر فرود آمد و در حالیکه مردم شتاب زده و تند در حرکت بودند، گفت: بایست، و تبلیغ ولایت کن که اگر نکنی رسالت را بانجام نرسانده ای. پس او فرود آمد و دیگران نیز به زیر آمدند و منزل گرفتند، به جانب درختان در کنار غدیر آمد و بر جهاز شتران، ایستاد و آشکارا بانگ بر آورد و گفت:

هان ای کسانی که من مولای شمایم، این علی پس از من سرور شما است. پس اذعان کنید.

سیه روزی به دوستش گفت: - و چه بدبختانی که می لغزند و به فتنه می افتند - پیغمبر بازوان علی را گرفته است و او را به فرمانی که بروی نازل نشده است، می ستاید.

در دل چنین کسی گوئی اعتماد به پیغمبر نیست. شگفتا پس از کجا و چگونه ایمان آورده است.

غدیره ۲۱

مهر محض خود را به پای وصی ریختم، و به دیگری جز علی عشق نمی ورزم. پیغمبر مرا به دوستی او دعوت کرد، و من دعوت او را اجابت کردم.

با دشمنان علی، دشمن و خود او را دوست دارم و با دوستانش نیز دوستم.

[صفحه ۷۹]

در غدیر خم پیغمبر پیاخاست و با آهنگی بلند که گوشها را نوازش داد، فرمود: هان من چون در گذرم، این علی مولای شما است و این فرمان را به عرب و غیر عرب فهماند.

غدیره ۲۲

پیغمبر، در چاشتگاه غدیر خم، عموم مردم را به ولای علی سفارش کرد وای کاش وصیت او را نگه می داشتند به آنان بانگ زد: که ای بندگان خدا به سخنان من گوش فرا دهید آیا من مولای شما نیستم. گفتند: چرا. تو مولای مائی و از خود مابه ما اولی تری. پس علی را برگرفت و با آهنگی رسا که آوای او را هر زنده دلی شنید. فرمود:

هر کس من سرور اویم ابا الحسن را سرور او ساختم.
خداوند با دشمنان او دشمن و با دوستان او دوست باد.

غدیره ۲۳

محمد (ص) در غدیر خم پیاخاست و با آهنگی رسا و آشکار به عرب و عجمی که همراهش بودند و برگرد کرشیش حلقه زده بودند، بانگ زد که:

هان هر کس را منم مولا، این علی مولا و سرور برتر اوست.
ای خدا من دشمن علی را دشمن دار. و با دوست او دوست باش.

زندگی شاعر

"ابو هاشم" و ابو عامر اسماعیل بن محمد بن یزید بن وداع "اهل حمیر و ملقب به "سید" است. ابو الفرج و بسیاری از تاریخ نویسان، نسبش را چنین یاد کرده اند که او حفید "یزید بن ربیع مفرغ" یا ابن مفرغ حمیری، همان شاعر مشهوری است که زیاد و فرزندان او هجو گفت و آنها را، از آل حرب نفی کرد و بهمین جهت "عبد الله بن زیاد" وی را به زندان انداخت و شکنجه داد و پس از آن معاویه آزادش کرد.

[صفحه ۸۰]

لیکن مرزبانی، وی را به "یزید بن وداع" نسبت داده و در کتاب "اخبار الحمیری" گفته است: ما در سید از "حدان" است که پدر سید چون در میانه قبیله آنان منزل گرفته بود او را بزنی گرفت و مادر این زن، دختر "یزید بن ربیع بن مفرغ" حمیری، همان شاعر معروف است و یزید بن مفرغ را فرزند ذکوری نبوده و "اصمعی" در نسبت دادن سید به یزید بن مفرغ از جهت پدر، اشتباه کرده است زیرا وی جد مادری او است و مرزبانی "در معجم الشعراء" این شعر سید را یاد کرده است که:

بگاہ نسبت، من مردی حمیری ام جد من رعین و دائیان من ذویزن اند سپس ولائی که با آن به رستگاری در رستاخیز امیدوارم از

آن ابی الحسن هادی علیه السلام است.

وی به ابی هاشم مکنی است و شیخ طایفه، کنیه اش را ابی عامر گفته است. او از سر آغاز کودکی، به سید لقب یافته بود. ابو عمرو کشی در صفحه ۱۸۶ رجالش گفته است: آورده اند که ابی عبد الله علیه السلام به سید بر خود کرد و فرمود: مادرت ترا سید نامید و بدین سیادت موفق آمدی چه تو... سید الشعرائی. و او در این باره چنین سرود:

در شگفتم از فقیه بسیار دان فهمیده ای که یکبار به من فرمود: خاندانت ترا سید نامیده اند و راست گفته اند، چه تو، به سید الشعرائی توفیق یافتی.

و آنگاه که به مدح خاندان محمد و ص) ویژگی می یابی با دیگر شاعران برابر نخواهی بود چه آنان از صاحبان ملک و ثروت برای عطایشان ستایشی کنند

[صفحه ۸۱]

و مدح تو از اهل بیت بدون چشم داشت عطا است.

پس ترا مژده باد که در مهر آنان چنان کامیابی که چون به گرفتن پاداش به نزدشان در آئی. همه دنیا با شربت آبی از حوض احمد ص)، برابری نتواند کرد.

داستان سید با پدر و مادرش

ابو الفرج در صفحه ۲۳۰ جلد ۷ اغانی به اسناد خود از " سلیمان بن ابی شیخ " روایت کرده است که: پدر و مادر سید اباضی مذهب بودند و منزل آنها در غرفه بنی ضبه بصره بود و سید می گفت:

در این غرفه، امیر مومنان را بسیار دشنام داده اند و چون از او پرسیدند که تشیع از کجا به تو روی آورد، گفت: رحمت خداوند مرا فرا گرفت، چه فرا گرفتی. و نیز از سید روایت کرده اند که چون پدر و مادرش از آئین وی آگاهی یافتند، اندیشه کشتش کردند او بنزد " عقبه بن مسلم هنائی " آمد و او را آگهی داد. عقبه سید را پناه بخشید و او را در منزلی که به وی ارزانی ذداشت، جا داد. سید در آنجا مانند تا پدر و مادرش مردند و وارث آنها شد.

و مرزبانی در " اخبار السید " به اسناد خود از " اسماعیل بن مساحر، " راویه سید، روایت کرده است که گفت: چاشتگاهی با سید در خانه اش غذا می خوردیم. به من گفت: در این خانه، امیر مومنان را فراوان دشنام داده اند و لعنت کرده اند. گفتم چه کسی چنین کرده است؟ گفت: پدر و مادر اباضی مذهب من. گفتم پس تو چگونه شیعه شدی؟ گفت: رحمت حق بر من فرو بارید و مرا بیدار و هشیار کرد.

باز " مرزبانی " از " حودان حفار " پسر " ابی حودان " و او از پدرش که راستگوترین مردم بود، روایت کرده است که گفت: سید به من شکایت آورد که شبها مادرم مرا از خواب بیدار می کند و می گوید: می ترسم که بر آئینی که داری

[صفحه ۸۲]

بمیری و به دوزخ درافتی، زیرا تو دل به مهر علی و فرزندانش بسته ای که نه دنیا خواهی داشت، نه آخرت.

او با این کار خوردن و آشامیدن را بر من ناگوار کرده و من دیگر به نزد او نخواهم رفت و قصیده ای سروده ام که برخی از ابیات

آن چنین است:

به خاندانی (دل بسته ام) که مومنین از مردم را، در ولایت از آنان گریز نیست، بسا برادری که مرا در عشق این خاندان، ملامت کرده است و مادر نکوهش گرم نیز هر شب به سرزنش می نشیند. می گوید و بسیار هم می گوید و از روی گمراهی سرزنش می کند و آفت اخلاق زنان، همان سرزنش است. می گوید: از همسایه و آشنا و خاندانیکه به آنها منسوب بودی و ترا به نام آنان می خواندند، جدا شدی پس تو در میان آنان غریب و دور افتاده ای، و گوئی گرزده ای که از تو پرهیز می کنند. تو بر آئین آنان خرده می گیری و آنها نیز به دینی که به آن گرویده ای، ترا عیبجو تر و سرزنش کننده ترند. گفتم: مرا رها کنید که تا آنگاه که حاجیان راهی خانه خدایند، سخن را به ستایش دیگری جز این خاندان نمی آرایم. مرا از مهر خاندان محمد باز می دارید؟ حال آنکه محبت آنان وسیله تقرب من است. دوستی آنها چون نماز است و به راستیکه این دوستی پس از نماز، از همه چیز واجب تر است.

[صفحه ۸۳]

مرزبانی گفته است: "عباسه" دختر سید برای من حدیث کرد و گفت: پدرم به من می گفت: در روزگاری که کودک بودم می شنیدم که پدرم و مادرم امیر مومنان را دشنام می دهند، من از خانه بیرون می آمدم و گرسنه می ماندم و این گرسنگی را بر بازگشت به جانب آنها ترجیح می دادم و چون علاقه به دور بودن داشتم و از آنها بدم می آمد شبها را در مساجد بروز می آوردم، تا گرسنگی ناتوانم می کرد و به خانه میرفتم و خوراکی می خوردم و بیرون می آمدم. چون کمی بزرگ شدم و به عقل خود رسیدم و شاعری را آغاز کردم، به پدر و مادرم گفتم: مرا بر شما حقی است که نسبت به حقی که شما به گردن من دارید، ناچیز است. بنابر این چون به حضورتان آییم، مرا از بد گوئی به امیر مومنان بر کنار دارید. چه این کار، مرا رنج می دهد و دوست نمی دارم که به مقابله با شما، عاق شوم. آنها به گمراهی خویش ادامه دادند و من از نزد آنان بیرون آمدم و این شعر را برای آنها نوشتم:

ای محمد از شکافنده عمود صبح بترس. و تباهی دین خویش را با سامان بخشیدن به آن از بین ببر.
آیا برادر و جانشین محمد را دشنام می دهی؟ و با این کار، به رسیدن رستگاری امید می داری.
هیئات، مرگ بر تو و عذاب و عزرائیل به تو نزدیک باد.

تا آخر ایاتی که در غدیریات مذکور افتاد. آنها تهدید به قتل کردند و من به نزد "عقبه بن مسلم" آمدم و آگاهش کردم، گفت: دیگر به نزد آنها مرو و منزلی برای من فراهم کرد که به دستور وی همه چیزهایی که به آن نیاز داشتم، در آن خانه آماده شده بود. و وظیفه ای برایم معین کرد که کمک هزینه زندگیم بود.

و نیز مرزبانی گفته است: پدر و مادر سید به علی (ع) کینه من ورزیدند و سید شنیده بود که آنها پس از نماز بامدادی، علی را لعن می کنند. پس این

[صفحه ۸۴]

چنین سرود:

خدا پدر و مادرم را لعنت کند و آنها را به عذاب دوزخ در اندازد.

حکم بامدادی اینها این است که چون نماز صبح گزارند، جانشین پیغمبر باب علوم او را دشنام دهند.

اینها بهترین انسان روی زمین و محرم طواف گر رکن حطیم را ناسزا می گویند. این دو از آن زمان کافر شدند که خاندان پاک و معصوم پیغمبر خدا و جانشین او را، که زمین، به برکت وجود او برجاست و اگر وی نبود زمین چون استخوان پوسیده ای از هم می پاشید و خانواده وی را که اهل علم و فهم و راهنمایان راه راست، و نمایندگان عادل و دادگستری خدا، در روزگار ستمگرانند، ناسزا گفتند.

درود همیشگی خداوند همراه با سپاس و سلام او بر آن خاندان باد.

و ابن شاکر در صفحه ۱۹ جلد ۱ "الفوات" این روایت را آورده است

بزرگواری سید و کسانی که در گزارش زندگی او کتاب نوشته اند

شیعه همواره، سخت کوشان در مهر امامان اهل بیت را محترم می شناخته و پایگاه آنان را والا می داند. و به همان اندازه که خدای سبحان و پیغمبرش، این گونه افراد را بزرگ شمردند، بزرگ می شمرد. به این ویژگی بیفزای، آنچه را که شیعه در خصوص سید دیده و شنیده است، که پیشوایان راستین (ع) چگونه وی را گرامی شمرد و منزلت بخشیده و به خویشان نزدیک دانسته اند و از کوشش قابل ستایشی که او در بزرگداشت یا در جانبداری از این خاندان، نشان داده است و سعی که در نشر فضائل و تظاهر به دوستی آنان کرده است و سخن پردازیهای بسیاری که در مدح آنان نموده است، تقدیر فرموده اند.

با آنکه سید، صله هائی را که در برابر این زرفین های زرین به وی داده اند رد کرده است، زیرا آنچه از این امور از او به ظهور می پیوست، جز برای خدا و اداء اجر رسالت و پیوند با پیغمبر (ص) نبوده و در تمام این موارد، با پدر و مادر ناصبی خارجی خویش نیز، به ستیز برخاسته است.

[صفحه ۸۵]

پس او با در اختیار داشتن این همه آثار نیک و برون آمدن از این مظهر پاک - با آن زادگاه ناپاکی که داشته است - معجزه روزگار خود بوده و شیعه دیروز و امروز بزرگداشت وی و فروتنی در برابر عظمت او را از واجبات دینی خود دانسته و می داند.

بزرگواری سید و..

"ابن عبد ربه ر در صفحه ۲۸۹ جلد ۲ "عقد الفرید" گفته است: سید حمیری سر آمد شیعه است و نمونه ای از بزرگداشت شیعه از او، این بود که در مسجد کوفه برایش مسند انداخته بودند.

و در حدیث "شیخ طایفه" که پس از این خواهد آمد، چنین است: که "جعفر بن عفان طائی" به سید گفت: تو سر آمدی و ما، دنباله رو.

و چنین کاری از شیعه تازگی ندارد، پس از آنکه امام صادق (ع) سید را منزلت بخشیده، و دلالتی از امامت، مانند حدیث انقلاب شراب به شیر و داستان قبر و باز شدن زبان سید در هنگام بیماری و غیر آن، به وی ارائه داده اند که کرامتی جاوید برای سید بجا گذاشته و تاریخ آن را ضبط کرده است. و حدیث مستفیض، گویای ترحم و دعاء امام به وی و تشکر از کوششهای اوست. این سخن امام نیز به شیعه رسیده است که به نکوهش گر سید فرمود: اگر گامی از او بلغزد، قدم دیگرش برجاست. و سید را به بهشت نیز بشارت داده اند.

و امام (ع) خواهان خواندن شعر او بود و بدان اعتنا داشت. " و فضیل بن رسان " و " ابو هارون مکفوف " و خود سید، برای حضرت صادق (ع) شعر خوانده اند. " ابو الفرج " از " علی بن اسماعیل تمیمی " و او از پدرش روایت کرده است که گفت: در خدمت ابی عبد الله بن جعفر بن محمد (ع) بودم که دربان امام برای سید اجازه ورود خواست و حضرت دستور داد که او را در آورد. پس خانواده اش را در پشت پرده نشانند و سید داخل شد و سلام کرد و نشست، امام درخواست خواندن شعر کرد و سید این سروده خود را خواند:

بر قبر حسین (ع) بگذر و به استخوانهای پاکش بگو:

[صفحه ۸۶]

ای استخوانها: پیوسته باران (رحمت) بر شما روان و ریزان باد. چون به قبر حسین (ع) بگذری، چون شتر زانوا و درنگ کن. و بر آن پاک نهادی که فرزند پاک مرد و پاک زنی پیراسته است. چون مادر مهربانی که بر مرگ فرزندی از فرزندان خود می‌گرید، گریه کن. راوی گفت: دیدم اشک از دیده جعفر بن محمد (ع) بر گونه اش ریخت و صدای گریه و شیون از خانه اش برخاست تا آنکه امام فرمود: بس کن و سید بس کرد.

و من (راوی) چون به خانه آمدم داستان را برای پدرم باز گو کردم: گفت: وای بر این مرد کیسانی. که می‌گوید:

فاذا مرت بقبره

فاطل به وقف المطیه

گفتم: ای پدر چنین کسی چه خواهد کرد؟ گفت: آیا آه از نهاد " نمی آرد، آیا خود را نمی کشد. ای مادرش به عزایش بنشیند. اغانی جلد ۷ صفحه ۲۴۰.

این قصیده را، ابو هارون مکفوف نیز برای امام صادق (ع) خوانده است، شیخ ما " ابن قولویه " در صفحه ۳۳ و ۴۴ کتاب " الکامل " از ابی هارون روایت کرده است که ابو عبد الله (ع) فرمود: ای ابا هارون درباره حسین برایم شعر بخوان. من خواندم و او گریست. سپس فرمود: همانطور که خودتان می‌خوانید بخوان یعنی با سوز. من خواندم:

بر گور حسین بگذر و به استخوانهای پاکش بگو....

آنگاه فرمود: باز هم بخوان. قصیده دیگری خواندم. در روایت دیگری است که این شعر را خواندم:

ای مریم برخیز و بر مولایت زاری کن و حسین را به گریه یاری ده.

امام گریست و از پشت پرده، بانگ شیون شنیدم (الحديث) شیخ ما صدوق نیز این روایت را در " ثواب اعمال " آورده است. رویاهای صادقه ای هم هست که حکایت از تقرب سید در پیشگاه پیغمبر بزرگ (ص) می‌کند و برخی از این خوابها در صفحه ۲۲۴ - ۲۲۱ گذشت. و ابو الفرج

[صفحه ۸۷]

از ابراهیم بن هاشم عبدی، روایت کرده است که وی گفت: پیغمبر را در خواب دیدم که در خدمتش سید شاعر چنین می‌خواند:

اجد بال فاطمه البكور
فدمع العين منهمر غزير

سید قصیده را تا آخر خواند و پیغمبر همچنان گوش داد. ابراهیم گفت: من این حدیث را، برای مردی که سر زمین طوس، ما را در کنار قبر علی بن موسی - الرضا (ع) گرد آورده بود، باز گو کردم. و آن مرد به من گفت: من در شک بودم، شبی پیغمبر را در خواب دیدم و مردی در محضرش می خواند:

اجد بال فاطمه البكور

تا آخر قصیده.

از خواب، بیدار شدم و محبت اعتقادی من به علی بن ابی طالب (رض) سخت در دلم راسخ شد.

این خواب، کرامتی برای سید است، که بلندی مرتبه و حسن عقیده و خلوص نیست و سلامت مذهب و پاکی نهاد و پا بر جایی او را نشان می دهد.

و چون بزرگان قوم، نیازمندی عموم را به پرداختن تاریخ شخصیت‌های گذشته و آینده ای چون سید، احساس کردند، گروهی از آنان به تالیفات جداگانه ای در اخبار و اشعار سید پرداختند که از آن جمله اند:

۱- ابو احمد عبد العزیز جلودی از دی بصری در گذشته به سال ۳۰۲ هـ

۲- شیخ صالح بن محمد صرای شیخ ابی حسن جندی

۳- ابو بکر محمد بن یحیی کاتب صولی در گذشته به سال ۳۳۵ هـ

۴- ابو بشیر احمد بن ابراهیم عمی بصری. شیخ الطایفه در صفحه ۳۰ فهرستش کتاب " اخبار السید و شعره " او را یاد کرده است و در صفحه ۲۲۶ جلد ۲ " معجم الادباء " نیز کتاب اخبار السید آمده و از صفحه ۷۰ رجال نجاشی و هم " معالم العلماء " بر می آید که ابو بشیر کتابی را در اخبار سید و کتاب دیگری را درباره شعر او تالیف کرده است.

۵- ابو عبد الله احمد بن عبد الواحد معروف به ابن عبدون شیخ نجاشی.

[صفحه ۸۸]

۶- ابو عبد الله محمد بن عمران مرزبانی در گذشته به سال ۳۷۸ هـ که او را کتابی به نام اخبار السید است و ما به برخی از اجزاء آن واقف آمدیم و این کتاب خود جزئی از کتاب " اخبار الشعرا " است که گزارش شعراء مشهور سخن پرداز را، در ده هزار برگ آنچنانکه در فهرست ابن ندیم آمده فراهم آورده است.

۷- ابو عبد الله احمد بن محمد بن عیاش جوهری در گذشته به سال ۴۰۱ هـ

۸- اسحاق بن محمد بن احمد بن ابان نخعی.

۹- خاور شناس فرانسوی [بریه دی مینار]، اخبار سید را در ۱۰۰ صفحه فراهم آورده که در پاریس چاپ شده است.

فهرست نجاشی صفحه ۱۷۱ و ۱۴۱ و ۷۰ و ۶۴ و ۶۳ و ۵۳، فهرست ابن ندیم، صفحه ۲۱۵ فهرست شیخ الطایفه صفحه ۳۰ معالم

العلماء صفحه ۱۶ الاعلام جلد ۱ صفحه ۱۱۲.

ستایش مقام ادبی شاعر

سید، در صف مقدم سخن پردازان خوب و یکی از سه تن شاعری است که آنها را در شمار پر شعرترین شاعران جاهلیت و اسلام آورده اند و آن سه: سید و بشار و ابو العتاهیه اند، ابو الفرج گفته است: کسی را نمی شناسم که بر تحصیل تمام اشعار یکی از این سه تن، توانا بوده باشد. و مرزبانی گفته است: شنیده نشده است که کسی غیر از سید، شعر خوب و بسیار گفته باشد، و از عبد الله بن اسحاق هاشمی " آورده است که گفت: دو هزار قصیده از سید فراهم آوردم و پنداشتم دیگر قصیده ای باقی نمانده است. اما همواره کسانی را می دیدم که از او اشعاری می خواندند که من نداشتم، آنها را نیز می نوشتم تا سرانجام به تنگ آمدم و از نوشتن دست کشیدم

و نیز گفته است: از ابو عبیده پرسیدند: در طبقه مولدین، شاعر تر از همه کیست؟ گفت: سید و بشار. و از حسین بن ضحاک نقل کرده است که گفت: مروان بن ابی حفصه، پس از مرگ سید با من به گفتگو درباره او پرداخت. من شعر سید و بشار را بیش از همه مردم از حفظ داشتم. قصیده مذهبه سید را آغازش این است:

[صفحه ۸۹]

"چه دلخوشی به مهر و محبت است، آیا به برقه‌های دروغین و بی باران می توان شاد بود " "؟ یا به بنی امیه و گروهی که بر شتر بزرگ و دراز گردن سوار شدند " و به جنگ علی آمدند "؟ " برای مروان خواندم تا تمام شد. به من گفت: هرگز قصیده ای پر معنی تر و پاکیزه تر و سرشار تر از این در فصاحت، نشنیده ام و پس از هر بیتی می گفت: سبحان الله چقدر سخن خوبی است و از توی آورده است که گفت: اگر شعری، از جهت خوبی چنان شایسته باشد که جز در مساجد نخوانند، این شعر است و اگر خطیبی آن را در روز جمعه بر فراز منبر بخواند حسنه انجام داده و پاداش می برد.

ابو الفرج گفته است: سید، شاعری پیشرو و مطبوع است. و او را در شعر شیوه و روشی است که کمتر کسی به آن دست می یابد و نزدیک می شود. و از لفیظه پسر فرزدق آورده است که گفت: در خدمت پدر به مذاکره درباره شعراء پرداختم گفت: دو مردند که اگر در معنی مردمی شعر می گفتند ما را با وجود آنان هنری نبود پرسیدیم کیانند؟ گفت: سید حمیری و عمران بن حطان سدوسی. لیکن خدای عزوجل هر یک از این دو را به سروده های مذهبی مشغول داشت.

آغانی جلد ۷ صفحه ۲۳۱

و توی گفته است: اصمعی جزوه ای دید که در آن شعر سید بود. پرسید از کیست؟ من چون نظر او را درباره سید می دانستم. نگفتم مرا سوگند داد که بگویم و چون وی را آگاه کردم، گفت: قصیده ای از او بخوان، چکامه ای خواندم و پس از آن، قصیده دیگری را و همچنان می خواست که بیشتر بخوانم. آنگاه گفت: خدا رسوایش کناد چه چیزی او را به راه ابر مردان انداخت اگر مذهب و مضامین شعریش نبود هیچ کسی از هم ردیفانش را بر او مقدم نمی داشتم. و در عبارت دیگری است که هیچ کسی از همپایه هایش بر او پیشی نمی گرفت و ابو عبیده گفته است:

[صفحه ۹۰]

شاعرتر از همه محدثان، سید حمیری و بشار است.

آغانی جلد ۷ صفحه ۲۳۶ - ۴۳۲

روزی سید در کنار بشار که به شعر خواندن پرداخته بود، ایستاد، سپس روی به او آورد و گفت:

ای آنکه مردم را می ستائی تا به تو بخشش کنند

آنچه بندگان دارند از آن خداست.

پس آنچه از اینان می جوئی از خدا بخواه و به خیر خداوند فرو فرستنده و فزون دهنده نعمتها امیدوار باش.

نسبت بخل به بخشنده مده و بخیل را جواد، نام منه.

بشار گفت این کیست؟ سید را معرفی کردند، گفت که اگر چنین نبود که این مرد به ستایش بنی هاشم از ما بازمانده است، ما را

بیچاره می کرد و اگر در مذهبش با ما هماهنگ بود ما را بزحمت می انداخت.

آغانی جلد ۷ صفحه ۲۳۷

و غانم و راق گفت: در سر زمین بصره به نزد عمرو بن نعیم رفتم. گروهی به مجلس من در آمدند و من این شعر سید را برای آنان

خواندم.

آیا اثر خانه های خراب شده در (ثوبین) را، که ابر و باران ویرانش کرده و باد صبا و دبور هر صبح و شام، بر گل و گیاه آن دامن

کشیده است، باز من شناسی؟ سراهائی که در پهنه آن، دلبران موی میان و تراندام و جادو نگاه و چابک و لاغر و خوش خرام که

چهره هائی چون ماه تمام و تابان داشتند، می زیستند. جدائی، مرا از اوج قرب به خاک هجر نشانند، و او از من که هنوز کامی

نگرفته بودم جدا شد و چون مرا از ترس دوری، دردمند و سرشک مروارید گونم را روان و ریزان دید، با گوشه چشم به سویم

نگریست و اشکش به مانند رشته پراکنده گوهر فرو ریخت. از پیش آمد دوری می ترسیدم، اما این ترس و بیم نفع و سودی

نداشت. آنان از خواندن من به طرب آمدند و شادی ها کردند و پرسیدند این اشعار از

[صفحه ۹۱]

کیست؟ گفتم: از سید است. گفتند بخدا سوگند که وی یکی از شعراء خوش طبع است. نه بلکه در این روزگار همانندی ندارند.

از زبیر بن بکار است که گفت: از عمم شنیدم که می گفت: اگر آن قصیده سید را که در آن می گوید:

ان يوم التطهير يوم عظيم

خص بالفضل فيه اهل الكساء

"به راستی که روز نزول آیه تطهیر، روز بزرگی است که آل عبا در آن به برتری ویژه یافتند."

بر منبر بخوانند، گناهی نکرده اند و اگر تمام اشعار وی، از این دست بود ما آن را روایت می کردیم و بد نمی دانستیم.

و از حسین بن ثابت روایت کرده اند که گفت: مردی بدوری که در روایت شعر جریر بر همه مردم پیشی داشت، بر ما وارد شد.

وی شعری از جریر می خواند و من نیز، سروده ای از سید را در همان معنی می خواندم تا بر او فزونی جست، به من گفت: وای بر

تو این شاعر کیست؟ بخدا سوگند که او از صاحب ما شاعرتر است.

آغانی جلد ۷ صفحه ۲۳۹

و از اسحاق بن محمد روایت می کنند که گفت از "عتبی شنیدم که می گفت: در روزگار ما، شاعری خوش روش تر و پاکیزه لفظ تر از سید نیست. سپس به یکی از حاضران گفت: قصیده لامیه سید را که امروز می خواندی، دو باره بخوان و او چنین خواند. آیا در محبوت، کشش و بخشش هم هست یا نه؟ راستی که پستی نشان گمراهی است. آیا در دلت شوری نهفته است که سخنان بیهوده آن را بهبود نمی بخشد.

[صفحه ۹۲]

ای مغرور دل به وعده های خیال انگیز دلبری فریبکار بسته ای.

دلبری که شاداب و گران خواب و باریک اندام است و به غزال خوش خط و خال می ماند چون با او خلوت کنی دست در گردنش در آوری و بوسیدن و مکیدن دهان خوش طعم آمیخته به مشک او، ترا شفا می بخشد. او در میان دوشیزگان سیمتنی است که خلخالی به پایشان نرفته است... در این قصیده می گوید: به خدا و نعمتهای او قسم می خورم و انسان مسوول گفتار خویشتن است، که نهاد علی بن ابی طالب (ع) براستی بر پارسائی و نیکو کاری سرشته است.

پس عتبی گفت: بخدا سوگند که سید از عهده آنچه خواسته است به خوبی بر آمده و این است آن شعری که بی پرده بر دل می نشیند.

و پیش از همه اینها، همان سخن امام صادق (ع) در ستایش سید بسنده است که فرمود: انت سید الشعراء و این گفتار حاکی از چنان پایه بلندی برای سید در ادب است که وصف از رسیدن به کنه آن، ناتوان و بیان از دریافت آن، نارسا است. و آنچنانکه در "نور الابصار شبلنجی" آمده است، سید را از شاعران امام صادق (ع) و فرزند پاکش امام کاظم شمرده اند.

سخن پردازی سید در ستایش آل الله

سید مردی بلند همت و حریص در برگرداندن حق به اهلش بود و به سبب کوشش و اجتهادی که در نشر دعوت به مبدا استوار خویش داشت و سخن پردازیهای که در ستایش خاندان پاک نهاد پیغمبر کرد، بر بسیاری از شعراء فزونی و برتری یافت. و یاجنابازی و فداکاری در راه تقویت روح ایمان در مردم و زنده کردن دلمردگان از طریق نشر فضائل آل الله و پراکندن زشتیهای دشمنان و بدیهای مخالفان آنان، بر سایر سراینندگان سیادت پیدا کرد.

[صفحه ۹۳]

وی گوینده این شعر است:

ایا رب انی لم ارد بالذی به
مدحت علیا غیر وجهک فارحم

"پروردگارا من در ستایش از علی و ع) چیزی جز خشنودی تو نخواسته ام پس بر من رحمت آر."

و خوابی را که ابو الفرج و مرزبانی از خود او سید حمیری در گزارش زندگیش روایت کرده اند، مصدق شعر اوست.. وی گفته است: پیغمبر را در باغی خشک و خالی که در آن نخلی بلند دیده می شد به خواب دیدم، در کنار آن باغ زمینی چون کافور بود که در آن درختی دیده نمی شد پیغمبر فرمود: می دانی این نخل از کیست؟ گفتم نه، یا رسول الله. فرمود: از آن امرء القیس پسر حجر است آن را بر کن و در این زمین بکار و من چنین کردم. پس از آن به نزد "ابن سیرین" آمدم و خواب خود را برای او باز گفتم که گفت آیا شعر می گوئی؟ گفتم: نه، گفت: بزودی شعری چون شعر امرء القیس خواهی سرود. اما اشعار تو درباره خاندانی نیکو کار و پاک نهاد است.

شعر سید همان طور که ابو الفرج گفته است، هیچگاه از ستایش بنی هاشم یا ذم کسانی که به نظر وی مخالف آنان بوده اند، خالی نیست. وی از موصلی و او از عمش روایت کرده است که گفت ۲۳۰۰ قصیده از سید در مدح بنی هاشم فراهم آوردم و پنداشتم که به جمع آوری اشعار وی دست یافته ام تا آنکه روزی مردی ژند و کهنه پوش به مجلس من در آمد و از من برخی از اشعار سید را شنید او نیز سه قصیده از قصائد سید را که من نداشتم خواند.

پیش خود گفتم: اگر این مرد تمام قصائدی را که من از سید دارم می دانست و آنگاه آنچه من فراهم نیاورده ام می خواند، شگفت می نمود، عجیب تر این است که او از آن اشعار، آگاهی نداشت و فقط آن چه را که خود بیاد داشت، خواند. در این هنگام، دریافتم که شعر سید را نمی توان بر شمرد و همه را فراهم آورد.

ابو الفرج گفته است: سید به نزد "اعمش سلیمان بن مهران در گذشته به سال ۱۴۸، می آمد و فضائل امیر مومنان (ع) را از او می شنید. پس از نزد او

[صفحه ۹۴]

بیرون می آمد و در آن معانی، شعر می سرود.

روزی از نزدیکی از امراء کوفه که وی را بر اسبی نشانده و خلقی بر اندامش پوشانده بود، بیرون آمد و در کناسه کوفه ایستاد و گفت: ای گروه کوفیان هر کس فضیلتی از علی بن ابی طالب (ع) برای من بگوید که درباره آن شعری نگفته باشم، این مرکب تشریفی که بر تن دارم به وی می دهم. آنان حدیث خواندن گرفتند سید نیز شعرش را می خواند تا آنکه مردی از میان مردم به سوی او آمد و این حدیث را باز گو کرد:

روزی امیر مومنان علی بن ابی طالب (ع) خواست سوار شود. لباسش را پوشید و یکی از کفشها را نیز بپا کرد و چون خواست دیگری را پوشد عقابی از آسمان بزیر آمد و کفش را بر گرفت و بالا برد و سپس انداخت ماری سیاه از کفش بیرون آمد و گریخت و به سوراخی خزید. آنگاه علی کفش را پوشید.

راوی گفت: سید در این باره شعری سروده بود پس اندکی اندیشید و سپس چنین سرود:

هان ای قوم چقدر شگفت انگیز است داستان کفش علی پدر حسین و مار سیاه. دشمنی از دشمنان جنی و نادان که سخت از قصد صواب بدور بود رو به کفش علی آورد و در آن خزید تا پای علی را بدنجان بگزد.

تا بهترین سوار کار یعنی امیر مومنان و ابو تراب را نیش بزند.

پس عقابی از عقابان یا پرنده ای همانند آن از آسمان بزیر آمد و کفش را بر گرفت و بالا برد و سپس بی درنگ بزمین انداخت.

آری کفش را بزمین زد و از آن ماری برون آمد که از ترس سنگ بیم زد رو به فرار گذاشت در سوراخی عمیق و بی روزن خزید.

ماری سیاه و براق و تیز دندان و کبود و زهر آگین بود.
هر بی باکی چون او را تیزتک و پر جست و خیز می دید، می ترسید.
و درنگ می کرد و آنگاه او را به سنگهای سخت می زد.

[صفحه ۹۵]

سر انجام شر زهر کشنده این مار خزنده در کفش، از ابی الحسن علی دفع شد. مرزبانی گفته است: سید پس از خواندن این اشعار اسبش را به حرکت آورد و زمامش را گرداند و اسب و هر چه که با خود داشت به کسی که این خبر را روایت کرده بود، داد و گفت: من در این باره شعری نگفته بودم.

مرزبانی ۱۱ بیت از تشبیب این قصیده را یاد کرده است که ابو الفرج غیر از این بیت که مطلع قصیده است نیآورده:

صوت الی سلمی و الرباب
و ما لاخی المشیب و للنصابی

ابو الفرج گفته است که اما خبر عقابی که کفش علی بن ابی طالب و رض) را ربود، احمد بن محمد بن سعید همدانی برای من باز گو کرد و گفت: جعفر بن علی بن نجیح مرا حدیث کرد و گفت که ابو عبد الرحمن مسعودی از ابی داود طهوی از ابی زغل مرادی ما را خبر داد و گفت: روزی علی بن ابی طالب (ع) برخاست که برای نماز وضو بگیرد. پس کفشش را در آورد و در این هنگام افعی در آن خزید و چون علی برگشت که کفشش را بپوشد عقابی بزیر آمد و آن را برداشت و به بالا برد و سپس انداخت و افعی از آن برون پرید. و مانند این حدیث را درباره پیغمبر نیز روایت کرده اند.

ابن معتر در صفحه ۷ طبقاتش گفته است: سید استادترین افراد در به شعر کشیدن احادیث و اخبار و مناقب بود و نماند فضیلتی از علی بن ابی طالب (ع)، مگر آنکه آن را به شعر در آورد. و حضور در انجمنی که در آن از خاندان محمد (ص) سخن بمیان نمی آمد وی را خسته می کرد و با محفلی که از یاد آنان خالی بود انس نداشت.

ابو الفرج از حسن بن علی بن حرب بن ابی اسود دوئلی روایت کرده است: گفت: ما در خدمت ابی عمرو ابن ابی العلاء نشسته بودیم و از سید حمیری گفتگو می کردیم او خود آمد و نزد ما نشست، ساعتی را در ذکر زرع و نخل فرو رفتیم ناگاه سید برخاست، گفتیم: ای ابا هشام چرا برخاستی؟ گفت:

[صفحه ۹۶]

خوش ندارم در انجمنی که در آن ذکر فضیلت آل محمد نیست، بمانم مجلسی که از احمد و وصی و فرزندان وی یاد نشود پلید و کشنده است نابکار است آنکه، در انجمن خود تا وقتی بر می خیزد، از آنها یاد نکند.

سید هرگاه به شعری از خود استشهاد می کرد باین بیت آغاز می نمود: ا

جد بال فاطمه البکور

فدمع العین منهمر غزیر

آغانی جلد ۷ صفحه ۲۶۶ - ۲۴۶

راویان و حافظان شعر سید

- ۱- ابو داود سلیمان بن سفیان مسترق کوفی منشد در گذشته به سال ۲۳۰ هـ، وی آن چنانکه در " آغانی " و صفحه ۲۰۵ فهرست " کشی " آمده است راوی شعر سید بود.
- ۲- اسماعیل بن ساحر، آن چنانکه در چند جای آغانی آمده است راوی شعر سید بود.
- ۳- ابو عبیده معمر بن مثنی متوفی ۲۱۱ و ۲۰۹ هـ که همانطور که در آغانی و صفحه ۴۳۷ جلد اول " لسان المیزان " است شعر سید را روایت می کرد.
- ۴- السدری آن طور که در صفحه ۷ " طبقات المعتر " است راوی سید بود.
- ۵- محمد بن زکریای غلابی جوهری بصری در گذشته به سال ۲۹۸ هـ. وی چنانکه در اخبار السید مرزبانی است، شعر سید را از حفظ می کرد و بر عباسه دختر سید میخواند و او تصحیح می کرد.
- ۶- جعفر بن سلیمان ضبعی بصری، در گذشته ۱۷۸ هـ. که چنانکه در آغانی و صفحه ۴۳۷ جلد اول " لسان المیزان " است شعر سید را بسیار می خواند و اگر کسی آن را نمی پسندید برای او نمی خواند.
- ۷- یزید بن محمد بن عمر بن مذکور تمیمی که آن طور که در اخبار السید مرزبانی است شعر سید را روایت می کرد و با وی معاشر بود و ابو الفرج گفته است که او شعر سید را از حفظ می کرد و آن را برای ابی بجیر اسدی می خواند.

[صفحه ۹۷]

- ۸- فضیل بن زبیر رسان کوفی که شعر سید را می خواند و برای امام صادق (ع) نیز خواند که قسمتی از حدیث آن گذشت.
- ۹- حسین بن ضحاک، مرزبانی گفته است وی بیش از همه مردم، شعر سید را از حفظ داشت.
- ۱۰- حسین بن ثابت که بسیاری از اشعار سید روایت می کرد.
- ۱۱- عباسه دختر سید که حافظ شعر پدر بود و چنانکه مرزبانی در اخبار السید آورده است روات، شعر سید را بر وی می خواندند و او تصحیح می کرد. و سید را دو دختر بلند اختر دیگر بود که حافظ شعر پدر بودند و در برخی معاجم است که هر یک از آن دو، سیصد قصیده را از حفظ داشتند. ابن معتر در صفحه ۸ " طبقات الشعراء " گفته است: از سدری آورده اند که گفت: سید را چهار دختر بود و هر یک از آنان ۴۰۰ قصیده از شعر پدر به یاد داشتند.
- ۱۲- عبد الله بن اسحاق هاشمی، وی چنانکه از قول مرزبانی گذشت شعر سید را جمع آوری کرده است.
- ۱۳- عم موصلی که همان طور که به نقل از آغانی گذشت شعر سید در مدح بنی هاشم را فراهم آورد.
- ۱۴- حافظ ابو الحسن الدار قطنی علی بن عمر متوفی به سال ۳۸۵ هـ. که آن چنانکه در صفحه ۳۵ جلد ۲ تاریخ خطیب بغدادی و صفحه ۳۵۹ ابن خلکان و صفحه ۲۰۰ جلد ۳ " تذکره الحفاظ " آمده است حافظ دیوان سید بود.

مذهب سید و سخن اعلام در پیرامون آن

سید، روزگار درازی را بر آئین کیسانی گذراند و قائل به امامت محمد بن حنفیه و غیبت او بود و او را در این باره اشعاری است. سپس به برکت امام صادق صلوات الله علیه سعادت به وی روی آورد و از آن امام حجت‌های قوی دید و حق را باز شناخت و در دیداری که هنگام بازگشت امام از نزد منصور و نزول حضرتش به کوفه با امام داشت و یا در ملاقاتی که در ایام حج با حضرت کرد. بداندیشیهای

[صفحه ۹۸]

کیسانیه را بدور ریخت.

و عبد الله بن معتمر در گذشته به سال ۲۹۶ هـ و شیخ الامه صدوق متوفی ۳۸۱ هـ و حافظ مرزبانی متوفی ۳۸۴ هـ و شیخ ما مفید در گذشته به سال ۴۱۲ هـ و ابی عمر کشی و سروی متوفی به سال ۵۸۸ هـ و اربلی متوفی ۶۹۲ هـ و دیگران را در پیرامون مذهب سید، سخنان بسیاری است که یکی از آنها، برای اثبات حق بسنده است چه رسد به تمام آنها، و اینک آن گفتارها:

۱- سخن ابن معتمر که وی در صفحه ۷ "طبقات الشعراء" گفت است: حدیث کرد مرا محمد بن عبد الله و گفت سدری راوی سید می گفت سید در آغاز زندگی کیسانی و قائل به رجعت محمد بن حنفیه بود و در این باره این شعر را برای می خواند:

حتى متی و الی متی و متی المدی

یا بن الوصی و انت حی ترزق

و این قصیده مشهور است. و محمد بن عبد الله مرا حدیث کرد و گفت: سدری می گفت سید پیوسته قائل به آئین کیسانی بود تا آنگاه که در مکه و ایام حج امام صادق (ع) را دیدار کرد و امام با او به گفتگو پرداخت و حجت را بروی تمام فرمود و سید از آن آئین برگشت و سخن او در ترک آن عقیده و بازگشت از آئینی که داشته است، و یادی که از امام صادق (ع) می کند چنین است:

تجعفرت باسم الله و الله اکبر

و ایقنت ان الله یعفو و یغفر

و یشبت مهما شاء ربی بامره

و یمحو و یقضی فی الامور و یقدر

۲- گفتار صدوق: در صفحه ۲۰ "کمال الدین" گفته است: سید در امر غیبت گمراه بود و به غیبت محمد بن حنفیه اعتقاد داشت تا آنکه امام صادق جعفر بن محمد (ع) را ملاقات کرد و از او علامات امامت و دلالات وصیت را دید و از امر غیبت پرسید، امام به او فرمود: غیبت حق است اما این غیبت برای دوازدهمین امام از ائمه (ع) پیش خواهد آمد و سید را بر مرگ محمد بن حنفیه و اینکه پدرش محمد بن

[صفحه ۹۹]

علی بن حسین شاهد دفن او بوده است، خبر داد و سید از آئین خود دست برداشت و از اعتقادش استغفار کرد، و چون حق بر او آشکار شد، به سوی حق باز آمد و به امامت گروید

عبد الواحد بن محمد عطار (رض) برای ما حدیث کرد و گفت: علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، برای ما حدیث کرد و گفت: حمدان بن سلیمان از قول محمد بن اسماعیل بن بزیع، از قول حیان سراج، برای ما حدیث کرد و گفت:

از سید بن محمد حمیری شنیدم که می گفت: من قائل به غلو و معتقد به غیبت محمد بن علی ملقب به ابن حنفیه بودم و روزگاری را در این گمراهی گذراندم، تا آنکه خداوند به عنایت امام صادق جعفر بن محمد (ع) بر من منت نهاد و مرا از آتش دوزخ رهانید و به راه راست هدایت کرد و چون دلائلی از آن امام دیدم که مسلم شد که او حجت راستین خدا بر من و بر همه مردم روزگار خویش است و امامی است که خداوند طاعتش را فرض و اقتداء به وی را واجب دانسته است. از او پرسیدم و گفتم: ای پسر رسول خدا درباره غیبت و درستی وقوع آن، اخباری به ما رسیده است، به من بگوئید که این غیبت برای چه کسی پیش می آید؟

فرمود: برای ششمین فرزند من که دوازدهمین امام پس از پیغمبر است. نخستین پیشوا از این دوازده تن، علی بن ابی طالب و آخر آنها قائم به حق، بقیه الله فی الارض و صاحب الزمان است. بخدا سوگند اگر او، در غیبت خود به اندازه ای باقی بماند که نوح در قومش ماند، از دنیا نمی رود، مگر آنکه ظهور کند و جهانرا از عدل و داد پر کند، آنچنانکه از ظلم و جور پر شده است، سید گفت: چون این سخن را از سرورم جعفر بن محمد صادق (ع) شنیدم، به دست امام توبه کردم و قصیده ای سرودم که آغازش چنین است:

چون مردم را در دینشان گمراه دیدم، به نام خدا به جعفریان پیوستم و جعفری شدم به نام خدا خدای بزرگ ندا در دادم، و یقین دارم که مرا می بخشد و می آمرزد. به آئینی غیر از آئینی که داشتم گرویدیم، و سرور خلق، جعفر مرا از دین پیشینم علامه امینی الغدیر - ۴ -

[صفحه ۱۰۰]

بر گرداند. گفتم فرض بفرمائید که روزگاری را به یهودیت یا نصرانیت گذراندم.

اینک از آن آئین به سوی خدای مهربان، بر می گردم و اسلام می آورم. دیگر تا زنده ام غلو نمی کنم، و به آئین پوشیده و گنهان و پنهان خود باز می گردم. دیگر قائل نیستم که آن زنده ای که در رضوی است، محمد حنفیه، است هر چند نادانان بر این گفته من خرده بسیار گیرند.

البته محمد حنفیه، شاخه و عنصری پاک از این خاندان بود که با آگاهی، همراه دودمان پاک و پاکیزه پیغمبر، راه خویش را سپرد، (تا آخر قصیده که طولانی است)

و پس از آن این چکامه را سرودم:

ای آنکه بر شتر بزرگ و سخت کوش خویش، سواری و راه بیابان می سپری چون خدا رهبریت کرد و جعفر بن محمد را دیدی، به آن ولی خدا و فرزند پاک پیغمبر بگو: ای امین خدا من از کاریکه در راه آن پیکار بسیار کرده ام و با بدگویان به مبارزه برخاسته ام، به سوی خدا و تو تائب و راجعم، و گفتار من در غیبت "ابن خوله" دشمنی با دودمان پاک پیغمبر نبوده، لیکن از وصی راستگوی محمد (ص)، روایتی به ما رسیده بود که امام زمان، همچون خائف مترقب، روزگاری را در غیبت و پنهانی می گذراند و اموالش را چون تهمت زده در ملاء عام تقسیم می کنند. و چون مدت غیبت به سر آید، چون ستاره جدی که از افق می درخشد، ظهور می کند و از خانه خدا به یاری خدا و باریاستی الهی و اسبابی مهیا، براه می افتد و پرچم به دست، چون توسن سرکش، به

سوی دشمن می تازد، و آنها را می کشد و چون روایت کردند که این خوله غائب است، ما صادقانه به او گرویدیم و گفتیم: وی همان مهدی قائمی است که به عدل خویش، خزان زدگی ها

[صفحه ۱۰۱]

را به شکوفائی می سپرد و اگر تو ای (امام صادق (ع) بگوئی چنین نیست، سخت حق و فرمانت حتم و خالی از تعصب است. من خدا را گواه می گیرم که قول تو، بر فرمانبر و نافرمان حجت است. براستی که از غیبت ولی امر و قائمی که نشاط انگیز و ظفر بخش جان ما است، گریزی نیست، بر چنین غائبی درود مدام خدا باد. وی روزگاری را در غیبت می گذرانند، و چون ظهور کند، شرق و غرب را از عدل و داد پر می کند. حیان سراج " که راوی این حدیث است، خود کیسانی مذهب است " اربلی " نیز این حدیث را در کشف الغمه " آورده است. سخن مرزبانی: وی در " اخبار السید " گفته است: سید بن محمد (رحمه الله) بی تردید کیسانی بود و اعتقاد داشت که محمد بن حنفیه همان قائم مهدی و مقیم در جبال رضوی است و شعرش دلیل بر درستی گفتار ما و کیسانی بودن اوست و از اشعار او است: ای کوه رضوی چرا امامی که در تو منزل دارد، دیده نمی شود، براستی که از عشقش دیوانه شدیم ای پسر وصی پیغمبر که زنده و مرزوقی این غیبت تا کی و تا چند؟ آرزوی من دیدار تو است و از اینکه بمیرم و ترا نبینم، نگرانم. البته وی رحمه الله - از این آئین برگشت و به امامت امام صادق گروید و این اشعار را سرود:

تجعفرت باسم الله و اله اکبر
و ایقت ان الله یعفو و یغفر

و هر کس گمان برد که سید بر مذهب کیسانی باقی ماند، دروغ پرداز و طاعن است و از روشنترین دلایل نا درستی این نسبت، دعا و ثنائی است که امام صادق

[صفحه ۱۰۲]

نسبت به سید فرموده اند و از آنجمله این روایت است: محمد بن یحیی مرا خبر داد و گفت: (ابو العینا) برای ما حدیث کرد و گفت علی بن حسین بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) مرا حدیث کرد و گفت به: به ابی عبد الله (امام صادق (ع) آنگاه که ذکری از سید بمیان آمد گفتند: وی شراب می نوشد: فرمود اگر گامی از سید بلغزد قدم دیگرش برجا است. و به اسناد خود از " عباد بن صهیب " آورده است که گفت: در خدمت ابی عبد الله جعفر بن محمد (ع) بودم که یادی از سید فرمود و او را دعا کرد، به امام گفتند برای او که شراب می نوشد و عمر و ابو بکر را دشنام می دهد و قائل به رجعت است، دعا می کنید؟ امام فرمود: پدرم از پدرش علی بن الحسین برای من حدیث کرد که: دوستداران دودمان پیغمبر نمی میرند مگر تائب. سید نیز توبه کرده است آنگاه سر بلند کرد و توبه نامه سید که در آخر آن این ابیات نوشته بود، بیرون آورد: ایا را کبا نحو المدینه جسرہ (تا آخر اشعاریکه ذکر شد) و نیز به اسناد خود از خلف الحادی روایت کرده است که گفت: از اهواز

مقداری مال و مملوک و مرکب برای سید، به هدیه آوردند، به تهنیت وی رفتم، گفت رهبر من در بازگشت از آئینم "ابابجیر" است وی همیشه مرا در مذهبم سرزنش می کرد و آرزو داشت که به آئین او بگروم. به او نوشتم که چنین کرده ام و شعر ایا را کبا نحو المدینه جسر را (تا آخر ایاتی که گذشت) فرستادم.

روزی به من گفت: اگر به آئین امامیه، روی آورده ای، شعری بسرای و من این قصیده را سرودم. او به سجده افتاد و پس از آن گفت خدا را شاکرم که دوستی من نسبت به تو بیهوده نبود. آنگاه به این جایزه ای که می بینی فرمان داد. و به اسناد خود از خلف الحادی آورده است که گفت: به سید گفتم معنی این اشعار تو چیست؟ در شگفتم از دگر گونی روزگار و کار ابی خالد سخنور و از برگرداندن امر انعطاف ناپذیر ولایت به امام پاک نهاد و پاکیزه سرشت و نور بخشی چون علی بن

[صفحه ۱۰۳]

الحسین (ع) و از کاری که عم از (محمد حنفیه) در برگرداندن عنان امامت به سوی او کرد و از اینکه امام او را به محاکمه در کنار "حجر الاسود" فرا خواند و سنگ آشکار به سخن آمد و گفت: باید عم، در برابر امامت برادر زاده تسلیم شود، من به این امر صادقانه گواهی می دهم، همانطور که آیات قرآن را تصدیق دارم. بدون شک علی بن الحسین امام من است. و من دست از این و آن برداشته ام، سید پاسخ داد "علی بن شجره ر از قول "ابی بجیر" او از امام صادق ابی عبد الله (ع) برای من حدیث کرد که "ابا خالد کابلی" قائل به امامت ابی حنفیه بود، پس از کابل شاه به مدینه آمد و شنید که محمد، علی بن حسین را با خطاب "یا سیدی نام می برد، به وی گفت: ای محمد برادر زاده ات را به لقبی می خوانی که او ترا به مانند آن نمی خواند؟ محمد گفت: وی مرا در کنار حجر الاسود به محاکمه خواند. و سوگند یاد کرد که سنگ را به سخن می آورد. و من از حجر الاسود شنیدم که گفت:

ای محمد امامت را به برادر زاده ات بسپار، که او از توبه این کار سزاوتر است. آنگاه من (سید) این قصیده را سرودم و ابو خالد کابلی، امامی شد.

راوی گفت: از شیعه ای درباره این حدیث پرسش کردم، گفت: امامی نیست آن که این را نداند. به سید گفتم: تو بر این مذهبی یا آئینی که من می شناسم. و او به این بیت "عقیل بن علفه مثل جست: از کنار گردنه هرشی یا پشت آن، راه خویش را در پیش گیر و برو چه از هر دو سو، راه یکی است. و از اشعاریکه مرزبانی در مذهب سید روایت کرده است اینها است:

من بسوی سلامت شتافتم و امامی شدم

از وقتی به آئین جعفری گرویدم، خداوند، سرزنش را از من به دور داشت

[صفحه ۱۰۴]

پس از حسین (ع) بامامت علی (ع) که صاحب نشان امامت است قائل آمدم چه امام سجاد برای اسلام و آئین، ستونی استوار است. خدا حقیقتی را بر من آشکار نمود که به پایان بردن آنرا از او خواستارم تا در سختیهای رستاخیز او را با همین اعتقاد ملاقات کنم. ۴- سخن مفید: در "فصول المختاره" صفحه ۹۳ فرموده است: یکی از کیسانیان ابو هاشم اسماعیل بن محمد حمیری شاعر - رحمه

الله - بود وی را در آئین کیسانی اشعار بسیاری بوده است، سپس از مذهب کیسانی برگشته و از آن براءت جسته و به دین حق گرویده است. چه ابو عبد الله بن جعفر بن محمد (ع) او را به امامت خود فرا خواند و وجوب طاعت خویش را بر او اشکار فرمود و او سخن امام را پذیرفت و معتقد به نظام امامت شد و از گمراهی رهید. و او را در این باره نیز، اشعاری معروف است و از سروده های او درباره امامت محمد " رضوان الله علیه " و آئین کیسانی این شعر است:

ای زنده مقیم در شعب رضوی

سخن مفید به اینجا می رسد که می گوید: و سید را در بازگشت به سوی حق و گسستن از آئین کیسانی این اشعار است:

تجعفرت باسم الله و الله اکبر

و ایقنت ان الله یعفو و یغفر

و دنت بدین غیر ما کنت داینما (تا پایان قصیده ای که گذشت با کمی اختلاف) و در فصلی از ارشاد گفته است: چون به سید اسماعیل بن محمد حمیری - رحمه الله - خبر رسید که ابی عبد الله گفتارش را انکار فرموده و وی را به نظام امامت فرا خوانده اند، از آئین کیسانی برگشت و درباره آن امام (یعنی امام صادق) چنین گفت:

ایا را کبا نحو المدینه جسرہ

عذافره یطوی بها کل سبب

آنگاه ۱۳ بیت را یاد کرده و گفته است: این شعر دلیل بر بازگشت سید از مذهب کیسانی و قائل شدن وی به امامت امام صادق (ع) است و در زمان امام صادق (ع) وجوه دعوت از جانب شیعه به امامت آن حضرت و قول به غیبت امام زمان و

[صفحه ۱۰۵]

اینکه این غیب یکی از علائم اوست، علنی شد. و صریح قول شیعه امامیه اثنی عشریه نیز همین است.

۵- سخن ابن شهر آشوب: وی در صفحه ۳۲۳ جلد ۲ " المناقب " از داود رقی روایت کرده است که گفت: به سید حمیری خبر رسید که در خدمت امام صادق (ع) از او نام برده اند و امام فرموده است: سید کافر است. به محضر امام آمد و گفت: ای سرور من آیا من با شدت محبتی که با شما دارم و دشمنیهائی که با دشمنان شما کرده ام، کافرم؟ امام فرمود این دوستی و دشمنی برای تو سودی نخواهد داشت چه تو به امام روزگار و زمان خود کافری آنگاه دست سید را گرفت و او را به داخل خانه ای که در آن گوری بوده، برد و دو رکعت نماز گزارد و سپس با دست مبارکش بر قبر زد، گور شکافته شد و شخصی بیرون آمد که خام از سر و رویش می ریخت. امام صادق به او فرمود: کیستی؟ گفت: من محمد بن علی مسمی به ابن حنفیه ام فرمود: من کیستم؟ گفت: تو جعفر بن محمد امام روزگار و زمان خویشی، سید از آن خانه بیرون آمد و سرودن گرفت:

تجعفرت باسم الله فیمن تجعفر

و در کتاب " اخبار السید " است که " مومن الطاق " با سید درباره ابن حنفیه به مناظره نشست و بر او غلبه یافت و سید چنین سرود:
 من پسر خوله (محمد حنفیه) را بی آنکه باوی کینه ای داشته باشم رها کردم چه من شیفته و دلباخته این خاندان و حافظ غیب ابن
 خوله ام لیکن به آئین امام صادق (ع) روی آورده ام چه او پیشوائی هاشمی نسب و نور خداوند روزی رسان است خدا به برکت
 وجود او بندگان را رسیدگی می فرماید و بلاغت را در سخنوران پدید می آورد برهان امامتش آشکار شد، و من به آئین او
 گرویدم و چون آن نادانی نبودم که پس از آشکارایی هدایت، روی به حبر و ابی حامق آرد.
 طائی گفت: آفرین. اینک به راه آمدی و به کمال بلوغ رسیدی و در

[صفحه ۱۰۶]

جایگاهی از خیر و جنت، جا و موضع گرفتی. و سید سرودن گرفت:

تجعفرت بسم الله و الله اکبر...

آنگاه پنج بیت از این قصیده را یاد کرده و سپس شش بیت از آن قصیده مذکور سید را آورده و گفته است: سید درباره آن امام
 این اشعار را سروده است:

بزرگواری، جوان مردی چون " ابی عبد الله (ع) را می ستایم
 او سبط محمد نبی و ریسمانی محکم، از رشته های استوار اوست
 دیده بینندگان در جمال او خیره می ماند

دریای جود او، کامها را سیراب و جام های خالی خلق را پر آب می کند دریائی که از همه دریاها فزون و قطرات آن مدد بخش
 آنها است

عباد از این دستش جام می گیرند و بلاد از باران جود آن دستش، سیراب می شود.

دست راست او به ابری باران زا می ماند

زمین ارث وی، و مردم عموماً بر خوان نعمت اویند

ای حجت خدای بزرگ و دیده او وای بزرگ پیشوائی آل الله

ای فرزند جانشین مصطفی و ای در کمال همانند احمد (ص)

تو دختر زاده محمد و مخلوقی همانند اوئی

ضیاء نور تو، نور او و ظلال روح تو از ظلال اوست

نجات از مرگ، در آمدن به سوی تو و رهائی از گمراهی به دست توست. ترا می ستایم، اما به یک دهم خصال تو دست نمی یابم
 ۶- سخن اربلی: در صفحه ۱۲۴ " کشف الغمه " گفته است: سید حمیری - رحمه الله - کیسانی مذهب و قائل به رجعت ابی القاسم
 محمد حنفیه بود و چون امام جعفر بن محمد صادق (ع) حق را به وی نمود، و قول به مذهب امامیه اثنا عشریه را به وی شناساند،
 سید از مذهب خویش دست کشید و به حق رجوع کرد و قائل به آن شد و شعر او درباره آئینش آنچنان مشهور است که نیازی به

یاد کردن ندارد،

[صفحه ۱۰۷]

و این سروده او ترا به آئین راست و درستش آگاه می کند:

تا کبوتران آواز می خوانند، بر پیغمبر و دودمان او درود باد

آیا آنان ستارگان آسمان و اعلام جاویدان عزت نیستند؟

ای سر گشته در گمراهی، امیر المومنین امام است

پیغمبر خدا، در روز غدیر خم، در حضور خلق، امامتش را اعلام فرمود

و دومین پیشوای امر ولایت حسن، آن مایه امیدی است که خانه خدا و مشاعر و مقام از آن اوست.

سومین پیشوا، حسین است که هر چند تاریکیها بهم آمیزد، نور ماه وجودش پنهان نمی ماند

و امام چهارم علی است، آن پیشوای در راه حق، کوشائی که قوام دین و دنیا به اوست

پنجم امام محمد است، آنکه خدا از او خشنود و در کارهای نیک، صاحب مقام است

جعفر ششمین امام این خاندان نجیب، و ماهی است که درخشش بدر تمام آسمان به نور اوست

موسی، امام هفتم است و او را مقامی است که بزرگواران روزگار را، توانائی نزدیک شدن به آن نیست

علی هشتمین امامی است که قبر او در سرزمین طوس خواهد بود محمد زکی آن مرد صاحب شمشیر، اما مطرد ستمزادگان، امام نهم

است علی آن دژ محکمی که بلد حرام (مکه) از فقداش نالید، امام دهم است. و حسن، امام همان یازدهم، وجودی نور بخش و

چراغ راه قله های اوج کمال است

محمد زکی، آن صاحب زمان، قائم و پناهگاه خلق، دوازدهمین پیشوا است اینان مایه آسایش من در بهشتند و من، در زیر سایه پنج

تنم، و السلام.

[صفحه ۱۰۸]

نقدی بر طه حسین

دکتر طه حسین مصری صفحه ۳۸۵ "ذکری ابی العلاء" گفته است: "تناسخ از اواخر قرن اول، در عرب معروف بوده است و شیعه

به این عقیده و برخی مذاهب نزدیک به آن، مانند حلول و رجعت گرایش دارد و کدام ادیب است که به سخنان ناروای حمیری و

افراد بسیار دیگری، در این باره آگاه نباشد"

اگر این نسبت ساختگی، از پیشینیان طه حسین، آن یاوه سرایان عصر خرافات آن سخنگویان نادان، آن فراهم آرندگان نا آگاه، آن

نویسندگان بی کنکاش و آن نسبت دهندگان بی پروا، صادر شده بود، مرا به تعجب نمی انداخت، اما شگفتا که این سخن، از

مردی است که خود را جستجو گر می داند و خویشتن را، انسان عصر طلائی، عصر نور و روزگار کاوش می شناسد.

روزگاری که به بلای وجود این دکتر و یاوه سرایان و دروغ پردازانی چون از گرفتار آمده است، مردمی که می خواهند گروه

بزرگ و بزرگواری از امت اسلامی را با نسبت کفر آمیز: تناسخ و حلول، خوار و زبون کنند تا گروه مخالف، با اعتقاد به کفر این

دسته، آنان را دشنام دهند و این دسته نیز از شنیدن چنین نسبت نادرستی به خشم آیند و کار به سرانجام ناستوده پراکندگی و جدائی انجامد و آرزوی آنکه طه حسین را به چنین کار ناروایی می گمارد و وادر می کند، نیز همین است. آیا جستجوگری از این مرد نبیریده است: مصدر این نسبت نادرست چیست آیا در کتابی از کتب شیعه خوانده ای یا از شیعه ای شنیده ای؟ یا خبر چنین نسبتی از ناحیه دانشمندی از دانشمندان امامیه به تو رسیده است؟ این شیعه و کتابهای اوست که از نخستین روز تا به امروز، به کفر قائلان به تناسخ و حلول، حکم کرده است، و به برائت از آنان گرایش دارد. پس چرا این دکتر، پیش از آنکه چنین تهمتی زند و چنین ناروایی نویسد، به این کتب مراجعه نکرده است؟ آری

[صفحه ۱۰۹]

قبل از او "، ابن حزم اندلسی " در کتاب " الفصل " نسبت تناسخ را بره سید داده است و تو ای خواننده در صفحه ۳۲۲ - ۳۲۹ جلد اول این کتاب، ابن حزم و جلدالهای وی را باز شناخته ای. اما قول به رجعت از سنخ قول به تناسخ و حلول نیست، زیرا کتاب و سنت به آن ناطق است همانطور که تفصیل آن، در کتب کلامی آمده است و تالیفات جداگانه اعلام نیز، متضمن این مطلب هست. و آنکه وقوفی بر اخبار و اشعار و حجت آوریهای سید دارد، می داند که ساخت وی از این نسبتهای ناروا دور است، اگر این دکتر از آن کسانی نباشد که کوشش بسیار در محبت خاندان پیغمبر و مهر ورزی و ستایشگری و جانبداری از آنان را سخافت داند.

رفتار سید با غیر شیعه

سید، برای مخالفان خاندان پاک پیغمبر (ص) احترام و ارزشی قائل نبود و آنان را در همه جا، به سختی انکار می کرد و با زبان تندش با تمام توان و نیرو آنها را می راند. و وی را در این باره اخباری است که از آن جمله است:

۱- محمد بن سهل حمیری، از قول پدرش آورده است که: سید حمیری برای رفتن به اهواز، بر کشتی نشست. مردی درباره تفضیل علی با او به ستیز برخاست و باوی مباحله کرد. چون شب شد آن مرد برای بول کردن به کنار کشتی آمد، سید او را در آب انداخت و غرق کرد کشتیانان فریاد زدند: خداوند این مرد غرق شد، سید گفت رهایش کنید که نفرین من او را گرفته است.

۲- سید، در اهواز بود. عروسی از خاندان زبیر را برای اسماعیل بن عبد الله بن عباس می بردند. سید صدای هیاهویی شنید، پرسید: چه خبر است، جریان عروسی را به وی گفتند و او سرود که:

عروسی در محمل گنبدین بر استر بسته اش، از کنار ما گذشت. وی از خاندان زبیر و از دختران آنکس است که حرام کعبه را حلال کرد

[صفحه ۱۱۰]

او را به عروسی به پیشگاه پادشاهی بزرگ می برند. هرگز این دو جمع نیابند و مرگ بر این زن باد.

در بین راه، زن به قضاء حاجت به ویرانه ای رفت و ماری بزرگ او را گزید و مرد. سید گفت: نفرین من ویرا دریافت.

۳- عبد الله بن حسین بن عبد الله بن اسماعیل بن جعفر گفت: اهل بصره، به طلب باران از خانه بیرون آمدند. سید نیز با جامه ای از خز و با جبه و رداء و عمامه، با آنان بیرون آمد و در حالیکه رداء خویش را بر زمین می کشید، چنین سرود:

ای ابر بر زمین فرود آی و سنگی بردار و اینان را بران قطره ای باران بر اینها مبار، که اینان دشمنان فرزندان پیغمبرند.

۴- ابوس لیمان ناجی، برای من حدیث کرد و گفت: روزی "المهدی" که ولی عهد منصور بود جلوس کرده بود تا صله های قریش را به آنان بدهد، و نخست از بنی هاشم شروع کرد تا نوبت به دیگر افراد قریش رسد. سید آمد و به پرده دار منصور "ربیع" نامه ای سر به مهر داد و گفت: در این نامه اندرزی به امیر است. آن را به وی برسان و در آن این ابیات بود:

به ابن عباس که همنام محمد است، بگو بهخاندان "عدی" درهمی مده. و "بنی تیم بن مره" را نیز محروم دارد که اینها، بدترین مردم گذشته و آینده اند.

چون به آنان بخشش کنی، سپاس نعمت را بجا نیارند و پاداش ترا به ناسزا و مذمت دهند. و اگر آنها را امین دانی و یا به کاری بگماری، با تو خیانت کنند و خراجت را به غنیمت برند. و اگر بخششت را از آنها بازگیری، این منع را آنها در روزهایی که فرمانروا بودند آغاز کرده اند و ستمگرانی بیش نبودند.

[صفحه ۱۱۱]

اینها عموهای پیغمبر و فرزندان و دختر وی را که همانند مریم بود، از ارث محمد (ص) منع کردند و زمام امر خلافت را، بی آنکه به اینکار برگزیده شده باشند بدست گرفتند و چنین کاری در اثبات گنهکاری آنان کافی است. اینان که سپاس نعمتهای پیغمبر را بجا نیاوردند، آیا پاس نعمت دیگری را می دارند؟ خداوند به برکت وجود محمد، بر آنان منت نهاد و هدایتشان کرد و به پوشاک و خوراک رساند.

اما آنها وصی و ولی او را به ناروایی ها رنج دادند و به کامش زهر ریختند. مهدی، نامه را برای کاتب خود ابو عبد الله " معاویه بن سیار " فرستاد و گفت عطا را قطع کن، و او دیگر صله ای نبخشید و مردم باز گشتند سید از در آمد و چون مهدی او را دید، خندید و گفت ک ای اسماعیل اندرزت را پذیرفتم و دیگر چیزی به آنان ندادم.

۵- " سوید بن حمدان بن حصیر " گفت: سید باما آمد و رفت داشت و غالباً به نزد ما می آمد، روزی از مجلس ما برخاست و پس از رفت او مردی روی بما آورد و گفت: شما را که در نزد پادشاه شرف و ارج است با این مرد (سید) همنشینی نکنید که وی به باده گساری و بد گوئی از گذشتگان مشهور است. این خبر به سید رسید و به ابن حصین " چنین نوشت:

ای پسر حصین من توصیف حوض پیغمبر را آن چنانکه حارث اعور گفته بود برای تو کردم.

اگر فردای قیامت جرعه ای از آن به تو بنوشانند بزرگترین بهره را برده ای. گناه من جز آن نبود که یاد از کسی کردم که از خبیر گریخت!

از مردی یاد کردم که چون خری که از شیر می گریزد، از مرحب گریخت.

[صفحه ۱۱۲]

همنشین پست و نابکار و فرومایه شما، سخنان مرا نپسندید.

و مرا به دوستی رهبر هدایت و فاروق امت اکبر (علی ع) سرزنش کرده بزودی ریشش را خواهم تراشید، چه سرزنش وی، شهادت به زور و زشتی است.

سوید گفته است: پس از این اشعار، دوستان از آن مرد بریدند و مهر و معاشرت سید را به جان خریدند.

آغانی صفحه ۲۵۴ - ۲۵۰

۶- از معاذ بن سعید حمیری " است که گفت: سید اسماعیل بن محمد حمیری - رحمه الله - برای اداء شهادتی به نزد سوار قاضی آمد. سوار به وی گفت: آیا تو همان اسماعیل بن محمد معروف به سید نیستی؟ گفت: چرا، گفت: چگونه برای اداء شهادت به نزد من آمدی با اینکه من خبر از دشمنی تو با گذشتگان دارم؟ سید گفت: خداوند مرا از دشمنی اولیاء خود امان بخشیده است و این ویژگی همیشگی من است، سپس از جا برخاست، سوار به وی گفت: برخیز ای رافضی چه به خدا قسم شهادت به حق نخواهی داد. سید بیرون آمد و چنین سرود:

ای سوار پدرت پسر دزد بز پیغمبر و تو پسر دختر ابی جحدری.

و ما، علی رغم تو، از گمراهان و زشتکاران بیزاریم.

سپس شعری سرود و بر پاره ای کاغذ نوشت و درخواست کرد تا آن را با دیگر کاغذها جلو سوار گذراند سوار نامه را برگرفت و چون بر آن اشعار آگاهی یافت به سوی ابی جعفر منصور که بر جسر اکبر فرود آمده بود، آورد تا از او در مخالفت با سید مدد گیرد. سید، در رسیدن به نزد منصور بر او پیشی گرفت و قصیده خود را که در آن چنین سروده بود خواند:

ای منصور ای امین خدا وای بهترین فرمان روا

براستی که سوار بن عبد الله بدترین قاضی است.

او عثمانی و جملی است و پذیرای فرمان شما نیست.

[صفحه ۱۱۳]

جد او، دزد بز پیغمبر و تبهکاران بود.

و کسی بود که پیغمبر را از پشت دیوار خانه بانگ می زد که:

ای فلانی به در آی که ما فلان کاره ایم.

مرا از شر چنین آدمی بازدار، که خدا او را از شر بلاها باز ندارد.

او در میان ما، سنتهایی که یادگار سرکشان بود به جا گذاشت.

ما او را هجو کردیم و هر کس هجو کند به بلاهای بزرگ گرفتار آید.

ابو جعفر منصور خندید، و گفت: ترا به قضاء گماردیم اینک، آنچنان که سوار را هجو کردی، خود را ستایش کن و سید (ره) چنین گفت:

من، از خاندان حمیرم، خاندانی که از جوانمردی و بخشندگی، مایه و راست.

سوگند یاد کرده ام که هیچ بخشنده بلند پایه و سرافرازی را نستیم.

مگر از خاندان بر جسته بنی هاشم، چه آنان را دست بخشنده ای است که از دیدگاه من قابل ستایش است.

آری آنان را بر من منتهی است که از دیدگاه من، سزاوار ستایش اند است، هر چند منکران، انکار کنند.

ای احمد ای نیک مردی که وجودت رحمت گسترده خدا برای ما است و حمزه و جعفر طیار، همان که در بهشت به هر جا بخواهد

در پرواز است، و امام ما، آن امامی که ما - آنگاه که فضای دین تاریک و راه هدایت باریک بود و اهل زمین به ستم گرویده

بودند و کبر می ورزیدند - پس از نایبانی ها به روشنائی وجود او بینائی یافتیم، از این خاندانند.

این امام علی بن ابی طالب (ع) است، که خیر ذلیل او شد.

آنگاه که تخت بزرگش واژگون گردید.

در روز نبرد سخت و شکننده خندق نیز که " عمرو بن عبدود " سرزنش کنان و با شمشیر بران به او روی آورد، و بی با کانه شمشیر خویش را می جنباند و

[صفحه ۱۱۴]

چون شتری مست و درشت می خروشید.

علی شمشیر کشیده و کشنده خود را، چنان بر سر او کوبید که چون تنه سنگین درختی نقش زمین شد و خون سرخ از رگهایش ریختن گرفت.

و از جریانهای دیگری که در میان سید و سوار رفته است، داستانی است که " حرث بن عبید الله ربیعی " باز گو کرده و گفته است: در مجلس منصور در جسر اکبر نشسته بودم، سوار نیز آنجا بود که سید چنین خواند:

خداوندی که وی را همانندی نیست، ملک دنیا و دین را به شما ارزانی داشت. چنان سلطنتی بی زوال به شما داد که خاقان چین را مطیع و پادشاه هند را ماخوذ و امیر ترک را زبون و زندانی شما کرد.

سید، قصیده را تمام کرد و منصور می خندید، پس سوار گفت: ای امیر مومنان بخدا سوگند که این مرد آن چه را که در دل ندارد به زبان می آورد بخدا، این ها گروهی هستند که محبت خود را به پای دیگری جز شما ریخته و دل به دشمنی ما بسته اند. سید گفت: بخدا قسم که سوار دروغگو است و من در ستایش شما راستگویم.

اما اینک که می بیند تو با من بر سر مهر آمده ای، حسد می برد. براستی که دل بستگی و مهرورزی من به شما اهل بیت رگی است که از پدرانم در تن من است. و این مرد، و خاندانش، در جاهلیت و اسلام دشمن شما بوده اند و خداوند عزوجل درباره خاندانش این آیه را بر پیغمبر فرو فرستاده است:

ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون.

منصور گفت: درست است. سوار گفت: ای امیر مومنان سید قائل به رجعت است و شیخین را دشنام می دهد و ناسزا می گوید. سید گفت: اما اینکه می گوید: قائل به رجعتم، سخن من بر اساس گفتار خدای تعالی است که فرموده است:

[صفحه ۱۱۵]

و یوم نحشر من کل امه فوجا ممن یکذب بایاتنا فهم یوزعون.

و در جای دیگر فرموده است:

و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا.

و از اینجا دانسته می شود که حشر، دو حشر است یکی عام و دیگری خاص. و نیز خدای سبحانه فرموده است:

ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا بدنوبنا فهل الی خروج من سبیل.

و نیز خدای فرموده است:

الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم.

این است آیات کتاب خدای عزوجل. پیغمبر (ص) خدا نیز فرموده است: در روز قیامت متکبران در چهره مور محشور میشوند و نیز فرموده است: چیزی بر بنی اسرائیل نگذاشته است مگر آنکه مانند آن در امت من خواهد بود. حتی مسخ و خسف و قذف.

و حدیفه گفته است: بخدا قسم، دور نیست که خداوند بسیاری از افراد این امت را به صورت میمون و خنزیر در آورد. بنا بر این رجعتی که من بدان معتقدم همان است

[صفحه ۱۱۶]

که قرآن به آن ناطق است و در سنت نیز آمده است و من بر آنم که خدای تعالی این مرد (سوار) را به صورت سگ یا میمون و یا خنزیر یا مورد به دنیا بر می گرداند، چه او ستمگر و سرکش و کافر است. پس منصور خندید و سید چنین سرود:

در خدمت فرماندهی عادل، کنار ابا شمله سوار به مخاصمه نشستیم. او سخنانی گفت که هر آگاه و نا آگاهی نادرستی آن را در می یافت. او نتوانست عیب و عار را از دامن من خاندانش بشوید و در اندیشه باطل خویش درمانده. درستی سخن من چون دروغگوئی آن مرد ابله نادان بر منصور نمایان شد. سوار، خدای صاحب عرش و رسول روشنی بخش و والای او را دشمن می دارد. و به امام بخشنده ای که در فضل از هر فاضلی بر تر است، ناسزا می گوید. و در میان گروهی که حق رسالت پیغمبر را اداء کرده اند، به ستم حکومت می کند.

خداوند ریا کاریهای وی را نمایان کرد و او به سر گشتگی و درماندگی افتاد.

منصور گفت: ای سید دست از سوار بردار سید گفت: ای امیر مومنان آنکه بدگوئی را آغاز کرد ستمکارتر است. او دست از من بردار تا مرا نیز با او کاری نباشد، منصور به سوار گفت: سخنی به انصاف است، دست از او بردار تا هجرت نکند.

"الفصول المختاره" صفحه ۶۱ - ۶۴ جلد ۱

و از اشعاری که سید در هجو سوار سروده و برای منصور خوانده و ابو الفرج آن را روایت کرده است، اینها است:

به پیشوائی که در اطاعت او نجات از آتش دوزخ در فردای قیامت است بگو: ای بهترین آفریده خدا جزای خیرت دهاد سوار را در حکمرانیش یاری مکن.

[صفحه ۱۱۷]

این مرد بداندیش، مدعی و پر عیب و متکبر و سرکش را یاور مباش آنگاه که طرفیت خصم به نزدش می آیند از غایب غرور و کبر و سرکشی او دیده بر او نمی گشایند.

و اگر تو ار او دستگیری نمی کردی، او گرسنه برهنه ای بیش نبود. پس سوار داخل شد و چون منصور او را دید خندید و گفت: آیا داستان ایاس بن معاویه که شهادت فرزدق را پذیرفت و شهود دیگری خواست، نشنیده ای؟ چرا خویشتن را در معرض سید و زبان او قرار می دهی؟ آنگاه به سید دستور داد که با سوار سازش کند و از او پوزش طلبد و سید چنین کرد ولی سوار عذرش را پذیرفت و او چنین سرود:

به نزد نابکاری از خاندان عنبر به عذر خواهی رفتم اما عذرم پذیرفته نشد. پس نفس خود را سیر زنش کنان گفتم: بس کن.

آیا آزاد مردی چون تو، به نزد مردی عنبری به عذر خواهی از اعمال خود می رود؟

ای سوار پدر تو دزد بر پیغمبر و مادرت دختر ابی جحدر است. و ما علی رغم تو، گمراهان و زشتکاران را، رافضیم.

و نیز گفته است: به سید خبر رسید که سوار گروهی را آماده کرده است که بسرقت او در نزد سوار شهادت دهند تا دست سید را ببرد. شکایت به ابی جعفر برد و او سوار را خواست و گفت ترا از حکومت برسید، خواه به سود او باشد یا به زیانش، انداختیم.

سوار تا مرد دیگر با سید به بدی رفتار نکرد.

۷- اسماعیل بن ساحر گفت: دو مرد از خاندان عبد الله بنت دارم، درباره برتری اصحاب پس از پیغمبر خدا (ص) با یکدیگر ستیز می کردند، تا سر انجام

[صفحه ۱۱۸]

به داوری نخستین کسی که بر آنها بگردد، رضا دادند. سید در رسید و آنها در حالیکه نمی شناختندش بسویش آمدند و آنکه علی را بر تر می دانست چنین گفت: من و این مرد درباره بهترین مردم پس از پیغمبر اختلاف پیدا کرده ایم من گفته ام برتر از همه علی بن ابی طالب است. سید سخنش را قطع کرد و گفت مگر این زنا زاده را سخن دیگری است؟ حاضر خندیدند و مرد دوم از بیم لب فرو بست و پاسخی نداد. اغانی ج ۷ ص ۲۴۱، طبقات الشعراء ابن معتر ص ۷ به نقل از محمد بن عبد الله سدوسی و از خود سید.

۸- در صفحه ۹۱ جلد ۱ حیات الحيوان جاحظ چنین آمده است که: سید ابن محمد حمیری، عایشه (رض) را در نبردی که در روز جمل برای کشتار مسلمانان به راه انداخت، به گربه ای مانند کرده که فرزندان خود را می خورد، و سروده است: عایشه در هودج نشسته و با دیگر شوم بختان لشکر خود را به بصره راند گوئی به گربه ای من ماند که فرزندان خود را می خورد.

گزارشها و بزم آرایهای سید

ابو الفرج و دیگران، خوشمزگیهای و لطائف و نوادر بسیاری از سید باز گو کرده اند که اگر فراهم آید، کتابی خواهد شد، اینک، ما از تمام آنها می گذریم و به ذکر اندکی از آن که مجال گنجایش دارد، بسنده می کنیم:

۱- "ابو الفرج" در صفحه ۲۵ جلد ۷ "اغانی به اسناد خود از شخصی روایت کرد است که گفت: من به نزد پسران قیس می رفتم و آنها از قول حسن برایم روایت من خواندند. روزی از آنجا بر می گشتم که سید مرا دید و گفت: الواحت را به من نشان ده تا چیزی در آن بنویسم و گر نه می گیرمش و نوشته هایش را می شویم. الواحم را به به او سپردم، در آن نوشت:

[صفحه ۱۱۹]

به وقت گرسنگی جرعه ای سویق و لقمه ای ترید بی گوشت را بر حدیثی که پسران قیس و "صلت بن دینار" از این و آن نقل کنند دوست تر دارم.

همین روایتهاست که آنها را به دوزخ می کشاند.

۲- روزی سید، در انجمنی نشسته بود و شعر می خواند، اما حاضران گوش نمی دادند و او چنین سرود:

خداوند، ادبهای گرد آورده مرا، در میان این خران و گوسفندان و گاوان تباه کرد.

اینان به سخنان من گوش نمی دهند و چگونه چهار پایان سخن انسان را می شنوند؟ تا خاموشند، انسانند و چون به حرف آیند، به قورباغه های درون گل ولای می مانند.

۳- سید در راهی، با زنی تمیمی و اباضی مذهب، همراه شد. زن را خوش آمد و گفت: می خواهم در این سفر با تو ازدواج کنم سید گفت: و این پیوند مانند نکاح "ام خارجه بی حضور ولی و شهود خواهد بود. زن خندید و گفت: تا ببینیم در این صورت تو کیستی؟ سید چنین سرود:

اگر از خاندانم می‌پرسی، از مردی پرسش کرده‌ای که در میان مردم "ذی یمن" در اوج عزت است. در منازل یمن، قدرت من به قبائل "ذو علاج" و "ذورعین" و "همدان" و "ذویرزن" و "ازد" است. آری "ازد" سرزمین عمان که چون ماثر گذشته آنها را بر شمرند، در شمار بزرگانند، با اینکه دخترشان از ازدواج من خارج شد خانه آنها خانه من و سرزمین گسترده آنها، وطن من است.

مرا دو منزل است، منزل عالی من در "لحج" و سرای عزتم در "عدن" است و مهری مکه با آن امید رهایی از سرنگویی در دوزخ دارم، متعلق به ابو الحسن هادی (ع) است.

زن گفت: شناختمت، و عجیبت از این چیزی نیست، مردی یمنی و رافضی با زنی تمیمی و اباضی، این دو چگونه جمع می‌آیند؟ ید گفت: به نیک اندیشی تو

[صفحه ۱۲۰]

و اینکه سگ نفس را برانی و هیچ یک از ما یادی از گذشته و مذهب خود نکند. زن گفت: آیات و ویژگی زنا شویی این نیست که چون معلوم و مسلم شد، پوشیده‌ها را پیدا و نهانها را هویدا می‌کند؟ سید گفت پیشنهاد دیگری دارم، زن گفت: چیست؟ گفت متعه که هیچ کس بدان پی نمی‌برد، زن گفت: آن به زنا می‌ماند. گفت: به خدا پناه ببر، از اینکه پس از ایمانی که به قرآن آوردی، به آن کافر گردی؟ گفت: چرا؟ سید گفت: مگر نه خدای تعالی فرموده است:

فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه و لا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضه:

زن گفت: از خدا خیر می‌جوییم و از تو که اهل قیاسی، تقلید می‌کنم و چنین کرد. و با او برگشت و سید شب را در کنار وی گذراند و چون خبر این کار به خاندان خارجی مذهب آن زن رسید، او را تهدید به قتل کردند و گفتند: چرا به ازدواج کافری در آمده‌ای؟ وی انکار کرد اما آنان از متعه آگاهی نداشتند و زن مدتی به طریق متعه با سید رفت و آمد و رابطه داشت تا از یکدیگر جدا شدند.

و این سخن سید که در آغاز داستان گفت ایو پیوند به نکاح "ام خارجه" می‌ماند اشاره به مثل سائر اسرع من نکاح ام خارجه است که در شتابزدگی بکار می‌برند. و ام خارجه، عمره، دختر سعد بن عبد الله بن قدار بن ثعلبه است که چون خواستگاری به نزدش می‌آمد و می‌گفت خواستگارم فوراً می‌پذیرفت. خواستگار می‌گفت: فرود آی و او می‌گفت بخوابان مبرد گفته است: ام خارجه بیست و اندی فرزند از پدران گوناگون برای عرب زائیده است و او از آن زنانی است که چون شب را به

[صفحه ۱۲۱]

ازدواج با مردی به صبح می‌آورد. اختیارش با خودش بود اگر می‌خواست می‌ماند و گر نه می‌رفت و علامت خشنودی او از شویش این بود که چون بامداد می‌شد صبحانه‌ای برای شویش می‌پخت.

۴- علی بن مغیره گفته است: من با سید در آستانه خانه عقبه بن مسلم ایستاده بودیم و پسر سلیمان بن علی هم با ما بود و منتظر عقبه بودیم که مرکب وی رازین کرده بودند تا سوار شود. ابن سلیمان با تعریض به سید گفت: شاعرترین مردم کسی است که می‌گوید: محمد و دو یار او و عثمان بن عفان بهترین مردم اند. سید از جا پرید و گفت: بخدا شاعر تر از او کسی است که می‌گوید:

اگر نمی دانی، از قریش بپرس که پایدارترین مردم در دین کیست؟ و چه کسی در علم و حلم دانا تر و شکیباتر و در گفتار و پیمان درستکار تر است.

اگر راستگو باشند و از کسانی نباشند که به نیکان حسد می رزند از ابی الحسن علی نمی گذرند.

سپس روی به آن مرد هاشمی آورد و گفت ک ای جوان تو خلف خوبی برای شرف سلف خویشتن بودی، چرا اینک ویرانگر شرف، و سرزنشگر سلف خود شده ای؟ به کینه توزی خاندان خویش برخاسته ای و کسی را که نهادش از نهاد تو نیست، بر آن که فضلت به فضل اوست برتری می دهی؟ من امیر مومنان را از جریان آگاه خواهم کرد، تا ترا خوار دارد. آن جوان از شرم گریخت و دیگر منتظر عقبه بن مسلم نماند، ولی خبر گزار، عقبه را در جریان گذاشت، و وی به جایزه ای برای سید فرمان داد.

۵- ابو سلیمان ناجی، روایت کرده است که سید به اهواز آمد و ابو بجیر سماک اسدی فرماندار آنجا و دوست سید و شیعه بود. این فرماندار را غلامی به نام یزید بن مذعور بود که شعر سید را حفظ می کرد و برای او می خواند، سید،

[صفحه ۱۲۲]

شب را به نزد دوستان اهوازی خود رفت و به شراب خواری نشست و چون شب به سر آمد به خانه بازگشت. شبگردان، سید را دستگیر و زندانی کردند. فردای آن روز این ابیات را نوشت و برای یزید بن مذعور فرستاد.

یزید به نزد ابی بجیر آمد و گفت: شب گردان جنایتی به بار آورده اند که جبران کردنی نیست. پرسید: چه کرده اند؟ یزید گفت: این ابیات را که سید از زندان فرستاده است بشنو و آنگاه چنین خواند:

در دیار یار بایست و بر آن درود بفرست و از چگونگی احوالش بپرس و چگونه پاسخ دهد آنکه نمی شنود، دیاری که خانه خای آن خالی شده و در پهنه آن جز از روباهها و کبوترهای از پرواز افتاده، خبری نیست. روزی آنجا، جایگاه دلبران گل رخساری چون جمل و عزه و رباب و بوزع بود.

سیه چشمان تر اندامی در آنجا می زیستند که در پاکدامنی مانند آنان یافت نمی شد.

افسوس که اینان پس از پیوند و تجمع از هم گسستند، و روزگار، پراکنده گر گرد آمده ها است.

پس به پیشگاه امیری که بر او فرود آمده ای درود بفرست، چه سود و زیان تو بسته به این درگاه است.

امیری که چون زبان به نیاز بگشائی، آرزویت را بر می آورد و شفاعتت را می پذیرد.

آنگاه که با او خلوت کردی و دیگران سخنانتان را نمی شوند، به او بگو: به خاطر مهری که به احمد مرسل و فرزندانش داری، سید را به من ببخش چه روزی این کشته خود را درو خواهی کرد.

او مهر نهفته در سینه و دل را به پای دودمان محمد و ص) ریخته است.... در این قصیده گوید:

ای پسر مذعور برخیز و شعر بخوان تا این فرومایگان، سربزیر اندازند

[صفحه ۱۲۳]

و دیده بر هم نهند.

که اگر از بیم ابی بجیر نبود، کینه های خویش را آشکار می کردند و شکاف و اختلاف بوجود می آوردند.

ای بینی بریده ها بی تابی مکنید و تحملی هفتاد ساله داشته باشید که ما نیز صبرها کردیم، این خطیب سخنور شما بود که پیوسته و

پی در پی، دشنام می داد تا خلق را خشنود و خالق را خشمناک کند. آری شوم بختان به کار بد حریص اند.

"ابو بجیر" چون این ابیات را شنید، رئیس پاسبان خویش را فراخواند و او را سرزنش کرد و گفت: جنایتی به من کرده ای که آن را جبران نتوان کرد. اینک با فروتنی به سوی زندان می روی و می پرسی ابو هاشم کدام یک از شماست؟ و چون پاسخ داد، بیرونش میاوری و او را بر مرکب خویش می نشانی و با او به تواضع راه می افتی و به نزد منش می آری. وی چنین کرد، سید امتناع ورزید و حاضر نشد از زندان بیرون آید، منگر آنگاه که همه کسانی را که با وی به زندان افکنده بودند، آزاد کنند.

سرپرست عسس، به نزد ابی بجیر آمد و جریان را گزارش داد ابو بجیر گفت: خدا را شکر که نگفته است، همه زندانیان را بیرون آر و به هر کدام هم پولی بده. چون اگر می گفت، نمی توانستیم مخالفت کنیم. اینک برو و به زبونی خود، خواسته هایش را انجام بده.

او رفت و همه زندانیان آن شب را آزاد کرد و سید را به نزد ابی بجیر آورد، ابو بجیر به زبان از او دلجوئی کرد و گفت: تو بر ما وارد شدی، اما به نزد ما نیامدی و رفتی و با دوستان بد کار اهوازی خویش به می خوارگی پرداختی، تا آن جریان رخ داد؟ سید پوزش طلبید و ابو بجیر به جایزه ای بزرگ برای وی دستور داد و سید مدتی نزد او ماند.

۶ - "ابو الفرج" در صفحه ۲۵۹ جلد ۷ اغانی گفته است: احمد بن عبد العزیز مرا خبر داد و گفت: عمر بن شبه برای من حدیث کرد و گفت: حاتم بن قبیصه

[صفحه ۱۲۴]

برای من حدیث کرد و گفت: سید از محدثی شنید که می گفت: پیغمبر (ص) در سجده بود که حسن و حسین بر پشت او سوار شدند و عمر (رض) گفت: خوب مرکبی است مرکب شما. و پیغمبر (ص) فرمود که آنها نیز نیکو سوارانی هستند. سید فوراً برگشت و در این باره چنین سرود.

حسن و حسین به خدمت پیغمبر آمدند و در دامان او به بازی نشستند. پیغمبر به آنها فدایتان شوم گفت و نوازش فرمود، و ایشان در خدمت پیغمبر چنین پایگاهی داشتند: بر دوش پیغمبر نشستند و بر گردن او سوار شدند. چه نیکو مرکبی و چه خوش سوارانی! فرزندان که مادرشان، بانویی نیکو کار و پاک دامن و نیک سرشت و زیبا و پدرشان فرزند ابی طالب است. چه خوب فرزندان و چه پسندیده پدر و مادری دوستان من درنگ مکنید و بدانید که هدایت غیر از آن چیزی است که شما می پندارید. بدانید که تردید پس از یقین و کوری بدنال بینائی، مایه گمراهی است.

آیا به علی که امام هدایت است و هم به عثمان، امید دارید.

این دو مایه امید، سخت با هم مخالفند.

و نیز به معاویه و پیروان او که خوارج نهروان را برانگیختند امیدوارید.

امام ایشان در رستخیز، آن فرو مایه مومن به شیطان است.

"ابن معتز" در صفحه ۸ طبقاتش این ابیات را بدون ذکر حدیث آورده است: در چاشتگاهی پیغمبر به جانب حسین که برای بازی از خانه خارج شده بودند، آمد و آن دو را آغوش گرفت، و در این حد گرامی داشت، که به ایشان "فدایتان شوم" گفت و آنها را بر دوش خود نشانده، چه نیکو مرکبی و چه خوش سوارانی!

"مرزبانی" نیز ۶ بیت از آن قصیده را بدون ذکر حدیث آورده و این ابیات را افزوده است:

خدا در برابر انعام احمد، بهشت برین را از جانب ما، پاداش بنی هاشم

[صفحه ۱۲۵]

قرار دهد: چه همه افراد این خاندان، پاک نهاد و پاک سرشت و خوشخوی و شیرین سخن اند.
 "امینی" گوید: این قصیده، متضمن احادیثی درباره دو امام سبط "حسن و حسین ع" است که برخی از ابیات آن را بازگو می
 کنیم.

اتی حسن و الحسین النبی
 و قد جلسا حجره یلعبان

در این بیت اشاره به حدیثی است که طبرانی و هم ابن عساکر در صفحه ۳۱۴ جلد ۳ تاریخش از ابو ایوب انصاری آورده است که
 می گفت: بر پیغمبر (ص) وارد شدم و حسن و حسین در دامان او بازی می کردند، گفتم: ای پیغمبر خدا آنها را دوست می داری؟
 فرمود: چگونه دوست ندارم حال آنکه گلهای خوشبوی بوئیدنی دنیای منند.
 و از جابر است که گفت بخدمت پیغمبر (ص) آمدم و او حسن و حسین را به پشت داشت و به چهار دست و پا راه می برد و می
 فرمود: نیکو شتری است شتر شما و شما نیز خوب سوارانی هستید.
 ابن عساکر این روایت را در صفحه ۲۰۷ جلد ۴ تاریخ شام آورده است. و این گفته سید:

اتی حسنا و الحسین الرسول
 و قد برزوا ضحوه یلعبان

و اشعار پس از آن، اشاره به حدیثی است که طبرانی، آن را از قول یعلی بن مره و سلیمان آورده است که گفته اند: ما در خدمت
 پیغمبر بودیم که ام ایمن آمد و گفت: ای پیغمبر خدا حسن و حسین گم شده اند و آن هنگام، راد النهار، یعنی چاشتگاه بود.
 پیغمبر فرمود: برخیزید و جویای فرزندانم شوید. هر کسی راهی در پیش گرفت. من نیز از سوئی که پیغمبر می رفت، رفتم و
 همچنان رفتم تا به کوه پایه ای رسیدم و حسن و حسین را دیدم که دست در آغوش یکدیگر در آورده بودند و

[صفحه ۱۲۶]

ماری که شعله ای شبیه آتش از دهانش بیرون می آمد، برگرد آنان حلقه زده بود. پیغمبر شتاب زده به سوی مار رفت و او نیز روی
 به پیغمبر آورد سپس خزید و به سوراخی رفت. پیغمبر به جانب فرزندانش آمد و آنان را از هم جدا کرد و دست به صورتشان
 کشید و فرمود: پدر و مادرم فدایتان باد. شما در پیشگاه خداوند چقدر عزیزید سپس یکی را بر دوش راست و دیگری را بر شانه
 چپ نشانند. من گفتم خوشا به حال شما نیکو مرکبی است مرکب شما. پیغمبر فرمود: آنها هم خوب سوارانی هستند و پدرشان از
 آنها بهتر است.

نقل از جامع کبیر سیوطی، آنچنان که در جلد ۷ صفحه ۱۰۶ ترتیب آن آمده است.

و "ابن عساکر" در صفحه ۳۱۷ جلد ۴ تاریخش، از عمر آورده است که گفت: حسن و حسین را بر دوش پیغمبر دیدم، گفتم: خوب مرکبی است شما. و در عبارت "ابن شاهین" در "السنه"، چنین است که: خوب مرکبی زیران شما است و پیغمبر (ص) فرمود: آنها نیز خوب سوارانی هستند.

۷- از "سلیمان بن ارقم" است که گفت: با سید از کنار داستانسرائی که بر در خانه "ابی سفیان بن علاه" قصه می گفت، گذشتیم او می گفت: در روز رستاخیز، اعمال پیغمبر خدا را در یک کفه و اعمال تمام امت را در کفه دیگر ترازوی عدل الهی می نهند و می سنجید و اعمال رسول خدا (ص) بر همه آنها، سنگین تر می آید.

سپس فلانی را می آورند و اعمالش را می سنجید آن نیز برتر می آید. سپس فلانی را می آورند و اعمالش را وزن می کنند، او نیز گران تر می آید، سید روی به ابی سفیان آورد و گفت: به جان خودم سوگند که رسول خدا (ص) بر همه امت در فضل فزونی دارد و این حدیثی حق است.

اما آن دو نفر دیگر، در بدیها بر دیگران افزونند، زیرا هر کس سنت زشتی بجا بگذارد که پس از او بکار گرفته شود، گناه آن سنت و عمل کنندگان

[صفحه ۱۲۷]

به آن، در گردن اوست.

سلیمان گفت: هیچ کس جواب به سید نداد و سید رفت و کسی نماند مگر آنکه وی را دشنام داد.
(اغانی جلد ۷ صفحه ۲۶۱)

۸- از "محمد بن کناسه" است که گفت: یکی از فرمانداران کوفه، ردائی عدنی به سید هدیه کرد و وی این شعر را برایش نوشت:

رداء اهدائی شما رسید، دوستی چون ترا همیشه داشته باشم. خدای جزای خیرت دهد، چه خوب بود که این رداء با جامه همراه بود.

والی، تشریفی تمام و اسبی نیکو برای سید فرستاد و گفت: این خلعت از سرزنش ابو هاشم می کاهد و بر مهرش نسبت به ما می افزاید.

۹- "مرزبانی" از حرث بن عبد الله بن فضل، مسندا روایت کرده است که گفت: ما در نزد منصور بودیم که دستور داد سید را حاضر آرند. چون آمد، منصور گفت: قصیده مدحیه میمیه ات را که برای ما سروده ای و با این مصرع شروع می شود بخوان. ا تعرف دارا عفی رسمها. و تشبیب را رها کن.

سید خواند تا به اینجا رسید که:

این و آن را رها کن و بنی هاشم را ستایش کن که به خدا توسل جسته ای ای خاندان هاشم محبت شما موجب قربت و بهترین دانستنی ها است.

باب هدایت به دست شما مفتوح شد و فردا نیز به دست شما مختوم می شود. به مهر شما سرزنش می کنند و آزارم می دهند، هان هر که مرا در عشق شما سرزنش می کند. خود به سرزنش سزاور تر است.

بر من جز این خرده نمی گیرند که سخت شیفته شمایم

من دوستدار و شیفته و دلپسته محبت شمایم و این گناه من در نزد آنان، چون گناه فرعون، بلکه بزرگتر است

[صفحه ۱۲۸]

پیوسته مورد خشنودی شما خواهم بود همان طور که همواره در نزد آنان متهم من علی رغم مخالفان شما، ثنا و ستایش خویش را به پای شما ریخته ام.

منصور گفت: می پندارم که در ستایش ما به زحمت افتاده باشی همان طور که حسان بن ثابت در ثنای پیغمبر به رنج افتاد، و من هیچ یک از افراد بنی هاشم رانمی شناسم، مگر آنکه ترا بر گردن او حقی است. سید تشکر می کرد و منصور درباره او سخنانی مکی گفت که نشنیدم درباره دیگری این گونه سخن بگوید.

۱۰- "مرزبانی" در "اخبار السید به اسناد خود از جعفر بن سلیمان آورده است که گفت: در نزد منصور بودیم که سید در آمد، منصور به وی گفت: بخوان قصیده ای را که در آن چنین سروده ای:

معاویه و پیش از او عثمان سلطنتی یافتند که ساقط کردن آن آسان نبود.

او نیز پادشاهی را به یزید واگذار کرد و این گناه و عذابی بود که بر مردم روا داشت، خداوند بنی امیه را خوار کند که آنان بر بندگان خدا ستم روا می داشتند.

اختر بخت و ستاره اقبالشان خفت و خوابید و ستارگان فرو می افتند و بختها به خواب می روند.

بنی امیه از ولایت بنی هاشم بناله در آمدند و گریستند و اسلام نیز از بنی امیه گریان بود.

بگذار بنالند که روزگاری هم، دولت از آن آنان بود و روزگاری با دولت بر شما پاینده است. اینک شما را در برابر هر ماهی از حکومت آنان، ماهها و در برابر هر سالی از دولت آنان، سالها دولت و حکومت باد.

ای دودمان احمد آن خداوندی که سرپرستی خلق را به شما داد و عطاهای او گوناگون است، وراثت و خلافت را به شما برگرداند و بنی امیه را خوار و زبون ساخت.

خداوند عطای خویش را بر شما تمام خواهد فرمود، و شما را در پیشگاه او زیادت و فزونی است.

[صفحه ۱۲۹]

شما پسر عموهای پیغمبرید و از جانب خداوند ذو الجلال بر شما درود و سلام باد.

شما وارث پیغمبرید و به ولایت، خویشاوندان پیغمبر سزاورترند. من به فضیلت شما آشنا و دوستدار قلبی و خدمتگزار شمایم.

در راه مهر شما آزار می بینم و دشنام می شنوم و خویشاوندانم چنان مرا حقا و سرزنش کردند که به پیری فتادم و گذران روزگار، مویم را سپید کرد.

راوی گفت: منصور را دیدم که از غذاهائی که در جلوش بود به دهان سید می گذاشت و می گفت: خدا را شاکر و از محبت و ستایش تو از خاندان پیغمبر متشکریم. خدا پاداش خیرت دهد ای ربیع اسبی و بنده ای و کنیزی و هزار درهم برای سید بفرست و ماهی هزار درهم برای او مقرر دار.

۱۱- "جاحظ" از اسماعیل بن ساحر نقل می کند که گفت: من ساقی سید حمیری و "ابادلامه" بودم، سید مست شد و دیدگانش را چنان بر هم نهاد که پنداشتیم به خواب رفته است. در این هنگام دختر زشت روی "ابادلامه" آمد. پدرش او را در آغوش

گرفت و رقصاند و خواند.

نه مریم مادر عیسی شیرت داده است و نه لقمان حکیم سرپرستیت کرده است. سید دیدگانش را گشوده و گفت: لیکن مادری بد، ترا به سینه چسبانده و پدری پست پرورش داده است.

۱۲- شیخ طائفه، به طوریکه در امالی وی به فرزندش آمده است، به اسناد خود از محمد بن جبله کوفی روایت کرده است که گفت: سید بن محمد حمیری و جعفر بن عفان طائی در نزد ما گرد آمدند. سید به وی گفت: وای بر تو آیا درباره دودمان محمد چنین بد گوئی می کنی که:

ما بال بیتکم یخرب سقفه
و ثیابکم من ارذل الاثواب

جعفر گفت: بد نگفته‌ام، سید گفت: اگر نمی توانی خوب ثنا کنی دست کم

[صفحه ۱۳۰]

خاموش بمان، آیا خاندان محمد را چنین توصیف می کنند؟. اما ترا معذور می داریم. طبع و کار شاعری و منتهای اندیشه تو همین بوده است. کم قصیده ای سروده ام که زشتی مدح ترا از ساحت آنان بر طرف می کند و آن چنین است: قسم به خداوند و نعمتهای او. (و انسان مسول سخنان خویشتن است) که نهاد علی بن ابی طالب بر پارسائی و نیکوئی سرشته شده است.

و او امامی است که بر همه امت برتری دارد.

و او قائل و قاصد حق است و به باطل نمی گراید.

آنگاه که میدان جنگ نیزه ها را به نمایش می آورد و مردان مرد از رفتن به میدان باز می ایستند، او به سوی حریف می شتابد. و شمشیری برنده و کشیده در دست دارد.

و به شیری می ماند که از بیش در آمده و میان فرزندان خود براه افتاده است. علی مردی است که میکائیل و جبرئیل در شب بدربر وی سلام دادند.

میکائیل با هزار فرشته و جبرئیل نیز با هزار فرشته و پس از این دو اسرافیل نیز که در شب بدر به یاری پیغمبر آمده بودند - چنانکه طیر ابابیل به حمایت از خانه خدا - چون با علی روبرو شدند به وی سلام کردند.

و این است نشان بزرگداشت و اعظام نسبت به علی.

ای جعفر درباره علی این چنین باید سخن گفت و مانند شعر ترا باید برای در ماندگان و بیچارگان گفت. جعفر سر سید را بوسید و گفت: ای ابا هاشم تو رئیسی و ما پیرو. این حدیث را ابو جعفر طبری در جزء دوم بشاره المصطفی " از شیخ ابی علی ابن شیخ الطایفه و او به اسناد خود از پدرش نقل کرده است.

خلفاء روزگار سید

سید ۱۰ تن از خلفاء را که پنج تن از آنان از بنی امیه و پنج نفر از بنی عباس بودند، درک کرد:

[صفحه ۱۳۱]

- ۱- هشام بن عبد الملک در گذشته ۱۲۵ هـ. دوران خلافت ۱۹ سال و ۹ ماه. سید در آغاز خلافت وی به دنیا آمد
- ۲- ولید بن یزید بن عبد الملک، مقتول به سال ۱۲۶
- ۳- یزید بن ولید در گذشته به سال ۱۲۶ هـ. پس از ۶ ماه مملکت داری
- ۴- ابراهیم بن ولید متوفی به سال ۱۲۷ هـ. پس از سه ماه مملکت داری
- ۵- مروان بن محمد بن مروان حکم. مقتول به سال ۱۳۲ هـ. که حکومت بنی امیه به وی زوال یافت
- ۶- سفاح که اولین کسی است از بنی عباس که بحکومت رسید و در سال ۱۳۶ هـ در گذشت و سید را درباره او شعری است که در "اغانی" و "فوات الوفيات" و صفحه ۲۱۴ جلد ۲ "شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید" آمده است و سهم سالانه سید از او در هر سال کنیزی بود و خدمتگزار آن کنیز، و کیسه دره‌می سر بسته بود و آورنده آن و اسبی بود و مهمتر آن و صندوقی از انواع جامه بود و حامل آن
- ۷- منصور متوفی به سال ۱۵۸ هـ. سید در نزد وی حالی خوش و زبانی آزاد داشت برای گفتن آنچه می خواست و هرماه هزار درهم ماهانه نیز
- ۸- مهدی فرزند منصور در گذشته سال ۱۶۹ هـ که سید در آغاز خلافت از او پرهیز و او راهجومی نمود پس گرفتار آمد و پوزش طلبید و مهدی از او خشنود شد و سید به مدح او پرداخت، برخی از اخبار درباره روابط این دو گذشت
- ۹- هادی پسر مهدی در گذشته به سال ۱۷۰ هـ
- ۱۰- رشید که در سال ۱۹۳ هـ پس از ۲۳ سال سلطنت در گذشت، سید او را به دو قصیده ستود و رشید به دو بدره برای وی فرمان داد. و سید آن را پخش و بخش کرد و خبر آن به رشید رسید و گفت می پنداشتم که ابا هاشم از قبول جایزه ما پرهیز می کند. مرزبانی در اخبار السید گفته است. چون رشید به حکومت، رسید به وی

[صفحه ۱۳۲]

گزارش دادند که سید رافضی است، وی را حاضر کرد، سید گفت:

اگر رافضی کسی است که بنی هاشم را دوست می دارد و آنان را بر دیگران مقدم می شمارد، من از آن عذری نخواهم خواست و دست از آن بر نخواهم داشت و اگر غیر از این است من به غیر از این اعتقادی ندارم.

و سپس چنین سرود:

حرکت کاروان غمگینت کرد و اشک از دیدگانت فرو ریخت
گوئی در آن روزه کاروان کوچ کرد من مست و بی هوش بودم
بر شتران کاروان، حوران و غزالانی سوار بودند که:

چون پیا می خاستند سریشان چون تل گوشت بود و در قمست بالا صورتی چون ماه و بازوانی چون شاخ درخت داشتند.
و از این قصیده است:

علی و ابوذر و مقداد و سلمان و عباس و عمار و عبد الله، برادران یکدیگرند اینان به سوی خدا فراخوانده شدند و از خود علمی

بیادگار نهادند. پس حق علم را اداء کردند و خیانت نورزیدند.

من به همان دینی که آنان داشتند، گرایش دارم.

و حقانیت این آئین در نزد من روشن و برهان آن آشکار است. هیچ انسانی گفتار مرا درباره سبطین (حسن و حسین) انکار نخواهد کرد.

و اگر کینه توزی، منکر شود، مرا بگفته خود معرفت است. و اگر این گفته را گناه بشمرند و حاصل را هجران دانند.

پس مرا از دید آنان، در این گناه هرگز آمرزشی نخواهد بود. و چه بسیارند نیکها که مردم دیگری، آنها را بدی پنداشته اند ای علی محبت تو ایمان من و روی گردانی از تو، کفر من است. دشمنان این را رفض می دانند، مرا به پندار و بودشان اعتنائی نیست

[صفحه ۱۳۳]

مرزبانی گفته است: پس از این، رشید با او بر سر مهر آمد و گروهی از بنی هاشم سید راصله دادند.

سیما و ساختمان بدنی سید

سید حمیری، گندم گون و خوش اندام و سپید دندان و پر مو و خوش رو و گشاده جبین و درشت شانه و شیرین سخن و خوش گفتار بود و چون در انجمنی به گفتگو می پرداخت هر کس از سخن او بهره ای می برد، وی از خوش بزم ترین مردم بود. شیبان بن محمد حرانی که ملقب به بعوضه و از سادات " ازد " بود گفته است: سید همسایه من بود: وی سیه چرده و با جوانان قبیله نیز همدم بود: و در میان آنان جوانی زنگی رخسار و درشت بینی و بزرگ لب بود.

سید نیز بغلی گندیده داشت این دو باهم مزاح می کردند. سید به آن جوان می گفت: لب و بینی تو چون زنگیان است و آن جوان می گفت: تو نیز زنگی رنگ و گندیده بغلی، پس سید سرود:

روزی که رباح را می فروختیم، لبان درشت و بینی زشتش را به تو سپرد سهم من نیز از او بوی بد بغل و رنگ سیاه رسوا گر بود بیا و معامله ای پر سود کن و بینیت را با آغوش من عوض کن، زیرا تو بد بینی تر از همه مردمی و آغوش من نیز بدترین آغوشها است

آغانی جلد ۷ صفحه ۳۳۱، امالی ابن شیخ صفحه ۴۳

ولادت و وفاتش

سید الشعراء حمیری به سال ۱۰۵ ه در عمان ولادت یافت و تحت سرپرستی پدر و مادر اباضی مذهب خود در بصره پرورش یافت تا به عقل و شعور خود رسید و پس از آن از پدر و مادر خود دوری گزید و به عقبه بن مسلم فرماندار پیوست و درپیش وی تقرب یافت تا آنگاه که پدر و مادرش مردند و او آن چنانچه در صفحه ۲۲۲ تا

[صفحه ۱۳۴]

۲۳۴ گذشت میراث خوار آنان شد. سپس از بصره به کوفه آمد و در آنجا از اعمش حدیث فرا گرفت و با رفت و آمد در میان این

دو شهر زندگی کرد، تا در رمیله بغداد، در زمان خلافت رشید در گذشت - قدر مسلم همین است - او را در کفن هائی که رشید وسیله برادرش علی بن مهدی فرستاد، کفن کردند و علی بن مهدی به روش امامیه، بر جنازه وی پنج تکبیر گفت و به فرمان رشید تا آنگاه که گور سید را هموار می کردند، آنجا ایستاد. سید در باغچه ای در ناحیه ای از کرخ که در پشت قطیعه ربیع است، بخاک سپرده شد.

اما "مرزبانی" تاریخ سال در گذشت سید را ۱۷۳ ه. گفته و قاضی مرعشی در مجالسش این تاریخ را از دست خط کفعمی بازگو نموده، و ابن حجر پس از نقل تاریخ مذکور از قول ابو فرج گفته است که دیگری تاریخ آن را سال ۱۷۸ ه. دانسته و ابن جوزی ۱۷۹ ه.

پنداشته است مرزبانی به اسناد خود از ابن ابی حودان روایت کرده است که گفت: در هنگام مرگ سید، در بغداد به بالین وی آمدم به غلامش گفت: چون من مردم به انجمن بصریان می روی و آنان را از مرگ من آگاه می کنی و گمان نمی کنم که از آنها جز یکی دو نفر بیایند سپس به مجمع کوفیان می روی و آنان رانیز از در گذشت من آگاهانی و برای آنان چنین می خوانی: ای مردم کوفه من از خردسالی تا کهنسالی و هفتاد سالگی دلباخته شما بوده ام

به شما مهر می ورزم و دوستان دارم، ستایش شما را چون فرمان محترم الهی بر خود لازم می شمرم برای آنکه شما وصی مصطفی را دوست می دارید. و ما را، مصطفی و جانشین او و آن دو سید بزرگوار حسن و حسین و فرزند آنان که همانا پیغمبر همان آورنده آیات و سوره است، از دیگر مردم، بی نیاز، می کند علی است پیشوائی که امید رهائی از آتش سوزانی که بر دشمنان شعله و راست به اوست. شعر خود را برای شما فرستادم و خواستار آنم که چون از این دنیا به گور

[صفحه ۱۳۵]

روم غیر از شما دیگران یعنی منکران بصری و مبارزان بدری و پادشاهان ستم پیشه ای که خوبانشان بی تردید بد کارند، به تشییع جنازه ام نیایند.

مرا در پارچه ای سفید و بی رنگ و کم بها کفن کنید و ناصبیان نیز جنازه مرا تشییع نکنند، چه اینها بدترین مردم از میان زنان و مردانند

امید است خداوند مرا به رحمت خود و ستایشی که از وارستگان و برجستگان خلق کرده ام، از دوزخ رهائی بخشد.

(ای غلام چون این اشعار را برای آنها بخوانی) به سوی من می شتابند و مرا تجلیل می کنند.

چون سید مرد، غلام چنین کرد. از بصریان فقط سه تن که کفن و عطری نیز با خود داشتند دیگری نیامد، اما از کوفیان گروه بسیار که ۷۰ کفن همراه داشتند آمدند. و رشید، برادرش علی را با کفن و حنوط فرستاد. دیگران کفنها را برگرداندند و سید را در کفن رشید پوشاندند و علی بن مهدی بر او نماز خواند و پنج تکبیر گفت و بر گور او ایستاد تا هموار کردند آنگاه رفت. و تمام اینها به دستور رشید انجام گرفت، مرزبانی آوردن کوفیان هفتاد کفن را، از قول ابی العینا و او به نقل از پدرش، آورده و افزوده است که چون سید مرد، وی را در ناحیه کرخ که در پشت قطیعه ربیع است به خاک کردند.

و او را در حائمه مرگش، کرامتی جاویدان است، که در روزگار ماندنی و تا ابد در صفحه تاریخ خواندنی است. بشیر بن عمار گفت: در رمیله بغداد، به هنگام وفات سید حاضر بودم او فرستاده ای را به سوی قصابان کوفه فرستاد تا آنان را از حال و وفات خود آگاه کند، فرستاده اشتباه کرد و به سوی سمساران رفت. آنان سید را دشنام دادند و ناسزا گفتند و رسول فهمید که اشتباه کرده

است، سپس به سوی کوفیان برگشت و آنان را بر حال و وفات سید اطلاع داد و ایشان با هفتاد

[صفحه ۱۳۶]

کفن به جانب سید روی آوردند، و چون همگی حاضر آمدیم، سید به سختی افسوس می خورد و آه می کشید و چهره اش چون سیاه شده بود و سخن نمی گفت تا آنگاه که به هوش آمد و دیدگانش را گشود و به جانب قبله و سمت نجف اشرف نگاه کرد و گفت:

ای امیر مومنان آیا با دوست خود چنین می کنی؟ این جمله را سه بار پی در پی گفت، پس به خدا قسم رگه ای سپید در پیشانیش نمودار شد و پیوسته گسترده می شد و چهره اش را فراهم آوردیم و او را در " جنینه " بغداد به خاک سپردیم. و این در روزگار خلافت رشید بود.

آغانی جلد صفحه ۲۷۷

ابو سعید محمد بن رشید هروی گفته است: روی سید در هنگام مرگ سیاه شد او به سخن آمد و گفت: ای امیر مومنان آیا با دوستان شما چنین رفتار می شود؟ پس چهره اش چون ماه تمام سپید شد و وی سرودن گرفت:

کسی را دوست دارم که چون دوستی از دوستانش بمیرد، در لحظه مرگ با او به بشارت و شادی روبرو می شود. و چون دشمن وی که دیگری را دوست دارد بمیرد، راهی جز به دوزخ نخواهد داشت.

ای ابا حسن جان و خاندان و مال و آن چه دارم، فدایت باد.

تو جانشین و پسر عم مصطفائی و ما دشمنانت را دشمن می داریم و آنان را ترک می کنیم

دوستان تو، مومنان ره یافته و رستگارند و دشمنانت مشرک و گمراهند، سرزنشگری مرا، درباره علی و پیروانش سرزنش کرد و من گفتم خدا دشمنت باد که سخت نادانی.

رجال کشی صفحه ۱۸۵، امالی ابن الشیخ صفحه ۳۱ شماره المصطفی

[صفحه ۱۳۷]

حسین بن عون گفت: سید حمیری را در بیماری که از آن مرد عیادت کردم وی نزدیک به مرگ بود و گروهی از همسایگان عثمانیش نیز در نزدش بودند سید مردی خوش صورت و گشاده رو و ستبر شانه بود. پس نکته ای چون مرکب سیاه بر چهره اش نشست و فزونی گرفت و بیشتر شد تا همه صورتش را فرا گرفت. از این پیشامد شیعیانی که آنجا بودند اندوهناک و ناصیبان شادمان شدند و شماتت کردند. چیزی نگذشت که در همان جایگاه اول از صورتش، نقطه ای روشن پیدا شد و پیوسته فزونی گرفت و بیشتر گردید تا همه رویش را سپید و تابان کرد. سید خندید و چنین سرود:

آنان که می پندارند علی دوستانش را از هلاک نمی رهند، دروغگویند بخدا قسم، که من به بهشت عدن در آمدم و خدا از گناهانم در گذشت. اینک، دوستان علی را بشارت دهید. و تا دم مرگ علی را دوست بدارید. پس از وی نیز به فرزندانش یکی پس از دیگری مهر بورزید.

سپس دنباله گفتارش را چنین آورد.

اشهد ان لا اله الا الله حقا و اشهد ان محمدا رسول الله حقا حقا و اشهد ان علیا امیر المومنین حقا حقا، اشهد ان لا اله الا الله.

پس خودش دیدگانش را بست و جان او گوئی شعله ای بود که خاموش شد یا سنگی بود که فرو افتاد. (امالی شیخ صفحه ۴۳، مناقب سروی ج ۲ ص ۲۰ کشف الغمه صفحه ۱۲۴)

مهارت سید در علم و تاریخ

هر کس را وقوفی بر موارد احتجاج سید حمیری و مضامینی که به شعر کشیده است و گفتگوهائی که با شخصیت های شیعه و سنی روزگار خود داشته است، باشد

[صفحه ۱۳۸]

به خوبی به وسعت دامنه و عمق آگاهی وی در فهم معانی قرآن کریم و درک سنت شریف، پی می برد. و می فهمد که کوشش پی گیر سید در راه ولاء اهل بیت بر اساس بصیرتی است که از علمی بسیار و معرفتی سرشار مایه می گیرد و آن چنان کسی نیست که اعتقادش بر پایه تقلید محض و دریافت ساده بوده و نا آگاهی و نا فهمی بر اندیشه اش غالب باشد. نمونه ای از علم وی صفحه ۲۵۸ این کتاب آنجا که در مجلس منصور با قاضی سوار: در پیرامون عقیده به رجعت به گفتگو نشسته و وی را با قرآن و حدیث، عاجز و ساکت کرده است، و نیز در صفحه ۲۶۴ گذشت. مرزبانی، در اخبار السید گفته است: آورده اند که سید، در روزگار هشام، به حج رفت و کمیت شاعر را دید، بر او سلام کرد و گفت توئی گوینده این ابیات:

و لا اقول اذا لم يعطيا فداكا
بنت الرسول و لا میراثه كفرا

الله يعلم ماذا ياتيان به
يوم القيامة من عذر اذا حضرا

"من نمی گویم، عمرو ابو بکری که فدک و میراث دختر پیغمبر را به وی ندادند، کافر شده اند. خدای داند که در روز رستاخیز که پیشگاه خدا حاضر می آیند، چه عذری خواهند آورد. کمیت گفت: آری من گفته ام و از بنی امیه تقیه کرده ام و در گفتار من این گواهی نیز هست که آنها آنچه را در تصرف فاطمه بوده است، گرفته اند.

سید گفت: اگر دلیل نمی آوردی، جا داشت که ساکت بمانم، اما بدان که تو درباره حق کوتاه آمده ای، چه پیغمبر خدا (ص) می فرماید: فاطمه، پاره تن من است، آنچه او را پریشان کند مرا پریشان کرده است. براستی که خدا از خشم زهرا به خشم می آید و از خشنودی وی خشنود می شود. پس تو ای کمیت با پیغمبر که فدک را به امر خداوند به زهرا بخشید و امیر مومنان و حسن و حسین و ام

[صفحه ۱۳۹]

ایمن که نسبت به واگذاری پیغمبر فدک را به فاطمه گواهی دادند، مخالفت کرده‌ای. چه عمر و ابو بکر درباره زهرا چنین حکم درستی نکردند. حال آنکه خداوند می فرماید:

یرثنی و یرث من آل یعقوب.

و نیز فرماید:

و وراثت سلیمان داود

آنها سبب به خلافت رسیدن خود را نماز ابو بکر می دانند و شهادتی را که آن زن (عایشه) درباره پدر خود داد و گفت: رسول خدا (ص) فرموده است: فلانی را به نماز با مردم بگمارید. آنها گفتار عایشه را درباره پدرش تصدیق می کنند، اما گفتار فاطمه و علی و حسن و حسین را در امری چون فدک تصدیق ندارند و از بانویی چون فاطمه در دعویش نسبت به پدر بینه می خواهند و شاعری چون توهّم آن چنان شعری می سراید؟

گذشته از این، چه می گوئی درباره مردی که در حقانیت خواسته فاطمه و شهادت علی و حسن و حسین و ام ایمن قسم به طلاق می خورد. طلاق چنین مردی چگونه است؟ کمیت گفت: بر او طلاقی نخواهد بود. سید گفت اگر بر عدم حقانیت آنان، قسم به طلاق بخورد؟ کمیت گفت طلاق واقع خواهد شد، زیرا آنها سخنی جز به حق نگفته اند.

سید گفت. پس نیک در کار خویش نظر کن کمیت گفت: خدا را از گفتار خویش تائبم و تو ای ابا هاشم از ما داناتر و فقیه تری. سید گذشته از آنکه در علم کتاب و سنت، و در استدلال و احتجاج دینی و مذهبی و اقامه حجت در برابر مخالفان عقیده خود، صاحب معرفت و بصیرت بوده، در علم تاریخ نیز، ید طولائی داشت. کتاب "تاریخ الیمن" از اوست که "صفحه ۴۹ جلد ۱" وافی الوفیات "از آن کتاب یاد کرده است.

در شعر سرشار از معانی کتاب و سنت او نیز، گواه راستینی است بر اینکه

[صفحه ۱۴۰]

وی به مقاصد و اشارات و نصوص و تصریحات سنت احاطه داشته است. و هر چه فضیلتی قوی تر، و برهانی آشکار تر و حجتی رساتر بوده، سید در به شعر کشیدن آن توجه بیشتری داشته است، مثل حدیث "غدير" و "منزلت" و "تطهير" و "طير" و امثال آن.

شعر سید درباره حدیث دعوت

و از آن جمله است، حدیث عشیره ای که درباره این کلام خدای تعالی:

و انذر عشیرتک الاقربین.

که در سر آغاز دعوت نبوت پیغمبر نازل گردیده، وارد شده است، سید در قصائدی چند به این حدیث اشاره دارد، و از آن جمله است:

ای امیر مومنان پدرم و مادرم آری پدر و مادر و خاندان و خانواده و دارائی و دختران و پسران و جانم همه فدایت باد، ای امام متقیان و امین خدا و وارث علم اولین!

ای وصی بهترین پیغمبران: احمد مصطفی ای سرپرست حوض و نگهدار آن از بیگانگان تو از خود مردم به آنان اولی تر و از همه

آنان به‌دین تری.

تو در آن روز که پیغمبر خویشاوندانش را که چهل تن و همه عمو زاده‌ها و از اشراف بودند، فرا خواند، تا دعوت خدا را پذیرا شوند، برادر و وارث علم و کتاب مبین او، شدی.

تو در میانسالی و جوانی و شیر خوارگی و روزگار جنینی و در روز خلقت سرشته‌ها و پیمان‌گیری از آنها، مامون و آبرومند، زنده و پاک و پاکیزه در حجابی از نور در پیشگاه خداوند ذو‌العرش جای داشتی.

ایات زیر نیز از قصیده دیگری از سید است، که بر تمام آن دست نیافتم: یکی از فضائل علی آن است که در روزگاری که دیگران در کفر بسر می‌برند، او نخستین نماز گزار و مومن به خدای مهربان بود.

و هفت سال در آن روزگار دشوار و پر خوف و خطری که دیگران خبری از

[صفحه ۱۴۱]

آن نداشتند، با پیغمبر گذراند و روزی که جبرئیل به پیغمبر گفت: خویشاوندانت را بترسان که اگر بینا باشند، سخت را در می‌یابند.

پیغمبر بی آنکه از همه مردم دعوت کند، تنها خویشاوندانش را فراخواند و تمام آنها بی کم و کاست آمدند.

و در حضور حضرتش از خوراک گوشت و شیری که فراهم فرموده بود، خوردند و نوشیدند.

و او همه آنها را با کاسه‌ای که صاعی گوشت و حبوبات داشت، سیر فرمود و گفت: ای خویشاوندان براستی که خدا مرا برسالت به سوی شما فرستاده است. پس دعوت خدا را پذیرا شوید و او را بیاد داشته باشید.

اینک کدام یک از شما گفتار مرا می‌پذیرد و مرا به نبوت و رسالت، باور دارد.

آن فریبکار (ابولهب) اظهار بیزاری کرد و گفت مرگ بر تو، که ما را به دست برداشتن از آئین خویش می‌خوانی. سپس همه برخاستند و زود رفتند و تنها علی که از همه آنان جوان‌تر و خوش‌نام‌تر بود گفت:

من بخدا ایمان آوردم و به خیری رسیدم که جن و انس نرسیده‌اند و نیز ایمان دارم که گفتار تو بر حق است و آنان که سخن تورا نپذیرفتند خائب و خاسرند.

آری علی پیش از همه کامیاب شد و خدا او را گرمی داشت و این علی است که در مسابقه، بر همگان پیشی گیرنده و برنده است. و این ایات نیز از قصیده دیگری است که تمام آن رانیاftم:

علی است آنکه، یکبار در روز وحی، آفتاب غروب کرده، برایش برگشت.

و بار دیگر، خورشید بابل که می‌رفت در افق فرو افتد و غروب کند، برایش بر آمد.

و در آن روز که به پیغمبر وحی آمد که خویشاوندان نزدیکت را انداز

[صفحه ۱۴۲]

کن و او به چهل تن پیر و جوانی که فراهم آمده بودند، فرمود: من رسول خدا به سوی شما می‌ومیم و می‌دانید که دروغگو نیستم و از پیش‌گاه پروردگار توانا، بهترین عطاها و بخششها را برای شما به همراه دارم.

پس کدام یک از شما گفتار مرا پذیرا می‌شوید، و آنها سخن پیغمبر را نپذیرفتند و بار دیگر فرمود:

آیا کسی این گوینده را اجابت نمی کند، علی به این کامیابی رسید، و با ایمان آوردن به پیغمبر بر همگان سروری یافت و این از عادات علی بدور نبود.

[صفحه ۱۴۳]

حدیث سر آغاز دعوت در سنت و تاریخ و ادب

اشاره

این حدیث را گروه بسیاری از پیشوایان و حافظان حدیث از دو فرقه شیعه و سنی، در صحاح و مسانید خود آورده اند و عده فراوان دیگری که سخن و اندیشه آنان قابل وجه است، بی آنکه به اسناد این سدیت غمزه زنند یا در متن آن توفقی کنند، با فروتنی پذیرای آن گردیده اند. و همه مورخان اسلامی با دیده قبول به آن نگریسته و به ارسال مسلم آن در صفحات تاریخ آورده اند. به صورت منظوم نیز به رشته شعر و نظم کشیده شده است و بزودی در شعر ناشی صغیر (م ۳۶۵) و دیگران ملاحظه خواهید نمود. و اینک لفظ حدیث:

"طبری" در صفحه ۲۱۶ جلد ۲ تاریخش از ابن حمید روایت کرده است که گفت: سلمه، برای ما حدیث کرد و گفت:

محمد بن اسحاق از عبد الغفار بن قاسم از منهال بن عمرو، از عبد الله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب، از عبد الله بن عباس و او از علی بن ابی طالب برای من حدیث کرد و گفت: علی فرمود چون آیه و اندر عشیرتک الاقربین بر پیغمبر خدا (ص) نازل گردید، رسول خدا (ص) مرا فرا خواند و فرمود: ای علی همانا خداوند مرا به ترساندن خویشاوندان نزدیک خویش فرمان داده است و من از این کار نگران بودم چه می دانستم که هرگاه چنین پیشنهادی به آنها بکنم، ناراحتی می بینم پس خاموش نشستم تا جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد اگر آنچه ماموری، نکنی. پروردگارت عذابت خواهد کرد. پس ای علی باندازه صاعی خوراک تهیه کن و پای گوسفندی در آن بنه و قدحی از

[صفحه ۱۴۴]

شیر برای مالبریز کن و سپس فرزندان عبد المطلب را گرد آور تا با آنان گفتگو کنم و آنچه مامور به ایشان برسانم، من فرمان پیغمبر را بجا آوردم و آنها را فراخواندم در آن روز چهل تن - یکی بیشتر یا کمتر - فراهم آمدند که در میانشان عموهای پیغمبر: ابو طالب و حمزه و عباس و ابو لهب نیز بودند.

چون جمع شدند پیغمبر فرمود: خوراکی را که ساخته بودم، بیاورم چون آوردم و بر زمین نهادم رسول خدا قطعه ای گوشت از آن تناول فرمود و آن را بدنجان خویش پاره کرد و سپس در اطراف قدح انداخت و گفت: بخورید، بسم الله. و آن گروه چنان خوردند که دیگری به خوراکی نیاز نداشتند و من جز جای دست آنان را نمی دیدم، و سوگند به خدائی که جان علی در دست اوست آن خوراک بقدری کم بود، که اگر یکی از آنان می خورد، چیزی برای دیگران نمی ماند. سپس پیغمبر فرمود: آنها را نوشیدنی بده، قدح شیری آوردم و همگان نوشیدند تا سیر شدند و بخدا قسم آن شیر بقدری کم بود که اگر یکی از آنان می آشامید. باز برای دیگر نمی ماند پس چون رسول خدا (ص) خواست، با آنها گفتگو کند: ابو لهب شروع به سخن کرد و گفت:

صاحبان به جادو کردن پيشی گرفت، آنها پراکنده شدند و رسول با آنها سخن نگفت. فردای آن روز نیز پیغمبر (ص) فرمود: یا علی این مرد (= ابو لهب) به گفتاری که شنیدی بر من سبقت جست و آن گروه پیش از آنکه من به گفتگو پردازم، پراکنده شدند. دو باره برای ما خوراکی مانند طعام قبلی فراهم کن و آنها را پیشگاه ما حاضر آور.

علی فرمود: چنین کردم و آنها را جمع آوردم پس پیغمبر خوراک خواست و من به نزد آنها بردم و پیغمبر آن چه دیروز کرده بود، آن روز نیز انجام داد. و آنها خوراک را خوردند چنانکه به چیز دیگری احتیاج پیدا نکردند. سپس فرمود: سیر ایشان کن، من آن جام شیر را آوردم و آشامیدند تا سیر آب شدند، سپس

[صفحه ۱۴۵]

پیغمبر خدا (ص) به گفتگو پرداخت و گفت: ای فرزندان عبدالمطلب همانا من جوانی را در عرب نمی شناسم که برای خاندان خویش برتر از آن چه برای شما آورده ام، آورده باشد.

من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام و خدای تعالی امر کرده است که شما را به سوی او بخوانم، پس کدامتان مرا بر این کار یاری می کند تا برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد.

علی فرمود: آنان از قبول سخن پیغمبر خود داری کردند و من با آنکه از آنها کمسال تر بودم و حتی در میان کمسالان کسی چشمش از چشمان من پر آب تر و شکمش بر آمده تر و ساقهایش نازکتر نبود، گفتم: ای پیغمبر خدا من وزیر تو در این کارم. و این گردنم را گرفت و فرمود: این برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است سخنش را بشنوید و او را اطاعت کنید.

قوم خنده کنان برخاستند و به ابی طالب گفتند:

محمد ترا امر می کند که سخن فرزندت را بشنوی و از او اطاعت کنی. این حدیث را به همین لفظ. متکلم معتزلی بغدادی "، ابو جعفر اسکافی " متوفی به سال ۲۴۰ ه در کتاب "نقض العثمانيه" خود آورده و گفته است: این حدیث در خبر صحیح آمده است. "فقیه برهان الدین" نیز در کتاب "انباء نجباء الاءناء" صفحه ۴۸ - ۴۶ روایت کرده و "ابن اثیر" در "الکامل" جلد ۲ صفحه ۲۴ و "ابو الفدا عماد الدین الدمشقی" در تاریخ خود جلد ۱ صفحه ۱۱۶ و "شهاب الدین خفاجی" در "شرح شفای قاضی عیاض" جلد ۳ صفحه ۳۷ آورده و آخر آن را انداخته و گفته است این حدیث در "دلایل" بیهقی و غیر آن به سند صحیح یاد گردیده است.

و "خازن" علاء الدین بغدادی در صفحه ۳۹۰ تفسیرش و حافظ "سیوطی" در "جمع الجوامع" خود، به طوری که در جلد ۶ صفحه ۳۹۲ ترتیب آن به نقل از

[صفحه ۱۴۶]

طبری و در صفحه ۳۹۷ به نقل از حافظان ششگانه "ابی اسحاق" و "ابن جریر" و "ابن ابی حاتم" و "ابن مردویه" و "ابی نعیم" و "بیهقی". و این ابی الحدید در صفحه ۲۵۴ جلد ۳ تاریخ تمدن اسلامی "و استاد محمد حسین هیکل در صفحه ۲۵۴" حیاة محمد " چاپ اول این حدیث را آورده اند.

همه رجال این حدیث، ثقة اند، مگر "ابو مریم عبد الغفار بن قاسم" که اهل سنت وی را به جهت تشیعی، تضعیف کرده اند، لیکن ابن عقده او را ثنا گفته و به طوری که در صفحه ۴۳ جلد چهارم "لسان المیزان" آمده، در ستایش و مدح او مبالغه کرده

است، حافظان یاد شده بالانیز، احادیث را به ابی مریم اسناد داده و از او روایت کرده اند، و اینان اساتید حدیث و پیشوایان اثر و مراجع جرح و تعدیل و رفض و احتجاج اند و هیچ کدام، این حدیث را از این جهت که ابی مریم در اسناد آن جائی دارد، متهم، به ضعف و غمز نکرده اند و همگان در دلائل نبوت و خصائص پیغمبر به آن استدلال نموده اند.

و ابو جعفر اسکافی و شهاب الدین خفاجی نیز، همانطور که شنیدی، آنرا صحیح دانسته اند. و سیوطی در جمع الجوامع خویش بطوری که در صفحه ۳۹۶ جلد ۶ ترتیب آن آمده تصحیح این حدیث را از ابن جریر طبری آورده علاوه بر این حدیث با سند دیگری که همه رجال آن ثقه اند و خواهد آمد، نیز وارد شده و احمد در صفحه ۱۱ جلد ۱ مسند خویش آنرا بسند رجالش که شریک و اعمش و منهال و عباد و همه بی گفتگو از رجال صحاح اند، آورده است.

و از ابن تیمیه جای تعجب نیست، که به ساختگی بودن این حدیث حکم کرده باشد، چه وی مردی متعصب و کینه توز است و از عادات وی، انکار مسلمات ورد ضروریات است و زور گوئیها او معروف می باشد. و محققان بخوبی آگاهند که مدار نادرستی حدیث در نزد وی، این است که آن حدیث متضمن فضائل خاندان پاک نهاد پیغمبر باشد.

[صفحه ۱۴۷]

صورت های هفت گانه حدیث

پیغمبر خدا (ص) فرزندان عبد المطلب را فراهم آورد، یا فرا خواند - و در میان آنان خاندانی بودند که یک گوسفند می خوردند و یک پا تیل شیرمی نوشیدند، پس برای آنان خوراکی به اندازه مدی تهیه دید و آنها خوردند تا سیر شدند علی گفت: طعام آن چنان زیاد آمد که گوی دستی به آن نرسیده بود سپس شیر خواست و آنان نوشیدند تا سیر شدند و آنقدر بجا ماند که گوئی کسی دستی به آن نزده یا نوشیده بود، سپس فرمود: ای بنی مطلب من برانگیخته شده ام بسوی شما خصوصا و بسوی مردم عموما و در این امر آنچه باید دیده باشید، دیده اید. اینک کدام یک از شما با من بیعت می کند تا برادر و همدم و وارث من باشد، پس هیچ کسی بر نخاست و من که کوچکتر از همه بودم، برخاستم فرمود بنشین سپس سخنش را سه بار باز گو کرد و هر سه بار من برخاستم و فرمود بنشین سپس سخنش را سه بار باز گو کرد و هر سه بار من برخاستم فرمود بنشین تا بار سوم که دستش را بر دستم زد (و بیعت انجام گرفت).

امام احمد در صفحه ۱۵۹ جلد ۱ " مسندش، " این حدیث را از عفان بن مسلم (ثقه ای که گزارش زندگیش در صفحه ۱۸۶ جلد ۱ این کتاب آمده) و او از ابی عوانه (ثقه ای که ترجمه اش در صفحه ۷۸ جلد ۱ آمده) از عثمان بن مغیره (ثقه) از ابی صادق (مسلم کوفی ثقه) از ربیع بن ناجذ (تابعی کوفه ثقه) از علی امیر المومنین (ع) آورده است.

طبری نیز در صفحه ۲۱۷ جلد ۱ " تاریخش، " این حدیث را با همین سند و متن یاد کرده است حافظ نسائی در صفحه ۱۸ خصائص، و صدر حفاظ، گنجی شافعی در صفحه ۸۹ " کفایه " و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۵۵ جلد ۳ " شرح نهج البلاغه " و حافظ سیوطی در " جمع الجوامع " بطوری که در صفحه ۴۰۸ جلد ۶ ترتیب آن آمده است، حدیث را آورده اند.

صورت سوم نقل این حدیث:

از امیر مومنان است که فرمود: چون این آیه: و انذر عشیرتک الاقربین. نازل شد پیغمبر بنی مطلب را فرا خواند و خوراک کمی برای آنان فراهم کرد و فرمود:

[صفحه ۱۴۸]

به نام خدا از اطراف ظرف طعام بخورید، که برکت از زیر آن نازل میشود، و دست خود را پیش از دیگران بر آن نهاد، دیگران نیز خوردند تا سیر شدند سپس قدحی شیر خواست و نخست خود آشامید سپس به آنها نوشاند، و نوشیدند تا سیراب شدند، ابو لهب گفت: پیشتر شما را جادو کرد، پیغمبر فرمود: ای بنی مطلب من برای شما آئینی آورده‌ام که مانند آن را کسی دیگری هرگز نیاورده است، اینک شما را به گواهی دادن بر اینکه خدائی جز خدای یگانه نیست دعوت می‌کنم و به سوی این چنین خدائی و کتابش فرا می‌خوانم.

آنها از این سخنان نگران و پراکنده شدند، پیغمبر بار دیگر آنها را فرا خواند و ابو لهب مثل بار اول بیهوده گوئی کرد، و آنها نیز کار دیروز را تکرار کردند و پیغمبر در حالیکه دستش را دراز کرده بود، فرمود: کیست که با من بیعت کند، تا برادر و همراه من و سر پرست شما پس از من باشد. من (علی ع) دست خویش را پیش بردم و گفتم: با تو بیعت می‌کنم و در آن روز من با شکمی کلان کوچکتر از همه حاضران بودم و پیغمبر، آن چنان که فرموده بود با من بیعت کرد. (و نیز از علی است که فرمود: خوراک را من درست کرده بودم).

حافظ ابن مردویه باسناد خود این حدیث را آورده و بنا بر آنچه در صفحه ۱۰۴ جلد ۶ الکنز آمده، سیوطی، این حدیث را، در (جمع الجوامع) از او نقل کرده است.

صورت چهارم

بعد از ذکر آغاز حدیث چنین آمده است که: پس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: ای بنی مطلب خدا مرا بسوی تمام مردم عموماً و بسوی شما خصوصاً برانگیخت و فرمود:

و انذر عشیرتک الاقرین.

و من شما را به دو کلمه ای که بر زبان آوردن آن آسان، ولی در میزان سنگین و گران است، دعوت می‌کنم. و آن شهادت به لا اله الا الله است و اینکه من رسول

[صفحه ۱۴۹]

خدایم. هر کس مرا به این کار پذیرا شود و همکاری کند، برادر و زیر و وصی و وارث و خلیفه پس از من خواهد بود، و هیچ کسی به پیغمبر جواب نداد.

پس علی برخاست و گفت: ای رسول خدا من (آماده‌ام)، پیغمبر فرمود بنشین، سپس سخنش را برای بار دوم از سر گرفت و همگان خاموش ماندند و علی برخاست و گفت ای رسول خدا من (آماده‌ام) و پیغمبر فرمود بنشین، بار سوم نیز سخنش را تکرار کرد و کسی پاسخ نداد، باز علی برخاست و گفت: من بیعت می‌کنم، پیغمبر فرمود: بنشین که تو برادر و وزیر و وصی و وارث و خلیفه من پس از من خواهی بود.

حافظ ابن ابی حاتم و حافظ بغوی، این حدیث را آورده اند. و ابن تیمیه در صفحه ۸۰ ج ۴ "منهاج السنه" از قول آنان به نقل این حدیث پرداخته، و حلبی نیز در صفحه ۳۰۱ جلد ۱ سیره اش از ابن تیمیه بازگو نموده است.

صورت پنجم

در صفحه ۹۵ (این کتاب) روایتی را که تابعی بزرگ، ابو صادق هلالی در کتاب خود، درباره گفتگوی قیس و معاویه آورده بود

گذشت، در آنجا از قول قیس آمده است که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم تمام بنی مطلب را که چهل تن، و ابو طالب و ابو لهب نیز در میان آنها بودند، جمع آورد و چون پیغمبر دعوتشان کرد، علی حضرتش را یاری می نمود و خود پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم در پناه عمش ابی طالب بود، پس فرمود: کدام یک از شما آماده است که برادر و همکار و جانشین و نماینده من در امتم و سر پرست تمام مومنان، پس از من باشد؟

همه حاضران سکوت کردند تا پیغمبر، سخنانش را سه بار، باز گو کرد، علی گفت: ای رسول خدا درود خدا بر تو باد، من حاضرم، پیغمبر سر علی را بدامان نهاد و در دهان او دمید و گفت:

اللهم املا جوفه علما و فهما و حکما

[صفحه ۱۵۰]

سپس به ابی طالب فرمود: ای ابا طالب اینک سخن فرزندت را بشنو و از او اطاعت کن که خداوند نسبت او را به پیغمبرش بمانند نسبت هارون به موسی قرار داد.

صورت ششم

ابو اسحاق ثعلبی (م ۴۲۷ ر ۳۷) که شرح حالش در صفحه ۱۰۹ جلد ۱ گذشت در تفسیر "الکشف و البیان" از حسین بن محمد بن حسین، نقل کرده است، که گفت موسی بن محمد برای ما حدیث کرد و گفت حسن بن علی بن شعیب عمری حدیث کرد و گفت: عباد بن یعقوب برای ما حدیث کرد و گفت: علی بن هاشم از قول صباح بن یحیی مزنی از قول زکریا بن میسره از قول ابن اسحاق از براء بن عازب، برای ما حدیث کرد و گفت:

چون آیه و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد، رسول خدا فرزندان عبدالمطلب را که در آن روز چهل تن و خوراکشان گوشت و شیر بود، جمع کرد و به علی امر فرمود ران گوسفندی را ببرد. آنگاه خود، آغاز به خوردن کرد و به دیگران نیز فرمود بنام خدا پیش آئید، آن گروه ده نفر ده نفر جلو آمدند و غذا می خوردند. تا سیر می شدند. سپس دستور داد قدحی بزرگ از شیر آوردند. خود جرعه ای نوشید سپس فرمود، آن را بنام خدا بنوشید و همگان نوشیدند تا سیر اب شدند، ابو لهب لب گشود و گفت که این است خوراکی که این مرد، شما را با آن جادو کرد، پیغمبر در آن روز ساکت ماند و سخنی نگفت.

فردا نیز آنها را چون روز قبل دعوت کرد و طعام و شیر داد سپس آنها را انداز کرد و فرمود: ای بنی مطلب همانا من از جانب خداوند عزوجل نذیر و بشیر شمایم. پس اسلام آورید و مرا اطاعت کنید تا هدایت شوید. سپس فرمود: کیست که با من برداری و همکاری کند و ولی وصی من پس از من باشد و نماینده من در خاندانم باشد که وام مرا بپردازد؟ همه آنها خاموش ماندند. پیغمبر سه بار سخنش را از سر گرفت و در هر سه بار

[صفحه ۱۵۱]

همه ساکت بودند و تنها علی می گفت: (من آماده ام) بار سوم فرمود: آری تو ای علی (چنین خواهی بود). آن گروه برخاستند و به ابی طالب گفتند، از فرزندت اطاعت کن که بر تو فرماندهی یافت.

این حدیث را با همین سند و متن، صدر الحفاظ گنجی شافعی در صفحه ۸۹ کفایه آورده و جمال الدین زرندی نیز در "نظم درر السمطین" آن را یاد کرده است.

صورت هفتم

ابو اسحاق ثعلبی در "الكشف و البیان" این حدیث را از ابی رافع آورده و در آن جا است که پس پیغمبر فرمود: همانا خداوند تعالی مرا امر فرموده است که خویشاوندان نزدیک خویش را بترسانم و شما خویشاوندان و افراد و خاندان منید برآستی که خداوند پیغمبری را بر نیانگیخت مگر آنکه برای او برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفه ای در خاندانش قرار داد. اینک کدام یک از شما بر می خیزد و با من بیعت می کند، تا برادر و همکار و وصی من، و نسبت او با من بمانند هارون و موسی باشد - جز آنکه پیغمبری پس از من نخواهد بود. آن گروه ساکت ماندند.

پیغمبر فرمود.

یا یکی از شما برخیزد یا این منصب در میان غیر شما و موجب پشیمانی شما خواهد بود. سپس سه بار سخن را تکرار کرد و علی برخاست و با او بیعت کرد و پذیرای دعوت او شد، پس پیغمبر فرمود بمن نزدیک شو، نزدیک رفت پیغمبر دهانش را گشود و از آب دهان خود دردهان علی انداخت و در میان سینه و پستان های علی دمید:

ابو لهب گفت: چه بد چیزی به پسر عمت دادی: او دعوت را پذیرفت، و تو دهان و رویش را به آب دهان پر کردی؟ پیغمبر (ص) فرمود جان او را از حکمت و علم پر کردم.

[صفحه ۱۵۲]

م- و در صفحه ۹ کتاب (الشهید الخالد الحسین بن علی) تالیف استاد حسن احمدلطفی است که: بنابر آنچه گروه بسیاری روایت کرده اند، چون پیغمبر اعمام و خویشانش را جمع آورد تا آنان را انداز کند، فرمود: پس کدام یک از شما مرا در این کار یاری می کند تا برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟ هیچ یک نپذیرفتند مگر علی که کوچکتر از همه آنها بود، پس گفت: ای پیغمبر خدا من یاور تو در این کار خواهم بود پیغمبر (ص) دست بر دوش علی نهاد و فرمود: این برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است. سخنش را بشنوید و از او اطاعت کنید.

م- و در صفحه ۵۰ "کتاب محمد" تالیف توفیق حکیم است که پیغمبر فرمود: من در عرب کسی را نمی شناسم که برتر از آنچه من برای شما آورده ام، برای قومش آورده باشد: من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام و پروردگارم مرا ماموریت داده است که شما را بسوی او دعوت کنم، پس کدامتان مرا در این کار یاری میدهد که برادر و وصی و خلیفه من در میان شما بشود. قریش: هیچ کس. هیچ کس.

اعرابی: آری هیچ کسی حتی سگ قبیله هم ترا در این کار یاور نخواهد بود.
علی: ای رسول خدا من یاور توام. و با کسی که به جنگ تو برخیزد می جنگم

سخن و شعر انطاکی درباره حدیث

روزنامه نویس توانا عبدالمسیح انطاکی مصری در صفحه ۷۶ تعلیقه اش بر قصیده مبارکی که درباره علی (ع) سروده است، این حدیث را آورده و عبارت آن این چنین است که پیغمبر فرمود:

هر کس در این کار بمن پاسخ مثبت دهد و در پایان بردن آن با من همکاری کند برادر و وزیر و خلیفه من پس از من خواهد بود، هیچ کسی از بنی مطلب جز علی که

[صفحه ۱۵۳]

جوانتر از همه آنها بود پاسخ نداد، علی گفت: ای رسول خدا من حاضر ممصطفی فرمود: بنشین، سپس گفتارش را برای بار دوم تکرار کرد. همه خاموش ماندند و علی پاسخ داد، من آماده ام ای پیغمبر خدا مصطفی فرمود: بنشین، برای بار سوم سخنش را از سر گرفت و در بنی مطلب کسی جز علی جواب نداد که گفت: من هستم ای رسول خدا در این هنگام مصطفی (ص) فرمود: بنشین، برای بار سوم سخنش را از سر گرفت و در بنی مطلب کسی جز علی جواب نداد که گفت: من هستم ای رسول خدا در این هنگام مصطفی (ص) فرمود: بنشین که تو برادر و وزیر و وصی و وارث و خلیفه من پس از من خواهی بود، عبدالمسیح این حدیث را در قصیده مذکور خود چنین بنظم کشیده است.

محمد (که درود خداوند بر او باد)، در هر کس نشان خیری می دید، پنهانی و از بیم شر، وی را به بعثت پر درخشش خویش که برای هدایت همه مردم از عرب و عجم بود، دعوت می فرمود.

سه سال بدین منوال گذشت و گروهی از قریش بوی گرایش یافتند و هدایت شدند سپس جبرئیل فرود آمد و وی را مامور کرد که دعوت باسلام را آشکار فرماید و چنین گفت: فرمان خدا را آشکار کن که تو برای دعوت مردم بسوی خدا و هدایت آنان مبعوث شده ای، اینک خویشان نزدیک را به دین درخشان انذار کن و معانی بلند این آئین را بر آنان اظهار فرما، و غیر از علی یآوری نیافت که او را در آئینی که از اظهار آن بیم داشت، مدد دهد، پس وی را فرا خواند و او را به مقصودی که به فرمان خداوند، خواستار آن بود، آگاه کرد. و فرمود، هم اکنون، خوراکی که باید به خوبی و رنگینی پخته شود، برای ما فراهم آر.

ران گوسفندی را در دیگ خوراک انداز و بپز و کاسه هائی را از شیر پاک لبالب ساز و هاشمیان را از جانب من دعوت کن، تا با آنها در باره فرمان پروردگارم که آفرید گار من و ایشان است سخن گویم.

علی بفرمان مصطفی برخاست و بنی هاشم را به مهمانی دعوت فرمود، و زهی دعوت کننده، همه بنی هاشم و خویشان پیغمبر آمدند و کسی نماند که دعوت را نپذیرفته

[صفحه ۱۵۴]

باشد این دعوت شدگان، چهل تن بودند و همه از رجال عرب بشمار می آمدند اینها خاندان طه و بستگان نزدیک پیغمبر بودند که اسلام به ایشان امید داشت چون بخدمت آمدند، پیغمبر با پاکدلی خوش آمد و تهنیت گفت. آنگاه که در جای خویش آرامیدند و سفره ای اشته انگیز گسترده شد آنها به خوردن پرداختند و پیغمبر به خدمت برخاست تا خوراک گوارایشان باشد غذاها را خوردند و شیرها را نوشیدند، و خداوند کفایت کننده بود چه خوراک، آنچه آن که بود، باقی ماند و به خدا سوگند، آن طعام باندازه ای کم بود که گرسنه ای را سیر نمی کرد.

این معجزه مصطفی بود و این سخن از علی است، ما از قول او باز گو می کنیم. سپس پیغمبر به یاد آوری و پرده برداری از اسرار بعثت خود پرداخت و ابی لهب بی درنگ سخن پیمبرد را قطع کرد و حق را سخت به گمراهی آمیخت و گفت: ای مردم، طه با این خوراک شما را جادو کرد. هان از گمراهی و سرگردانی بپرهیزید. برخیزید و محمد را رها کنید تا او دیگران را با دعوت خود بفریبد و آنها را دریابد.

پیغمبر یکبار دیگر آنها را دعوت کرد، و حیدر کرار کار گزار و سرپرست پذیرائی بود و آنان دو باره بر خوان طعامی که محمد پخته بود، گرد آمدند.

پس پیغمبر فرمود: پیش از این هیچ کس برای مردم خود، این همه نیکی را که من برای شما آورده ام نیاورده است، چون به پناهگاههای درخشان این آئین رو آرید، خیر دنیا و آخرت شما تامین میشود اینک آنکه از میان شما با من همکاری کند برادر و جانشین من و باغبان بوستان دین خواهد بود.

افسوس پاسخگوئی که با خرسندی به او روی آورد و به این نعمت خشنود باشد نیافت و هر چه بر بیان خود در مورد این بعثت شکوفا افزود بر تکذیب و نادانی آنان نیز افزوده میشد، در این هنگام ابو لهب فریاد کرد: وای بر تو، آری هیچ کسی برای قوم خود آنچه تو آوردی نیاورده است.

دستش بریده باد که نادانی و کفر، وی را در درکات دوزخ سر نگون و نابود

[صفحه ۱۵۵]

کرد و مصطفی سخنانش را آشکار تکرار می کرد و بر ترساندن و هشیار کردن آنها می افزود. اما افسوس که غیر از دل‌های سخت اندرز ناپذیر، و جان‌هایی رو گردان از کتاب خدا، که کفر و شرک کورشان کرده بود چیزی ندید همگان از فیض رحمت او روی گرداندند و با همه برکتی که در آن بود، از پذیرفتن خود داری کردند. مگر علی که فریاد زد که من پاسخ گوی توام، ای رهبر گمشدگان جهان و پیغمبر سه بار علی را بنشستن فرمان داد و دعوت خود را بامید اجابت بر آنان عرضه فرمود تا اینکه از هاشمیان و پذیرفته شدن دعوت از جانب آنان ناامید و رنجور شد و روی به علی آورد و او را در میان جمع بلند کرد و در حالیکه دست بر گردن او نهاده بود، فرمود، بخدا سوگند. این یاور دعوت من است. و اطاعت و فرمانبرداری از او، پس من بر شما واجب است. و وای بر نافرمانان وی. آنها پراکنده شدند، و همین مسخره کردند، آنها را به تاریکترین وادی گمراهی کشاند. چه آنها بی ابی طالب گفتند: تو نیز از فرمانهای پسر طاعت کن.

اما علی، از آغاز، این چنین به ندای نبوت مصطفی پاسخ مثبت داد و تا آخر بر اثر پیغمبر رفت. و او را از آن روز که اساس دعوت می نهاد تا روزی که به آن سامان داد همراهی کرد.

[صفحه ۱۵۶]

سخن اسکافی در پیرامون این حدیث در کتاب النقض علی العثمانيه

اسکافی پس از آنکه حدیث را با عبارتی که در صفحه ۱۴۵ مذکور افتاد، یاد کرده است، گوید که آیا بچه بی تمیز و نوجوان بی خرد را به ساختن خوراک و دعوت کردن از مردم، می گمارند؟ و آیا کودک پنج یا هفت ساله را امین سر نبوت، من شمارند؟ و آیا غیر خردمند و عاقل را در گروه شیوخ و میان سالان دعوت می کنند و آیا رسول خدا دستش را در دست کسی غیر از آنکس که شایسته اخوت و وصیت و خلافت است و بحد تکلیف رسیده و می تواند بار ولایت الهی را ببرد، و کینه توزی های دشمن را تحمل کند، می نهد؟ و با او چنان پیمان‌هایی می بندد؟

اگر علی کودک بود، چرا با دیگر کودکان در نیامیخت و به آنها نیوست و پس از اسلام آوردنش، کسی او رامشغول بازی با همسالانش ندید؟ حال آنکه او در طبقه مانند و در معرفت همپایه آنان بود. چرا علی ساعتی از ساعات عمرش را با این بچه ها

نگذراند تا بگویند؟ هوسی داشت و مهری از دنیا بر دلش نشست و جوانی و تازه سالی او را به بازینشستن با کودکان، و یافتن حالت آنان، واداشت.

بجای همه اینها، ما از علی جز این ندیده ایم که در اسلامش رهسپر و در کارش مصمم بود. گفتارش را با کار محقق فرمود، و اسلامش را با پاکدامنی و وارستگی مصدق ساخت، و از میان آنانی که در محضر پیغمبر جمع آمده بودند، تنها او به رسول خدا پیوست.

پس او امین و انیس دنیا و آخرت پیغمبر بود. او بر شهوت خود غالب و بر دل بستگی های دنیا، بامید کامیابی و پاداش نیک اخروی، مسلط شد. خود او در سخن و خطبه اش بدایت حال و سر آغاز اسلام آوردنش را یاد کرده و فرموده است که:

[صفحه ۱۵۷]

چون رسول خدا (ص) آن درخت را فرا خواند، درخت از زمین کنده شد و روی به پیمبر آورد، قریش گفتند: جادوگری چابک است و علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا من اول ایمان آورنده بتوام، بخدا و پیغمبرش ایمان آوردم و ترا در معجزه ای که کردی، تصدیق دارم و گواهی میدهم که درخت به فرمان خداوند و برای تصدیق نبوت و برهان دعوت تو، آنچه باید بکند کرد. پس، آیا هرگز ایمانی درست تر، و پیمانی استوار تر و پایدار تر از این خواهد بود؟ لیکن افسوس که عثمانیان کینه تو زند و سر سختی و سختگیری و روی گردانی جاحظ را هیچ چاره ای نیست.

جنایاتی که بر این حدیث رفته است

یکی از آنها، جنایاتی است که طبری در صفحه ۷۹ جلد ۱۹ تفسیرش مرتکب شده است. وی در کتاب تاریخش، پس از آنکه حدیث را، آنچنانکه شنیدی روایت کرده است، در تفسیر خویش امانت گفتار را از یاد برده و تمام حدیث را از جهت متن و سند یاد کرده، اما آن قسمت از سخن پیغمبر را که در فضیلت علی و پذیرنده دعوت بوده، با جمال گذرانده و گفته است پیغمبر فرمود: کدام یک از شما در این کار با من همکاری می کند تا برادر من و چنین و چنان باشد؟ و درباره جمله آخر پیغمبر نیز گفته است که فرمود: براستی که این (علی) برادر من و چنین و چنان است.

در این تقلب در حدیث، ابن کثیر شامی نیز در صفحه ۴۰ جلد ۳ "البدایه و النهایه" و صفحه ۳۵۱ جلد ۳ "تفسیرش" از طبری تبعیت کرده و با آنکه در نوشتن تاریخ خود، تاریخ طبری را در اختیار داشته و تنها ماخذ او هم بوده، و در تاریخ طبری این حدیث به تفصیل آمده است، لیکن چون به ذکر پرداخته بر او گران آمده است که جمله آخر آن را هم یاد کند، زیرا دوست نمی داشته است که اثبات نص و صایت و خلافت امیر مومنان کند و دلالت و اشارت بان و صایت و خلافت را باز نماید.

آیا مقصود طبری که در کتاب تاریخش حدیث را نا آگاهانه تمام و درست

[صفحه ۱۵۸]

آورده، ولی در تفسیرش به تحریف کلمات آن پرداخته است همین بوده است؟ این را می نمی دانم، اما خود طبری می داند. و می پندارم که ای خواننده تو نیز بخوبی می دانی.

دیگر از این جنایات، بی شرمی رسوا کننده ای است که محمد حسین هیکل بیار آورده و آن چنانچه اشارت رفت در صفحه ۱۰۴

چاپ اول کتاب "حیاه محمد" حدیث را به این عبارت آورده است که:

به پیغمبر وحی آمد که اندر عشیرتک الاقرین": خویشاوندان نزدیکت را بترسان و در برابر مومنان که از تو پیروی می کنند فروتن باش، و بگو من آشکارا ترساننده ام". پس ماموریت خود را هویدا کن و از مشرکان دوری گزین.
و پیغمبر خویشاوندان را در خانه خود به مهمانی خواند و خواست با آنان به سخن پردازد و به خدا دعوت کند که عمش "ابولهب" سخنش را قطع کرد و مردم را به برخاستن برانگیخت.

محمد در فردای آن روز برای بار دوم آنها را دعوت کرد و چون غذا خوردند فرمود: کسی را در عرب نمی شناسم که بهتر از آنچه من از خیر دنیا و آخرت برای شما آورده ام برای قوم خویش آورده باشد. و خداوند مرا امر فرموده است که شما را بسوی او بخوانم. پس کدامتان در این کار با من همکاری می کند تا برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد. آنها روی از پیغمبر گرداندند و خواستند بروند که علی که جوان بالغ نشده ای بود، برخاست و گفت: ای رسول خدا من یاور تو خواهم بود و با هر کس که به نبرد تو برخیزد، خواهم جنگید - بنی هاشم خندیدند و برخی قهقهه زدند و نگاهشان از سوی ابی طالب به جانب فرزندش گرائید و مسخره کنان برگشتند.

وی اولاً دنباله گفتار پیغمبر را که به علی فرمود": تو برادر و وصی و وارث منی" انداخته، و ثانیاً این عبارت را به علی نسبت داده است که فرمود: من یاور توام

[صفحه ۱۵۹]

و با هر کس که با تو بجنگد، نبرد می کنم، ای کاش "هیكل" ما را به ماخذ این نسبت که کدام محدث یا مورخ پیشین آورده است، رهنمائی می کرد و نیز به نظرش خوش آیند آمده است که در تشکیل آن انجمن، نسبت خنده و قهقهه به بنی هاشم دهد، حال آنکه ما ماخذ قابل توجهی برای این تفصیل نیافتیم. و چون "هیكل" کسی را نمی دیده که بر گفتار او خرده گیرد و به حساب نسبت ها و تصرفاتش برسد، عباراتی را که مربوط به امیر مومنان علیه السلام بوده در صفحه ۱۳۹ چاپ دوم کتابش که در سال ۱۳۴۵ طبع گردیده، انداخته است. و شاید رمز آن، توجهی بوده که هیكل پس از نشر کتاب خود به مقصود ابن کثیر و امثال او پیدا کرده و یاسر و صدای بسیاری بوده که در پیرامون این گفتار از جانب دشمنان عترت طاهره بپاخته، و امواج نکوهش و سرزنش به هیكل روی آورده و او را به حذف و تحریف سخن خود مجبور کرده است یا آنکه آئین مرسوم برخی از چاپخانه ها این است که در کتاب، دستکاری کنند و نویسنده نیز از آنجهت که با آنها همفکر و یا در دفاع از اثر خود ناتوان است، چشم پوشی می کند.

در هر حال خدا زنده دارد خردهای بیدار، و امانت موصوف، و ولایت و حقی را که متاسفانه ضایع ماند.

تاسفم بر ساده دلان امت اسلامی و توجه آنها به اینگونه کتابهایی است که از یاوه سرائی و بیهوده گوئیهای گمراه کننده ای که با آب و تاب روی می آورد و امت را نا آگاهانه می برد سرشار است. پس از آن، افسوس من بر مصر و دانشمندان تیز هوش و کتب گرانبها و نویسندگان خوب آنهاست که براستی فدای این هواها و هوسها، فدای این فرومایگان، قربانی این سخنان کفر آمیز گمراه کننده امت، قربانی این قلمهای مزدوری شده اند که باطل را وسیله قرار داده و به آرزوهای خود در دنیا رسیده اند.

[صفحه ۱۶۰]

قل هل نبوکم بالاخرین اعمالا الذین ضل سعيهم فی الحياه الدنيا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا.
 "آیا شما را به زیانکارترین مردم آگاهی دهم؟
 اینها کسانی هستند که سعی شان در زندگانی دنیا تباه است ولی پندارند که نیکو کارند.

[صفحه ۱۶۱]

عبدی کوفی

اشاره

آیا پرسیدن نشان خانه ویران یار، درد دائم عشقت را درمان می کند؟ و یا اشکی که از جدائیش می ریزی، سوز دلت را در آن روز که فراق دوست نزدیک می شود، فرو می نشاند؟
 هیئات دوری دوستی که رفته و دیگری باز نمی گردد. عشق بر انگیزخته را پایان نمی بخشد.
 ای ساریبان چشمان اشکبار، کاروان را از آب و گیاه بی نیاز می کند، قبل از پیش آمد این جدائی دور و دراز، نمی پنداشتم که دیده ها از ابرها، بارنده تر باشند، از ما جدا شدند و با رفتن خود، چه اشکها را روان کردند و چه خردها را ربودند و چه پیوندها را گسستند.
 فریبنده یاری که من هرگز در اندیشه فریبش نبودم. چه عذر شان جوان عرب نیست. پیمان نگه دار، به دشمنان روی خوش می نماید. و محبت اندوهناک را نهان می دارد.
 محمل نشینان و یارانی که سر نیزهای افراشته، آنان را از دیدهای بیننده پنهان می داشت، دور شدند.
 و دلباخته افتاده ای را به جا گذاشتند که دزدانه تیر نگاهش را به سرا پرده محبوب انداخت ولی به هدف نشست.
 اندوه من بر محمل نشینان و بر و بالا و اندامهایی است، که از دیده ما پنهان می مانند. دلبران لاغر اندام و موی میان و گلگون لب و سپید روئی که دندان و آب دهانشان، به شراب شبانه جام و حباب های روی آن می ماند.

[صفحه ۱۶۲]

در سرا پرده ها، ماهر و یانی هستند که چون دیدار نمایند، آتش فروزان عشق را فرو نشانند.
 در دل جوشش عشقی است که شوق سردی آب دهان و سپیدی دندان یار جوشنده ترش کرده است.
 ای خفته عشق، بیدار شو، و ای بیمار مهر برخیز که دوست رفت.
 هان قسم به عصر عشقی که گردش روزگار بماتمش نشانده و دست مصائب گریبانشرا گرفته، که اگر خانه یاران موجب جدائی آنان از من شود و من به آرزوی خود نرسم از اشک چشم راه نفس را بر خود خواهم بست.
 تعجب ندارد. اگر مرا نیروئی نمانده باشد. شگفت این است که پس از رفتن آنها چگونه زنده ماندم ام.
 در بیست سالگی پیر شدم و فراق را تیری است که چون به سامان کسی زند، پیرش کند.
 کشش که از شوق من به وطن برخاسته و کوشش که از وجد و طرب مایه گرفته، آن چنان نیست که مانند اشتیاق دورا دوری باشد

که من به سر زمین نجف و شخصیت خفته در آنجا دارم.

پیراسته خاکی که پاکترین مرد جهان را، در آغوش دارد. راستی که علی ابر مرد مردان و تربیتش پر شرفترین تربیتها است. او اگر از دیده، دور و پنهان باشد هرگز از دل نهان نخواهد بود.

و بالاخره شاعر باینجا می رسد که:

ای شتر سواری که گامهای مرکب نیرومندت جامه کهنه دشت را به تقریب شاهین تیز بال را خسته می کند و بادهای سهمگین را چون شتران خسته و رنجور بیابان،

[صفحه ۱۶۳]

پشت سر می گذارد.

دروود مرا به قبری که در نجف است و بهترین انسان عجم و عرب را در بر دارد برسان، آنجا شعار خدائی تو فروتنی باشد. و وصی و الامام و داماد بهترین پیغمبر را آوازده و بگو:

ای ابا حسن گوش فراده، آنها از فرمانت سر پیچیدند و به بدترین وجهی روی از سوی تو برگرداندند.

راستی آنها را چه شد که از طریق نجاتی که تو روشنگر آن بودی، برگشتند و به مسیر نابودی فتادند؟

و ترا از امر خلافت که دست غاصب مردی قریشی زمام ناقه آن را گرفته بود، باز داشتند.

آری آن مرد، چنان زمام این ناقه را کشید که بینی آن را درید. او همان کسی است که تا دیروز از این کار استقاله داشت و راستی اگر دروغ نمیگفت چرا امروز به جد خواستار آن است؟

و تو (ای علی) با بزرگواری بر این دردمندی صبر کردی. چه شکیبائی در هنگام خشم، بهترین کار است.

بالاخره مرگ، آن مرد را آواز داد و بانگ خود را به گوش او رساند. و مرگ دعوت کننده ای است که چون کسی را فرا خواند،

پاسخ مساعد شنود. (در این هنگام) وی خلافت را به دومی بخشید و او را در ردیف خود سوار کرد، چه سوار و ردیف رسوائی!!

و این دومی، اولین کسی است که پیغمبر وی را به بیعت تو سفارش فرمود اما او خیلی زود پیمان شکنی کرد.

سومی، نیز جامه خلافت را به تن کرد و مسائل جدی، به بازی بدل شد جاهلیت چهره زشت نخستین خود را، دو باره نشان داد و

گرگان به جان بیچارگان

[صفحه ۱۶۴]

افتادند.

در رخم " آنگاه که " احمد " رهبر، بر جهاز شتران قرار گرفت آنان را از این جهالتها بازداشت.

و به مردمی که در پیرامونش گرد آمده یا در خدمتش نشسته و به سخنانش گوش می دادند و نگرانش بودند، فرمود:

ای علی برخیز که من مامور رساندن فرمان ولایت به مردم و این تبلیغ برای من سزاوارتر و بهتر است.

آری من علی را به رهبری و رهنمائی پس از خود منصوب میکنم. و علی بهترین منصب دار است.

آنها با تو بیعت کردند و دست خود را بسوی تو گشودند. لیکن در دل از تو روی گردان بودند.

ترا رها کردند، بی آنکه دست بخشش و عطایات کوتاه و یا زبان گفتارت نارسا باشد و نه اینکه به دورویی و نفاق شناخته شده

باشی.

تو قطب سنگ آسیای اسلامی، نه آنها و آسیا جز بر قطب نمی گردد. تو همتای آنان در فضل و همانندشان در خانه و خانواده نبودی.

اگر به همبرد نیزه در دست بنگری، نیزه و دستش به لرزه می افتد.

و چون خود نیزه بجنابی آن را در رگ گردن رزمجوی دلیر و گریز پای می نشانی.

در روز نبرد، شمشیر نمی کشی مگر آنکه آن را در سر کلاهخود پوشیده دشمن نماند می کنی.

همچون روز خیبر که هیچ نیروئی عمر را از گریز از قوم یهود ممانعت نمیکرد و پیغمبر مصطفی چون از به خاک افتادن پرچم و سر نگوئی و هزیمت او به خشم آمد، فرمود: فردا، پرچم را به جوانمردی برگزیده ای من سپارم که خدا و پیغمبر دوستش

[صفحه ۱۶۵]

می دارند و تو در فردای آن روز پرچم را با شادی به دوش کشیدی و با گروه انبوه و ابله دشمن روبرو شدی، شیر مردانی با شمشیرهای درخشان و سناهای بران غرق در آهن و پولاد گرد آمده بودند زمین نبرد را اسبهای فربه و آسمان آن را گردهای برانگیخته، و ابر لشکر را غباری تشکیل می داد که برخشش سناها و شمشیرهای هندی بود و تو به آرامی به نبرد پرداختی تا این ابر باریدن گرفت چه اگر پشت می کردی هرگز نمی بارید.

تو را مناقبی است که شمارندگان از شمردن و نویسندگان از نوشتن آن عاجز و ناتوانند همچون "رد شمس" آنگاه که نماز را نخوانده بودی و آفتاب از دیدگان پنهان می شد و به خاطر تو چنان برگشت که گوئی شهابی ندرخشیده و آفتابی غروب نکرده بود.

در سوره براءت نیز اخباری است که عجائب آن از دیدگان مردم دور و نزدیک پنهان نمانده است و شب هجرت و رفتن پیغمبر به غار ثور که تو با کمال آسایش خفتی و دیگران مالا مال ترس بودند، آری تو برادر پیغمبر رهبر و یاور او و نمایشگر حقی، و در کتب آسمانی مورد ستایش قرار گرفته ای.

تو همسر پاره تن پیغمبر و تنها نگهبان زهراء و پدر فرزندان نجیب اوئی فرزندانانی که در راه خدا پر جد و جهدند و از او یاری می جویند و به وی معتقدند و برای او کاری می کنند.

و چنان راهنمایانی هستند که اگر شب تاریک گمراهی، سایه بر سرها گسترده شبروان را بهتر از هر کوب و شهابی، رهبری میکنند.

از آن روز که مهر خود را به پای آنان ریختم، مرا رافضی خواندند و این لقب بهترین نام من است.

درود خدای ذو العرش، پیوسته و همیشه بر روان فرزندان غمگسار فاطمه باد. آن دور فرزندی که یکی به زهر کشنده مسموم شد و دیگری با گونه خاک آلود به خاک رفت.

[صفحه ۱۶۶]

و پس از وی، عابد زاهد، امام سجاد است و آنگاه باقر علمی که به غایت طلب نزدیک شد.

و جعفر و فرزندش موسی و پس از آن امام نیکو کاری چون حضرت رضا و امام جواد، عابد کوشا و عسکرین و مهدی که قائم

آنان و صاحب امری است که تشریف‌نظیف و سپید‌هدایت بر تن دارد و زمین را پس از آنکه از ستم پر شده باشد از عدل و داد پر می‌کند و گمراهان و بدکاران را بر می‌اندازد.

پیشوای دلیران بی‌باک و رزمجوئی است که پیکار سرکشان برای کندن گیاهان هرزه می‌روند.

مردمی که اهل هدایتند، نه آنهایی که دین نیرومند خود را به دنیا و پایه‌های آن می‌فروشند، و اگر کینه‌های شان را در آتش ریزند. دوزخ از هیزم و آتشگیره بی‌نیاز شود.

ای صاحب حوض کوثر زلال و پرآبی که دشمنان را از شربت گوارای آن باز می‌داری!

من در راه عشق تو، گروهی از دشمنان بی‌باکت را با بیرون ریختن اندیشه و گفتار تدریجی خویش، کوبیدم، تا اندیشه‌های من با شمشیر بران شعر و سخن، داغ‌ننگ بر جبین آنها زد.

من مهر تو و پارسائی را بیاری خود برگزیدم و با آنکه دوستان بسیاری دارم، اما آن دو بهترین دوست منند.

پس ای علی از درون من قصیده آراسته‌ای را به جلوه در آر که اگر از مرز ستایش تو بگذرد، پاکیزه نباشد.

در درون من حیا و هدایتی که آراسته به فضل و ادب است. بسویت می‌گراید. خود را در ستایش توبه زحمت انداختم با آگاهی به اینکه آسایش من در این رنج است.

[صفحه ۱۶۷]

و ابن شهر آشوب در صفحه ۱۸۱ جلد ۱ "المناقب" چاپ ایران این سروده عبدی را یاد کرده است.

علی را در میان خلق همانندی جز برادرش محمد نیست و آنگاه که قریش شیخون زدند، علی امیر، با خفتن در بستر جانفش را فدای پیغمبر کرد، پیغمبر نیز به پاداش آن در غدیر خم او را به وزارت و خلافت پس از خود برگزید.

[صفحه ۱۶۸]

زندگی شاعر

"ابو محمد سفیان به مصعب عبدی" کوفی از شعراء خاندان پاک پیغمبر است که با مهر و شعر خود به پیشگاه آنان تقرب جسته و با صدق نیت و خلوص ارادت از مقبولین درگاه آنان گردیده است.

شعر او متضمن بسیاری از مناقب مشهور امیر مومنان و ستایش فراوانی از آن جناب و خاندان پاک اوست، که خوب هم سروده است بر مصائب اهل بیت از سر درد سخن رانده و بر محنی که بر آنان رفته مرثیه‌ها گفته است. و ما ام او شعری درباره دیگری غیر از آل الله ندیده ایم.

"امام صادق (ع) بنا بر آنچه در روایت ثقة الاسلام کلینی در "روضه کافی" است از عبدی در خواست کرد تا شعرش را بخواند، کلینی باسناد خود از "ابی داود مسترق" از خود عبدی آورده است مکه گفت: بر ابی عبد الله (ع) وارد شدم، فرمود: به او فروه بگوئید بیاید و مصائبی را که بر جدش رفته است بشنود: ام فروه آمد و در پشت پرده نشست، پس امام فرمود: برایمان شهر بخوان و من خواندم:

فرو جودی بدمعک المسکوب.....

زنان شیون و فغان کردند، ابو عبد الله فرمود: در خانه را بنگرید اهل مدینه در آستانه در جمع شده بودند - ابو عبد الله کسی را فرستاد که بگوید: چیزی نیست کودکی از ما از هوش رفته بود زنها شیون می کردند.
امام صادق، بنابر آنچه در صفحه ۱۰۵ کامل ابن قولویه باسنادش از ابی عماره که خواننده اشعار بود آمده است، از وی، نیز در خواست فرمود تا شعر عبدی

[صفحه ۱۶۹]

را بخواند. خود او گفته است: ابو عبد الله بمن فرمود: ای ابا عماره شعری را که عبدی درباره حسین علیه السلام سروده است برای ما بخوان، من خواندم و او گریه کرد. باز خواندم و او گریست دوباره خواندم و او اشک ریخت، بخدا قسم من پیوسته من خواندم و او همچنان می گریست تا صدای شیون از خانه برخاست.

شیخ طایفه، در کتاب رجالش، عبدی را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده است. و البته مصاحبت وی منحصر به آشنائی او با امام و رفت و آمد تنها نبوده، و باین معنی نیز نیست که همزمانی با امام این دو را در کنار هم نشانده است، بلکه پایگاه او در پیشگاه امام منبعث از محبتی خالصانه، و ارادتی مخلصانه، و ایمانی پاک از هر گونه آلودگی بود تا آنجا که امام شیعیان، خود را به تعلیم شعر عبدی به اولادشان فرمان داده و فرموده است:

عبدی بر آئین است همانطور که کشی در صفحه ۲۵۴ رجالش باسناد خود از سماعه آورده است که گفت: ابی عبد الله فرمود: ای گروه شیعیان شعر عبدی را به فرزندانان بیاموزید که وی بر دین خدائی است و آنچه از صدق گفتار و درستی شیوه شعر او و سلامت معانی آن از هر نقصی حکایت دارد، فرمان امام است که بنا بر آنچه کشی در صفحه ۵۲۴ رجالش آورده است، به او فرمودند: نوحه ای را که زنان در هنگام ماتم میخواندند، به شعر در آورد.

شیوه کار عبدی این بود که از امام صادق علیه السلام حدیثی را در مناقب عترت طاهره فرا می گرفت و در حال آن را به نظم می کشید و بر امام عرض می کرد، ابن عیاشی در "مقتضب الاثر" از احمد بن زیاد همدانی، روایت کرده است که گفت: علی بن ابراهیم بن هاشم برای من حدیث کرد و گفت: پدرم از حسن بن علی سجاده، از ابان بن عمر ختن آل میثم حدیث کرد که گفت: من در خدمت ابو عبد الله (ع) بودم که "سفیان بن مصعب عبدی" شرفیاب شد و گفت: قربانت گردم درباره این سخن خدای - تعالی ذکره،

و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم.

[صفحه ۱۷۰]

چه می فرمائی؟ فرمود: ایشان اوصیاء دوازده گانه از آل محمدند (ع) که نمی شناسد خدا را مگر آنکه آنان را شناخته باشد و ایشان نیز او را شناخته باشند. گفت فدایت شوم، اعراف چیست؟ فرمود، تپه هائی از مشک است که رسول خدا (ص) و اوصیاء او (ع) بر آن قرار می گیرند و همه را به چهره‌هایشان می شناسند سفیان گفت: آیا در این باره شعری بسرایم؟ و آنگاه قصیده

آیا ربعمهم هل فیک لی الیوم مربع
و هل للیال کن لی فیک مرجع:

"ای خانه های محبوب آیا در اندرون شما مرا امروز جانی و شبهای مرا به سوی شما بازگشتی هست " سرود. در این چکامه می گوید:

ای پیشوایان دین شما در حشر و نشر، حکمران، و در روز سخت و ترسناک جز، پناهگاهید و بر اعراف که تپه هائی از مشک است و ببرکت شما بوی خوش از آن بر می خیزد، قرار دارید. هشت تن از شما بر عرش خدایند که فرشتگان آنرا بردوش می کشند و چهار تن در زمین به هدایت خلق مشغولند.

و خواننده، چون برخی از احادیثی را که ما درباره این شاعر یاد کردیم با برخی دیگر در آمیزد، به پایه بزرگ عبدی در دین آگاه می شود و در می یابد که فرود مقام ادبست که برایش صفت ثقه آوریم و در لابلای حدیث و تاریخ وی را چنان صاحب حسن حال و صحت مذهب می بیند که از مرز (حسان) و نیکان می گذرد.

پس مجالی برای توقف در ثقه بودن عبدی آن چنانکه علامه حلی این توقف را فرموده است و نیز برای آنکه او را در زمره حسان بشمریم چنانکه دیگری اظهار کرده است، نمی ماند. و نسبت تند روی و بلند پروازی به وی و غلو او در مذهب که ابو عمر کشی از شعروی دریافته است، نیز، درست نیست. چه ما در اشعاری علامه امینی الغدير - ۴ -

[صفحه ۱۷۱]

که از او رسیده است چیزی جز آئین درست و دوستی خالصانه خاندان وحی و شیعه گری پاک از هر گونه آلودگی، ندیده ایم و آنچه بر اطمینان اعتماد انسان به عبدی می افزاید، روایتی چون روایت ابی داود مشد سلیمان بن سفیان مسترق است که با پذیرفتگی ثقه بودن عبدی، نقل کرده است.

و این ابو داود، شیخ شخصیتها بزرگی مانند " حسن بن محبوب " و " محمد بن حسین بن ابی خطاب " و " علی بن حسن بن فضال " است. کما اینکه پیا خاستن شخصی چون " حسین بن محمد بن علی ازدی کوفی، " از میان جمعی که عبدی را ثقه و صاحب جلالت می شناسند، و به تنهایی به تالیف کتابی در اخبار و اشعار وی پرداختن، که نجاشی در صفحه ۴۹ فهرستش چنین کتابی را از جمله کتب ازدی بر شمرده است ما را به پایگاه بلند عبدی در نزد بزرگان مذهب آشنا میکند و از اینکه وی را در علم و دین بزرگ می شمرده اند. آگاه می سازد.

نبوغ عبدی در ادب و حدیث

آنکه بر شعر شاعر مورد بحث ما " عبدی " و خوبی و جزالت و روانی و عدوبت و شیرینی و فخامت و استواریان واقف است، به نبوغ وی در شعر و مهارت او در فنون آن گواهی خواهد داد. و بر پیشگامی و پیش آهنگی او اعتراف می نماید، و می داند که ستایش سید الشعرا حمیری که او را شاعر ترین مردم خواند، از زبان اهلس در آمده بمورد بکار رفته است.

"ابو الفرج " در صفحه ۲۲ جلد ۷ اغانی از ابی داود مسترق سلیمان بن سفیان روایت کرده است که گفت: سید و عبدی هر دو در انجمنی گرد آمدند و سید چنین سرود:

انی ادین بما دان الوصی به
یوم الخریبه منقتل المحلینا

و بالذی دان یوم النهروان به
و شارکت کفه کفی بصفینا:

من در کشتن آنانیکه در خریبه فرود آمدند. با علی وصی هم عقیده ام."

[صفحه ۱۷۲]

"نیز به آئین او در روز نهروان همدست و همداستانم"

عبدی گفت: درست نگفته ای اگر همدست باشی همانند او خواهی بود، چنین مگو بلکه بگو:
و تابعت کفه کفی:

"دست من بدنبال دست اوست" تا پیرو او باشی نه انباز او. سید پس از این یاد آوری می گفت: من از همه مردم شاعر تر مگر از
عبدی.

و آنکه در شعر عبدی بیندیشد پایگاه بلند وی در میان پیشتازان رجال حدیث و بهره مندان از آن، واقف می شود - و عبدی را در
وصف اول جمع آورندگان، احادیث پراکنده و به نظم آورندگان احادیث دشوار و راویان نوادر و ناشران طرائف آن می بیند و به
بسیاری در ایت و روایت وی گواهی می دهد. و اندیشه بلند و آزمندی بسیار او را در گسترش اخبار ماثوره خاندان عصمت در می
یابد و همه این مطالب را در نمونه های شعری وی خواهی دید.

ولادت و درگذشت عبدی

بر تاریخ ولادت و وفات این شاعر وقوف نیافتم و دلیلی هم که ما را به آن نزدیک کند بدست نیاوردم، مگر روایاتی که از او به نقل
از امام صادق (ع) شنیدی. و اجتماع او و سید که زاده سال ۱۰۴ ه و در گذشته به سال ۱۷۸ ه است و نیز اجتماع او با ابی داود
مسترق و ملاحظه تاریخ ولادت و وفات ابی داود مسترق که راوی اوست مارا متوجه می سازد که حیات این شاعر تا سال وفات
حمیری ادامه داشته، زیرا وفات ابی داود به طوری که در فهرست نجاشی آمده است در سال ۲۳۱ ه و به طوری که در رجال کشی
آمده است در ۲۳۰ ه بوده و وی به نقل کشی ۷۰ سال زندگی کرده است پس ولادت وی بنا بر گفته نجاشی ۱۶۱ ه و بنا به گفته
کشی ۱۶۰ ه بوده و طبعاً باید سن او آنگاه که روایتی از عبدی نقل میکنند مناسب با نقل روایت باشد. و این لازمه آن است که
شاعر، دست کم تا اواخر روزگار حمیری می زیسته باشد.

پس اینکه در صفحه ۳۷۰ جلد ۱ "اعیان الشیعه" آمده است که وفات مترجم

[صفحه ۱۷۳]

در حدود سال ۱۲۰ و چهل سال پیش از ولادت راوی او ابی داود مسترق بوده، خالی از هر گونه تحقیق و تقریب است.

از نمونه های شعر او این قصیده است

ما حدیثی را روایت کردیم که دیگر راویان نیز این خبر را می دانند، مردی به نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: عده طلاق کنیزان چقدر است و او به حیدر گفت: ای علی بگو عده طلاق کنیزان چقدر است، علی مرتضی با دو انگشت خود اشاره فرمود و عمر روی به جانب سائل کرد و گفت: دو طهر. آنگاه برگشت و به سایل گفت آیا این مرد را می شناسی گفت نه: گفت این علی عالی است.

عکرمه نیز در خبری که هیچ شک و تردیدی در صحت آن نیست، آورده است که: ابن عباس بر گروهی که علی را سب می کردند، گذشت، حیرت کرد و گریست و با خشم بانها گفت: کدامتان خدای - جل و علا - را لعنت می کند؟ گفتند: از چنین کاری پناه بخدای بریم، گفت: کدامتان پیغمبر را ناسزا می گوید و جرات آن را دارد؟ گفتند: ما چنین می کنیم، گفت: بخدا قسم، من از گفت: کدام یک از شما علی آن بهترین مردم روی زمین را دشنام می دهد گفتند: ما چنین می کنیم، گفت: بخدا قسم، من از پیغمبر برگزیده شنیدم، هر کس علی را سب کند مرا سب کرده و آنکه مرا لعن کند خدا را ناسزا گفته است، و سخن را تمام کرد. آری محمد و برادر و دختر و فرزندان او بهترین خلق از پیاده و سواره اند پرودگار ما آن آفریدگار خلق و پدید آورنده آنان بر روی زمین، بر آن خاندان درود فرستاد و او تعالی آنان را پاکی بخشید و از میان مردم انتخاب و اختیارشان کرد و برگزید. اگر آنها نبودند آسمان را نمی افراشت و زمین را نمی گسترده و مردم را نمی آفرید خداوند عمل بنده، را نمی پذیرد مگر آنگاه که به اخلاص دل به مهر آنها ببندد و نماز نماز گزار تمام نمی شود و دعای دعاگو بالا نمی رود مگر به ذکر آنها. اگر آنها بهترین مردم روی زمین نبودند، جبریل در زیر کسا به ایشان نمی

[صفحه ۱۷۴]

گفت: آیا من از شما نیستم؟ و چون گفتند: چرا، وی به آسمانها بالا رفت و بر فرشتگان سر افرازی کرد. اگر بنده ای با اعمال تمام بندگان نیک و پرهیز گار، خدا را ملاقات کند و دوستدار علی نباشد. اعمالش بی اثر بوده و به صورت در شعله آتش فرو می افتد. و جبرئیل چون فرود آمد از قول آن دو فرشته ای که همراه انسان و کاتب اعمالند گفت که هرگز از علی پاک نهاد، لغزش و خطائی ندیده و ننوشته اند.

در بیان احادیثی که قصیده عبدی آمده و دانشمندان به نام عامه آن را روایت کرده اند

حدیث عمر درباره امام امیر المؤمنین

عبدی گوید:

انا روینا فی الحدیث خیرا

یعرفه سائر من کان روی

"حافظ دارقطنی" و "ابن عساکر" هر دو روایت کرده اند که دو مرد بتزد عمر بن خطاب آمدند و از او درباره طلاق کنیز

پرسیدند. عمر برخاست و با آنان به جانب انجمنی که در مسجد تشکیل یافته و مردی بلند پیشانی (علی علیه السلام) در آن انجمن بود آمد و از آن مرد پرسید: نظر تو درباره طلاق کنیز چیست؟ (علی ع) سر بلند کرد و با انگشت سبابه و میانه اشاره فرمود، عمر به آن دو مرد گفت: کنیز را دو طلاق است یکی از آن دو گفت: سبحان الله ما بنزد تو که امیر مومنانی آمدیم و تو خود با ما بنزد این مرد آمدی و از او پرسیدی و به اشارت او خرسند شدی؟ عمر گفت: آیا می دانید این کیست؟ گفتند نه، گفت، این علی بن ابی طالب است و من گواهی میدهم که از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: برآستی که اگر آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه را در کفه ای بگذرانند و ایمان (علی ع) را در کفه دیگر، ایمان علی بن ابی طالب می چربد.

م- و در عبارت زمخشری چنین است که آن دو مرد گفتند ک ما بنزد تو که خلیفه ای آمدیم و مقاله ای در طلاق پرسیدیم تو به سوی این مرد آمده و از او پرسیدی، بخدا دیگر با تو سخن نخواهیم گفت، عمر به آنان گفت: وای بر شما آیا

[صفحه ۱۷۵]

میدانید این کیست تا آخر حدیث.

این حدیث را " گنجی " در صفحه ۱۲۹ " کفایه " به نقل از " حافظ دارقطنی " و " حافظ " ابن عساکر " آورده و گفته است. این حدیث، حسن و ثابت است و خطیب - الحرمین خوارزمی نیز در صفحه ۷۸ " مناقب " از طریق زمخشری و سید علی همدانی در " الموده القربی " این خبر را آورده اند.

محب الدین طبری نیز حدیث میزان را در صفحه ۲۴۴ جلد ۱ " ریاض " از عمر آورده، و صفوری هم، در صفحه ۲۴۰ جلد ۲ (نزه المجالس) آن را روایت کرده است.

حدیثی از ابن عباس

عبدی گوید:

و قد روی عکرمه فی خبر

ما شکک فیہ احد و لا امتر

ابو عبد الله ملا در کتاب (سیره اش) از " ابن عباس " روایت کرده است که وی در روزگار نابینائی بر گروهی گذشت که علی را سب می کردند، به عصا کش خویش گفت: اینها چه میگویند؟ گفت: علی را دشنام می دهند. ابن عباس گفت: مرا بسوی آنان ببر و او برد. ابن عباس روی بانها کرد و گفت: کدامتان خدای عزوجل را سب می کنید؟ گفتند: سبحان الله هر کس خدا را لعن کند، شرک ورزیده است. گفت: کدام یک از شما رسول (ص) خدا را دشنام می دهد؟ گفتند: سبحان الله، هر کس پیغمبر خدا را دشنام دهد، کافر شده است، گفت: کدامتان به علی بن ابی طالب ناسزا می گوید؟ گفتند: این یکی را ما...

ابن عباس گفت: خدا را گواه می گیرم و شهادت می دهم که از پیغمبر خدا (ص) شنیدم که می گفت: هر کس علی را سب کند مرا سب کرده و هر کس مرا سب کند خدای عزوجل را سب کرده و هر کس خدا را لعن کند خداوند او را به صورت در آتش سر نگون کند، سپس از آن گروه روی گرداند و به عصا کش خود گفت: بین چه میگویند؟ گفت چیزی نمی گویند، گفت: آنگاه که من سخن می گفتم، چهرهای آنها را چگونه دیدی؟ گفت:

[صفحه ۱۷۶]

با دیده های سرخ رنگ خود، چون بزی که به کارد بزرگ قصابی می نگرد، به تو می نگریستند. ابن عباس گفت: پدرت فدایت باد بر سخت بیفزا. وی گفت:

با پلکهای افتاده، از گوشه چشم، چون ذلیلی که عزیزی را بنگرد، بتو نگاه می کردند:
گفت پدرت بقریانت، باز هم بگو. عصاکش گفت: من دیگر سخنی ندارم ابن عباس گفت من خود دارم.

احیاهم عار علی امواتهم
و المیتون فضیحه للغابر

"زندگان آنها ننگ مردگان، و مردگان آنها موجب رسوائی باز ماندگانند" این خبر را محب الدین طبری در صفحه ۱۶۶ جلد ۱ "ریاض" و گنجی در صفحه ۲۷، کفایه و شیخ الاسلام حموئی در باب ۵۶ "الفرائد" و ابن صباغ مالکی در صفحه ۱۲۶ "الفصول" آورده اند.

حدیث فضیلت اشباح پنج گانه

شعر عبدی:

محمد و صنوه و ابنته
و ابنیه خیر من تحفی و احتذا

ابی هریره از پیغمبر (ص) آورده است که فرمود: چون خدای تعالی آدم ابو البشر را آفرید و از روح خود در او دمید، آدم متوجه جانب راست عرش شد و پنج شبح را که در سجود و رکوع بودند، در میان نور، دید و گفت: آیا پیش از من دیگری را از خاک، آفریده ای؟ خداوند فرمود: نه ای آدم، گفت: این اشباح پنجگانه ای که در هیات و صورت خود می بینم، کیانند؟ گفت: اینان پنج تن از فرزندان تواند که اگر نبودند، ترا نمی آفریدم، اینان پنج تن اند که نامهایشان را از اسماء خود در آورده ام، اگر ایشان نبودند. بهشت و دوزخ، عرش و کرسی، آسمان و زمین، فرشتگان و انس و جن را نمی آفریدم.
پس من محمودم و این محمد است، و من عالی ام و این علی است، و من فاطرم و این فاطمه است، و من احسانم و این حسن است، و من محسنم و این حسین است.

[صفحه ۱۷۷]

به عزت خود سوگند می خوردم که هیچ کسی به سوی من نمی آید، که به اندازه خردلی کینه ایشان در دل داشته باشد، مگر آنکه وی را به دوزخ می اندازم و باک ندارم. ای آدم اینان برگزیده منند به آنها نجات می بخشم و به آنها هلاک میکنم و چون ترا

نیازی باشد به آنان متوسل شو. پس پیغمبر (ص) فرمود: ما کشتی نجاتیم که هر کس به آن پیوست، نجات یافت و هر کس روی گرداند، نابود شد، پس هر کس را نیازی به خداوند باشد، او را بما اهل بیت بخواند.

این روایت را شیخ الاسلام حموئی در باب اول "فرائد السمطين" و خطیب خوازومی نیز در صفحه ۲۵۲ "المناقب" قریب همین مضمون آورده اند و حدیث سفینه را هم حاکم در صفحه ۱۵۱ جلد ۳ "المستدرک" با قید صحت از ابی ذر روایت کرده و عبارت آن چنین است:

کشتی نجات بودن اهل بیت

مثل اهل بیته فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق.

خطیب در صفحه ۹۱ جلد ۱۲ تاریخش از انس، و بزار از ابن عباس و ابن زبیر، و ابن جریر و طبرانی از ابی ذر و ابی سعید خدری، و ابو نعیم و ابن عبد البر و محب - الدین طبری و گروه بسیار دیگری، این روایت را آورده اند.

و امام شافعی در اشعار زیر که در صفحه ۲۴ "رشفه الصادی" از او نقل شده است به همین حدیث اشارت دارد:

و لما رایت الناس قد ذهب بهم
مذاهبهم فی ابحر الغی و الجهل

رکبت علی اسم الله فی سفن النجا
و هم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل

و امسکت جبل الله و هو ولاوهم
کما قد امرنا بالتمسک بالحبل
"چون دیدم که مذاهب مردم آنان را به دریاهاى گمراهی و نادانی می کشد،

[صفحه ۱۷۸]

به نام خدا بر کشتیهای نجاتی که خاندان خاتم پیمبران محمد مصطفی است، سوار شدم و به ریسمان محکم خدا که ولاء آنان است و ما مامور به چنگ زدن به آنیم، چسبیدم.

قبول اعمال به ولایت است

شعر عبدی:

لا یقبل الله لعبد عملا
حتى یوالیهم باخلاص الولا

ابن عباس در حدیثی از پیغمبر (ص) نقل کرده است که فرمود: اگر مردی بین رکن و مقام به نماز و صیام بایستد پس از آن خدا را ملاقات کند و دشمن اهل بیت باشد، داخل دوزخ خواهد شد. حاکم این حدیث را در صفحه ۱۴۹ جلد ۳ "المستدرک" آورده و "ذهبی" هم در "تلخیصش" آن را صحیح دانسته است.

و "طبرانی" در "الاوسط" از طریق ابی لیلی از قول امام سبط شهید (ع) از جدش رسول خدا (ص) آورده است که فرمود: مودت ما اهل بیت را، رها نکنید، چه هر کس خدای عزوجل را ملاقات کند و دوستان دارد به شفاعت ما به بهشت میرود و سوگند به آنکه جان من در دست اوست که عمل بنده برایش سودی نخواهد داشت مگر آنکه عارف به حق ما باشد.

"هیشمی" در صفحه ۱۷۲ جلد ۹ "مجمع" و "ابن حجر" در "الصواعق" و محمد سلیمان محفوظ در صفحه ۸ جلد ۱ "اعجب ما رایت" و نهبانی در صفحه ۶۹ "الشرف الموبد" و حضرمی در صفحه ۴۳ "رشفه الصادی" این حدیث را آورده اند.

"حافظ سمان" در امالی خود به اسنادش از رسول خدا (ص) آورده است که فرمود: اگر بنده ای هفت هزار سال که عمر دنیا است خدا را عبادت کند، سپس در حالی به سوی خدای عزوجل رود که دشمن علی و منکر حق و شکننده پیمان ولایت وی باشد، خداوند خیر به او نرساند و محرومش گرداند.

"قرشی" در صفحه ۴۰ "شمس الاخبار" این روایت را آورده و خوارزمی در صفحه ۳۹ "المناقب" از پیغمبر روایت کرده است که به علی فرمود: ای علی

[صفحه ۱۷۹]

اگر بنده ای به مدتی که نوح در میان قوم خویش ماند، خدا را پرستش کند و به اندازه کوه احد طلا داشته باشد و آن در راه خدا ببخشد، و عمرش آن قدر دراز شود که هزار سال پیاده به حج رود، سپس در میان مروه و صفا مظلوم کشته شود، و ترا، ای علی دوست نداشته باشد، بوی بهشت نشنود و داخل آن نگرود.

و از ام سلمه است که رسول خدا (ص) فرمود: ای ام سلمه آیا وی را می شناسی؟ گفتم آری، این علی بن ابی طالب است. فرمود: خوی او با خوی من و خون او با خون من یکسان است و از گنجینه دانش من است، بشنو و گواه باش که اگر بنده ای از بندگان، هزار سال خدا را در بین رکن و مقام عبادت کند، آنگاه با کینه علی و عترتم به ملاقات خدای ای عزوجل رود، خدای تعالی در روز رستاخیز او را به رود در آتش دوزخ اندازد.

"حافظ گنجی" به اسناد خود این حدیث را از طریق "حافظ ابی فضل سلامی" آورده و سپس گفته است: این حدیثی است که سند آن در نزد اهل نقل مشهور است و ابن عساکر در تاریخش این حدیث مسند از جابر بن عبد الله را آورده است که رسول خدا (ص) فرمود: یا علی اگر امت من آنقدر روزه بگیرد تا گوژ پشت شود و آنقدر نماز بخواند تا چون زه کمان لاغر شود، و ترا دشمن دارد، خداوند باتشش در اندازد.

این حدیث را "گنجی" در صفحه ۱۷۹ "الکفایه" یاد کرده و ابن مغازلی فقیه نیز در المناقب آورده و قرشی در صفحه ۳۳ "شمس الاخبار" از قول او نقل کرده و شیخ الاسلام حموئی نیز در باب اول "الفرائد" روایت کرده است. و مانند این اخبار در ولای امیر مومنان و خاندان ایشان آنقدر بسیار است که ما را مجال ذکر آن نیست.

نماز جز به درود بر آل تمام نیست

سخن عبدی:

و لا یتیم لامرء صلاته
الا بذکراهم.....

[صفحه ۱۸۰]

در این بیت اشاره کرده است به اینکه، ما به درود فرستادن بر آل پیغمبر در نماز ماموریم و در این مقام اخبار فراوان و سخنان بسیاری در بلائی کتب فقه و تفسیر و حدیث توان یافت: ابن حجر در صفحه ۸۷ "الصواعق" آیه شریفه:

ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما.

را یاد کرده و چند خبر صحیح را که درباره آن وارد شده است روایت نموده و آورده است که: چون از پیغمبر درباره چگونگی درود و سلام بر حضرتش پرسیدند، وی درود بر آل را قرین صلوات بر خود فرمود، سپس گفته است. و این دلیلی ظاهر است بر اینکه مراد از این آیه، صلوات بر خاندان و بقیه آل پیغمبر نیز هست چه اگر نبود. پس از نزول آیه، از پیغمبر درباره درود بر آل سوال نمی کردند و پاسخ یاد شده را نمی شنیدند و جواب نیز دلالت دارد بر آنکه درود بر آل، مامور به است، و خاندان پیغمبر در این امر قائم مقام پیغمبرند، زیرا مقصود از صلوات بر رسول (ص) مزید تعظیم اوست و بزرگداشت خاندانش نیز مزید تعظیم او خواهد بود، و بهمین دلیل است که آن چنانکه گفتیم وقتی ایشان در زیر کساء گرد آمدند، پیغمبر گفت:

بار خدایا، اینها از منند و من از ایشانم پس درود و رحمت و آمرزش و خشنودی خود را بر من و آنان، برقرار دار!

و این دعا مستجاب شد و خداوند بر آنان همراه با درود بر پیغمبر صلوات فرستاد و در اینجا نیز از مومنین خواست تا همراه با صلوات بر پیغمبر بر خاندان او نیز درود فرستند.

و روایت کرده اند که پیغمبر فرمود:

لا تصلوا علی الصلاه البتراء:

[صفحه ۱۸۱]

"بر من درود نا تمام نفرستید" گفتند: درود نا تمام چیست؟ فرمود: اینکه بگوئید:

اللهم صل علی محمد و بس کنی، بلکه بگوئید: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد ابن حجر سپس به نقل این شعر از شافعی پرداخته:

یا اهل بیت رسول الله حبکم

فرض من الله فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم القدر انکم

من لم یصل علیکم لا صلاة له

"ای خاندان رسول خدا خداوند محبت شما را در قرآنی که فرو فرستاده، واجب فرموده است در ارجمندی شما همین بس که آنکه بر شما درود نفرستد نمازش درست نیست"

و گفته است: احتمال می رود که جمله آخر شعر (لا صلاة له) به این معنی باشد که صلات او درست نیست، تا با گفته قبلی او که قول به وجوب درود بر آل پیغمبر است، سازگار آید و احتمال دارد که با این معنی باشد که نمازش کامل نیست تا با ظاهر هر دو گفته او موافق باشد. و نیز در صفحه ۱۳۹ "الصواعق" گفته است: "دارقطنی و بیهقی" حدیث

من صلی صلاه و لم یصل فیها علی و علی اهل بیتی لم تقبل منه را آورده اند. و گوئی همین حدیث مستند سخن شافعی (رض) بوده که گفته است: "درود بر آل پیغمبر مثل صلوات بر خود پیغمبر از واجبات نماز است. اما این ضعیف است و مستند شافعی همان حدیث متفق علیه است که پیغمبر فرمود:

قولوا: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

و امر حقیقتا برای وجوب است، علی الاصح.

و "رازی" در صفحه ۳۹۱ جلد ۷ "تفسیرش" گفته است: درود بر خاندان پیغمبر منصبی بزرگ است، بهمین جهت آن را در پایان تشهد نماز آورده و گویند:

اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد.

[صفحه ۱۸۲]

و این بزرگداشت درباه غیر آل، دیده نمی شود و همه اینها دلالت بر وجوب محبت آل محمد و ص) دارد و نیز گفته است: خاندان پیغمبر در پنج چیز با پیغمبر برابرند، در صلوات تشهد و در سلام و طهارت و حرام بودن صدقه بر آنان، و در محبت. و نیشابوری در تفسیرش در ذیل این قول خدای تعالی:

قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربى.

گفته است: در شرف و فخر خاندان رسول خدا همین بس که تشهد همه نمازها به یاد و درود بر آنها پایان می یابد.

و "محب الدین طبری" در صفحه ۱۹ ذخائر از جابر (رض) روایت کرده است که می گفت: اگر نمازی می گزاردم که در آن بر محمد و آل محمد، درود نمی فرستادم آن نماز را پذیرفته نمی دانستم.

م- و قاضی عیاض در شفا، مرفوعا از ابن مسعود آورده است که پیغمبر فرمود: هر کس نمازی بگزارد که در آن بر من و خاندانم درود نفرستد، آن نماز پذیرفته نخواهد بود. و قاضی خفاجی حنفی را در صفحه ۵۰۵ - ۵۰۰ شرح شفا، سخنان پر فایده ای در پیرامون این مساله است و مختصر تصنیف "امام خیصری" را در این مساله که به نام "زهر الریاض" فی رد ماشنعه القاضی عیاض "است یاد کرده و صورت های گوناگون صلوات ماثوره بر پیغمبران و خاندان او در صفحه ۱۸۷ - ۱۸۱ شفاء السقاء تقی الدین سبکی آمده و برخی از آنها را حافظ هیشمی " در صفحه ۱۶۳ جلد ۱۰ "مجمع الزوائد" آورده و نخستین عبارتی که یاد کرده از بریده است که گفت به پیغمبر اکرم گفتم: ای رسول خدا ما چگونه سلام بر تو را فرا گرفتیم، اینک بگو که چگونه بر تو صلوات فرستیم فرمود بگویند:

اللهم اجعل صلواتک و رحمتک و برکاتک علی محمد و آل محمد کما جعلتها علی آل ابراهیم انک حمید مجید.

دعا به درود بر دودمان پیغمبر پذیرفته است

و این گفتار عبدی شاعر و لایزکو الدعاء... اشاره به حدیثی دارد که دیلمی

[صفحه ۱۸۳]

آن را از پیغمبر نقل کرده که فرمود: دعا در حجاب خواهد بود تا آنگاه که بر محمد و خاندان او درود فرستاده شود و بگویند: اللهم صلی علی محمد و آل محمد. ابن حجر این حدیث را از قول دیلمی در صفحه ۸۸ "الصواعق" نقل کرده است. م- و طبرانی در "الاوسط" از علی امیر مومنان (ع) آورده است که فرمود: هر دعائی در حجاب است تا بر محمد و آل محمد درود فرستند. حافظ هیشمی در صفحه ۱۶ جلد ۱۰ "مجمع الزوائد" این حدیث را یاد کرده و گفته است رجال آن ثقه اند. م- بیهقی و ابن عساکر و دیگران از علی (ع) حدیثی را مرفوعاً یاد کرده اند که معنی آن چنین است: دعا و نماز در میان آسمان و زمین معلق است و چیزی از آن بسوی خدا بالا نمی رود تا آنکه بر محمد و دودمان او درود فرستاده شود "شرح الشفای خفاجی" جلد ۳۵۰۶ و این شعر عبدی:

لو لم یكونوا خیر من وطیء الحصا

ما قال جبریل لهم تحت العبا

اشاره است به آنچه در عبارت برخی از راویان حدیث صحیح متواتر متفق علیه کساء آمده است که پیغمبر (ص) جبرئیل و میکائیل را با خاندان خود "در زیر کسا" جا داد، شبلنجی در صفحه ۱۱۲ "نور الابصار" این را یاد کرده و "صبان" نیز در صفحه ۱۰۷ "الاسعاف" که در "حاشیه نور الابصار" است آورده.

فرشتگان نگهبان علی بر دیگر ملئکه می باند

و "حدیث" این سخن عبدی را:

و ان جبریل الامین قال لی

عن ملكيه الكاتين مذ دنا

حافظ خطیب بغدادی در صفحه ۴۹ جلد ۱۴ تاریخش از عمار یاسر آورده است که رسول خدا (ص) فرمود: همانا دو فرشته نگهبان علی بن ابی طالب و ع) بر دیگر فرشتگان نگهبان، در اینکه با علی بن ابی طالب بوده اند افتخار می کنند، چه آنان کاری را که موجب خشم خدا باشد، به سوی خدا بالا نبرده اند. و در عبارت دیگری لفظ "هرگز" دارد. ابن مغازلی فقیه در "مناقب" و خوارزمی نیز در صفحه ۲۵۱

[صفحه ۱۸۴]

(المناقب) و قرشی در صفحه ۳۶ " شمس الاخبار " این روایت را آورده اند.

شعر دیگری از عبدی

اشاره

دودمان محمد نبی (ص) اهل فضیلت و منقبت اند. اینان روشنی بخش کور دلان و دستگیر درماندگان، راستگویان پیشگام در کارهای پسندیده اند. و ولای آنان از جانب خدای رحمان، در قرآن فرض و واجب گردیده است. ایشان صراط مستقیمند که گروهی، در این راه رستگار، وعده ای از آن منحرفند. صدیقه زهرا را برای علی صدیق که صاحب شرف نسبت است، آفریدند. هر یک از این دو پاک نهاد، دیگری را برای همسری خویش برگزید. و نام این دو در ظل عرش خدا و میان یک سطر قرین یکدیگر آمد. و خدا عهده دار عقد زنا شوئی آنان و جبرئیل خطبه خوان آن شد. و کابین زهرا، موهبتی بر تر از همه مواهب یعنی یک پنجم زمین آمد. و نثار او از بار پاکیزه و شاداب طوبی بود.

احادیثی که در آن شعر است

الصادقون: اشاره به روایتی است که درباره این قول خدای تعالی:

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین (سوره توبه) از طریق حافظ ابن نعیم و ابن مردویه و ابن عساکر و گروه بیار دیگری از جابر و ابن عباس نقل کرده اند که بار راستگویان باشید، یعنی با علی بن ابی طالب باشید. این روایت را گنجی شافعی در صفحه ۱۱۱ الکفایه " و حافظ سیوطی در صفحه ۲۹۰ جلد ۳ " الدر المنثور " آورده اند و سبط ابن جوزی حنفی در صفحه ۱۰ " تذکره اش " گفته است. علماء سیر (ظ - تفسیر) گفته اند: معنای آیه این است که با علی و خاندان او باشید. ابن عباس گفته است: علی سرور راستگویان است.

[صفحه ۱۸۵]

سابقون خاندان پیغمبرند

و این سخن عبدی: الاسبقون الی الرغائب، اشاره به آیه و السابقون السابقون اولئک المقربون (سوره واقعه) است. و این آیه درباره علی (ع) نازل گردیده است. ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده است که این آیه درباره " حزقیل " مومن آل فرعون و " حبیب نجار " که ذکرش در یس آمده و علی بن ابی طالب، نازل شده و هر یک از این سه تن پیشگام امت خود بودند و علی از همه آنها

افضل است.

در عبارت ابن ابی حاتم بجای حزقیل، یوشع بن نون است. و دیلمی از عایشه و طبرانی و ابن ضحاک و ثعلبی و ابن مردویه و ابن مغزلی از ابن عباس نقل کرده اند که پیغمبر (ص) فرمود: پیشگام - و در عبارت دیگری - پیشگامان سه تن اند. پیشگام به سوی موسی، یوشع بن نون و به سوی عیسی، صاحب یاسین و به سوی محمد (ص)، علی بن ابی طالب است. و ثعلبی در عبارت خود چنین افزوده است: پس ایشانند صدیقان و علی افضل آنها است.

محب الدین طبری در صفحه ۱۵۷ جلد ۱ "ریاض" و هشیمی در صفحه ۱۰۹ جلد ۹ "مجمع" این روایت را آورده اند و گنجی در صفحه ۴۶ "کفایه" عبارت حدیث را چنین آورده است که پیشگامان امت سه نفرند که به مقدار یک چشم بهم زدن بخدا شرک نوزیدند: علی بن ابی طالب و صاحب یاسین و مومن آل فرعون. پس آنها صدیقون اند و علی افضل ایشان است، سپس گفته است: این سندی است که "دارقطنی" بدان اعتماد و احتجاج کرده است و حافظ سیوطی در صفحه ۱۵۴ جلد ۶ "الدر المنثور" و ابن حجر در صفحه ۷۴ "الصواعق" و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۱ "التذکره" روایت را با عبارت نخست آورده اند.

مودت این خاندان واجب است

و این سخن عبدی:

فولاهم فرض من الر
حمن فی القرآن واجب

اشاره است به قول خدای (تعالی)

قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی و من یقترب حسنه نزد له

[صفحه ۱۸۶]

فیها حسنا.

که در کتب آثار و احادیث و سخنان بسیار در پیرامون این آیه شریفه می توان یافت و ما را مجال گسترش سخن در این باره نیست و برخی از آن بسنده می کنیم: احمد در "المناقب" و ابن منذر "و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه و واحدی و ثعلبی و ابو نعیم و بغوی در تفسیرش و ابن مغزلی در "المناقب" به اسانید خود از ابن عباس آورده اند که چون این آیه نازل شد، گفتند: ای رسول خدا این خویشانی که مودت آنان بر ما واجب شده است کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزندانشان

محب الدین طبری در صفحه ۲۵ "الذخائر" و زمخشری در صفحه ۳۳۹ جلد ۲ کشاف و حمویی در فرائد و نیشابوری در تفسیرش و ابن طلحه شافعی در صفحه ۸ "مطالب السوول" با صحه گذاشتن بر آن، و رازی در تفسیرش و ابو سعود در جلد ۳ تفسیرش (هامش تفسیر رازی) جلد ۷ صفحه ۶۶۵ و ابو حیان در صفحه ۵۱۶ جلد ۷ تفسیرش و نسفی در تفسیرش (هامش تفسیر خازن) جلد ۴ صفحه ۹۹ و حافظ هیشمی در صفحه ۱۶۸ جلد "مجمع" و ابن صباغ مالکی در صفحه ۱۲ "الفصول المهمه" و حافظ گنجی در صفحه ۳۱ "کفایه" و قسطلانی در "المواهب" حدیث را آورده اند و قسطلانی گفته است: خداوند مودت خویشان پیغمبر و محبت همه اهل بیت بزرگوار و ذریه او را بر تمام خلق خود لازم و فرض فرموده و گفته است:

قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی.

زرقانی نیز در صفحه ۳ و ۶۱ جلد ۷ "شرح المواهب" و ابن حجر در صفحه ۱۰۱ و ۱۳۵ [م] - و سیوطی در "احیاء المیت" هامش "الاتحاف" صفحه ۲۳۹ و شبلنجی در صفحه ۱۱۲ "نور الابصار" و صبان در "الاسعاف" هامش "نور الابصار" صفحه ۱۰۵ این حدیث را روایت کرده اند.

۲- حافظ ابو عبد الله ملا در سیره اش آورده است که رسول خدا (ص) فرمود: همانا خداوند پاداش مرا مودت خاندانم قرار داد و من در فردا (آخرت)

[صفحه ۱۸۷]

از شما (در این باره) سوال خواهم کرد. این روایت را محب الدین طبری در صفحه ۲۵ "ذخائر" و ابن حجر در صفحه ۱۰۲ و ۱۳۶ "الصواعق" و سمهودی در "جواهر العقدين" آورده اند.

۳- جابر بن عبد الله گفت: عربی به خدمت پیغمبر (ص) آمده و گفت: یا محمد اسلام را بر من عرضه کن، فرمود: شهادت بده که خدائی جز خداوند یگانه که یکتا و بی شریک است، نیست و نیز محمد بنده و رسول اوست، عرب گفت: آیا پاداشی هم می خواهی فرمود: جز مودت خویشان نه، گفت: خویشان من یا خویشان تو، فرمود: خویشان من، گفت: بیا تا با تو بیعت کنم. چه هر کس ترا و خاندانت را دوست ندارد، بر او لعنت خدا باد و پیغمبر (ص) گفت: آمین.

حافظ گنجی نیز حدیث را در صفحه ۳۱ "کفایه" از طریق حافظ ابی نعیم و او از محمد بن احمد بن مخلد و او، به اسناد خود از حافظ بن ابی شبیه آورده اند.

۴- حافظ طبری و ابن عساکر [م] - و حاکم حسکانی در "شواهد التنزیل لقواعد التفضیل" به چند طریق از ابی امامه باهلی آورده اند که رسول خدا (ص) فرمود: همانا خداوند پیمبران را از چند درخت آفرید و مرا از یک درخت خلق کرد، پس من ریشه آن درختم و علی شاخه آن و فاطمه ورق آن و حسن و حسین میوه آن است، پس هر کس به شاخه ای از شاخه آن در آن در آویزد. رستگار شود. و هر کس آن را رها کند، فرو افتد و اگر بنده ای هزار سال پس از آن هزار سال و پس از آن هزار سال دیگر در بین صفا و مروه خدا را عبادت کند و صحبت ما را درک نکند خدا وی را بصورت در آتش اندازد سپس تلاوت فرمود:

قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی

گنجی در صفحه ۱۷۸ کفایه این حدیث را یاد کرده است. احمد و ابن ابی حاتم از ابن عباس درباره این قول خدای تعالی آورده اند که و من یقترب حسنه مودت آل محمد است، و ثعلبی در تفسیرش این حدیث را مسندا آورده و ابن صباغ مالکی در صفحه ۱۳ "الفصول" و ابن مغزلی در "المناقب" و ابن حجر

[صفحه ۱۸۸]

در صفحه ۱۰۱ "الصواعق" و سیوطی در صفحه ۷ جلد ۶ "الدر المنثور" و "احیاء المیت" هامش اتحاف صفحه ۲۳۹ و حضر می در صفحه ۲۳ "رشفه الصادری" و "نیهانی" در صفحه ۹۵ "الشرف المویذ" این روایت را آورده اند.

۶- ابو شیخ، ابن حبان در کتاب "الثواب" خود از طریق واحدی از علی (ع) روایت کرده است که فرمود: درباره ما آل حم آیه ای است که مودت ما را نگه نمی دارد مگر آن کس که مومن است. سپس خواند:

قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الموده في القربى.

ابن حجر در صفحه ۱۰۱ و ۱۳۶ "الصواعق" و سمهودی در "جواهر العقدين" این روایت را آورده اند.

۷- ابی طفیل گفت: حسن بن علی بن ابی طالب برای ما خطبه خواند. پس حمد و ثنای الهی را بجا آورد و از امیر مومنان علی (رض) بنام خاتم اوصیاء و وصی انبیاء و امین صدیقین و شهداء یاد کرد سپس فرمود: مردی از میان شما رفت که پیشگامان بر او پیشی نگرفتند و پس ماندگان به وی نرسیدند. پیغمبر خدا (ص) پرچم را به او داد و جبرئیل از جانب اوست و میکائیل از جانب چپ وی می جنگیدند تا خدا وی را پیروز گرداند و خداوند در شبی جانش را گرفت که در آن شب جان وصی موسی گرفته شده بود و در شبی روحش را بالا برد که روح عیسی را در آن عروج داده بود و آن همان شبی بود که عزوجل فرقان را فرو فرستاد. بخدا سوگند او زر و سیمی بجا نگذاشت و در بیت المالش جز پنجاه و هفت درهم که از عطاء وی زیاد آمده بود و می خواست با آن با خدمتگزاری برای ام کلثوم بخرد بجا نمانده است.

سپس فرمود: هر کس مرا میشناسد که می شناسد. و آنکه نمی شناسد، من حسن بن محمدم سپس این آیه را که قول یوسف است قرائت فرمود:

و اتبع مله آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب.

و به خواندن برخی از آیات قرآنی پرداخت و آنگاه فرمود:

[صفحه ۱۸۹]

منم پسر شبیر منم پسر نذیر منم پسر آنکس که بفرمان حق مردن را بسوی خدا می خواند منم پسر چراغ تابان منم پسر آنکس که به عنوان رحمت بر جهانیان مبعوث شد من از خاندانی هستم که خداوند پلیدی و ناپاکی را از آنان زدود. من از دودمانم که خداوند پلیدی و ناپاکی را از آنان زدود. من از آن دودمانم که خداوند دوستی و ولایت آنانرا در قرآنیکه بر محمد (ص) نازل کرده واجب دانست و فرمود:

قل لا اسالکم عليه اجرا الا الموده في القربى.

م- و در عبارت حافظ زرندی در (نظم در السمطين) چنین است که حضرت فرمود:

منم از خاندانی که جبرئیل در خانه ما فرود می آید و از پیشگاه ما بالا می رود و منم از خاندانی که خدای تعالی مودتشان را بر هر مسلمانی فرض فرموده و درباره آنها آیه:

قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الموده في القربى و من یقترب حسنه نزد له فیها حسنا را فرو فرستاده است و اقراراف حسنه، مودت ما خاندان است.

این روایت را "بزار و طبرانی" در "الکبیر" و ابو الفرج در "مقاتل الطالبین" و ابن ابی الحدید در ص ۱۱ ج ۴ شرح نهج البلاغه و هیشمی در ص ۱۴۶ ج ۹ "مجمع الزوائد" آورده اند. ابن صباغ مالکی نیز در ص ۱۶۶ "الفصول" این حدیث را نقل کرده و گفته است: این روایت را گروهی از اصحاب سیر و دیگران بازگو کرده اند، حافظ گنجی نیز در ص ۳۲ الکفایه از طریق ابن عقده از ابی طفیل و نسائی از هییره و ابن حجر در ص ۱۰۱ و ۱۳۶ "الصواعق" و صفوری در ص ۲۳۱ ج ۲ "نزهه المجالس" و حضر می در ص ۴۳ "الرشفه" نقل نموده اند.

۸- طبری در جلد ۲۴ ص ۱۶ تفسیرش باسناد خود از سدی، و او از ابی دیلم، نقل کرده است که گفت:

چون "امام سجاد" علی ابن الحسین (رض) را اسیر کردند و بشام آوردند و او را بر در دروازه دمشق بیا داشتند، مردی از اهل شام

برخواست و به امام گفت:

[صفحه ۱۹۰]

خدا را شکر که مردانتان را کشت و شما را در مانده کرد و به این فتنه خاتمه داد. علی بن الحسین (رض) فرمود: آیا قرآن خوانده ای؟ گفت: آری فرمود: آیا آل حم را خوانده ای پاسخ داد: قرآن خوانده ام ولی آل حم را ندیده ام فرمود که آیا نخوانده ای؟ قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی.

پرسید: مگر خویشان پیغمبر شماست؟ فرمود: آری. این حدیث را ثعلبی باسناد خود در تفسیرش آورده و ابو حیان نیز در ص ۵۱۶ ج ۷ تفسیرش به آن اشاره کرده و سیوطی نیز در ص ج ۶ " الدر المنثور " و ابن حجر در ص ۱۰۱ و ۱۳۶ الصواعق به نقل از طبرانی و زرقانی در ص ۲۰ ج ۷ " شرح مواهب " آورده اند.

۹- طبری در ص ۱۶ و ۱۷ ج ۲۴ تفسیرش از سعید بن جبیر و عمرو بن شعیب روایت کرده است که آن دو گفته اند: مقصود از خویشاوند رسول خدا (ص) فاطمه است.

و ابو حیان در تفسیر خود این سن را از آن دو و از " سدی " روایت کرده و سیوطی نیز در " الدر المنثور " آورده است. فخر رازی در ص ۳۹۰ ج ۷ تفسیرش گفته است.

من می گویم: آل محمد، کسانی هستند که امورشان واگذار به پیغمبر است و هر کدام از آنان که پیوندشان با پیغمبر شدیدتر و کاملترین باشد او آل خواهد بود و چون هیچ تردیدی نیست که پیوند میان فاطمه و علی و حسن و حسین با پیغمبر استوارترین پیوندها است و این مطلبی است که همچون معلوم به نقل متواتر مسلم است، پس واجب است که آل، اینها باشند. و مناوی گفت است: این سخن از حافظ زرندی است که: هیچ یک از دانشمندان مجتهد و پیشوایان رهیافته، نیست، مگر آنکه از ولایت خاندان پیغمبر، خط

[صفحه ۱۹۱]

و افر و فخر زاهر برده، چه این امر خداست که فرموده است:

قل لا استلکم علیه اجرا الی الموده فی القربی.

و ابن حجر در ص ۸۹ " الصواعق " گفته است: دیلمی از ابی سعید خدری روایت کرده که پیغمبر در تفسیر آیه وقفوهم انهم مسئولون فرموده اند: از ولایت علی پرسش خواهد شد و گویا مراد " واحدی " نیز همین حدیث بوده که گفته است: در تفسیر آیه وقفوهم انهم مسئولون، روایت کرده اند، که مقصود ولایت علی و اهل بیت است زیرا خداوند به پیغمبر فرمان داد که مردم را آگاهی دهد که از آنها پاداشی در نبوت مسالت ندارد، مگر آنکه خاندانش را دوست دارند. و معنی آیه نیز چنین است که از آنها می پرسند آیا خاندان پیغمبر را به شایستگی و آن چنانکه رسول (ص) سفارش فرموده بود، دوست داشته اند یا مودت آنها را چنان ضایع و مهمل گذاشته اند، که باید سرزنش و نکوهش شوند؟

و در ص ۱۰۱ " الصواعق " این شعر را از شمس الدین ابن عربی یاد کرده است:

رایت ولائی آل طه فریضه

على رغم اهل البعد يورثنى القربا

فما طلب المبعوث اجرا على الهدى
بتبليغه الا الموده فى القربى

"ابن صباغ مالکی" نیز در ص ۱۳ فصول: این سه بیت را از گوینده ای یاد کرده است:

هم العروه الوثقى لمعتصم بها
مناقبهم جاءت بوحي و انزال

مناقب فى شورى و سوره هل اتى
و فى سوره الاحزاب يعرفها التالى

و هم آل بيت المصطفى فودادهم
على الناس مفروض بحكم و اسجال

و از دیگری آورده است:

هم القوم من اصفاهم الود مخلصا
تمسك فى اخراه بالسبب الاقوى

[صفحه ۱۹۲]

هم القوم فاقوا العالمين مناقبا
محاسنهم تجلى و آثارهم تروى

موالاتهم فرض و حبههم هدى
و طاعتهم ود و ودهم تقوى

آنها، خاندانی هستند که هر کس صمیمانه دوستشان داشته باشد، به وسیله ای نیرومند برای آخرت خود چنگ زده است. خاندانی که در مناقب بر جهانیان برترند نیکیهای آنها نمایان و آثارشان زبا نزد است.

مهرشان واجب و محبتشان هدایت و طاعتشان مودت و مودتشان پارسائی است. و شبلنجی در ص ۱۳ نور الابصار، این ابیات ابی حسن بین جبیر را ذکر کرده است:

احب النبی المصطفی و ابن عمه
علیا و سبطیه و فاطمه الزهرا

هم اهل بیت اذهب الرجس عنهم
و اطلعهم افق الهدی انجما زهرا

موالاتهم فرض علی کل مسلم
و حبهام اسنی الذخائر للاخری

و ما انا للصحب الکرام بمبغض
فانی اری البغضاء فی حقهم کفرا

من پیغمبر مصطفی و پسر عم او علی و دو فرزندش و فاطمه زهرا را دوست دارم. خاندانی که خداوند ایشان را از هر پلیدی به دور داشت و آنان را ستارگان فروزان افق هدایت ساخت. مهر آنان بر هر مسلمانی فرض و دوستی ایشان بالاترین ذخیره آخرت است. من دشمن اصحاب بزرگوار پیغمبر نیستم. و کینه توزی درباره آنان را ناسپاسی می دانم.

[صفحه ۱۹۳]

صراط مستقیم اهل بیتند

سخن عبدی:

و هم الصراط فمستقیم
فوقه ناج و ناکب

ثعلبی در کتاب "الکشف و البیان" در ذیل این گفتار خدای تعالی، اهدنا الصراط المستقیم، روایت کرده است که مسلم بن حیان گفت، از ابا بریده شنیدم که می گفت اهدنا الصراط المستقیم یعنی راه محمد و دودمانش. و در تفسیر "و کعب بن جراح" از سفیان ثوری و او از سدی و او از اسباط و مجاهد، و آنها از عبد الله بن عباس، آورده اند که عبد الله در تفسیر آیه اهدنا الصراط المستقیم می گفت: ای گروه بنده گان، بگوئید، خداوندا ما را بر دوستی محمد و خاندانش رهنمون

باش.

و حمویی در فرائد باسناد خود از اصبح بن نباته و او از علی (ع) آورده است که امام درباره این آیه و ان الذین لا یؤمنون بالاخره عن الصراط لناکبون می فرمود: صراط، ولایت ما خاندان است.

و خوارزمی در مناقب آورده است که صراط دو صراط است. راهی در دنیا است و راهی در آخرت اما راه راست در دنیا، علی بن ابی طالب است. و صراط آخرت پل جهنم است هر کس راه مستقیم دنیا را باز شناخت از راه آخرت سلامت میگذرد. و معنی این حدیث را روایت دیگری که ابن عدی و دیلمی از رسول خدا (ص) آورده اند و در ص ۱۱ کتاب صواعق آمده است، روشن می کند و آن روایت این است که پیغمبر (ص) فرمود: استوارترین شما بر صراط آن کسی است که دوستیش به خاندان و اصحاب من شدیدتر باشد.

و شیخ الاسلام حموئی در فرائد السمطین باسناد خود در حدیثی این گفتار امام جعفر صادق را آورده است که فرمود: نحن خیره الله و نحن الطریق الواضح و الصراط المستقیم الی الله پس راه رفتن بسوی خداوند، آنهایند و هر کس به آنان

[صفحه ۱۹۴]

چنگک زند راه خدا را در پیش گرفته است چه ابو سعید، در کتاب شرف النبوه باسناد خود از رسول خدا (ص) روایت کرده است که فرمود: من و خاندانم درختی در بهشت هستیم که شاخه های آن در دنیا است. پس هر کس بدامن ما چنگک زند، راه خدای خویش را در پیش گرفته است. (ذخائر العقبی ص ۱۶)

و مقصود عبدی از " صدیقه " در شعرش، فاطمه دختر پیمبر (ص) است که پدرش وی را به این نام، نامید، چه ابو سعید در کتاب " شرف النبوه " از رسول خدا (ص) آورده است که به علی فرمود: سه چیز بتو ارزانی شده است که به هیچ کسی، و به من هم، ارزانی نشد. تو داماد کسی چون من شدی که من چنین نشدم و ترا، زنی صدیقه چون دختر من دادند که چنین زنی بمن ارزانی نشد. و حسن و حسین از پشت تواند. و از صلب من چون آنان بوجود نیامد. لیکن شما از من اید و من از شمایم. (الریاض النصره ج ۲ ص ۲۰۲)

و از ام المومنین عایشه است که می گفت. هیچ کس را راستگو تر از فاطمه (ع) ندیدم، مگر آن پدریکه چنین دختری را بوجود آورد. " حلیه الاولیاء " ج ۲ ص ۴۲ " الاستیعاب " ۲ ص ۷۵۱ " ذخائر العقبی " ص ۴۴ " تقریب الاسانید " و شرح آن ص ۱۵۰ " مجمع الزوائد " ۹ ص ۲۰۱ مولف " مجمع " گفته است، رجال این روایت همه از رجال صحیح اند.

فاطمه صدیقه و علی بزرگ صدیق و فاروق امت است

و مقصود عبدی از (صدیق) امیر مومنان صلوات الله علیه است چه وی صدیق این امت و این لقب خاص اوست " محب الدین طبری ر در کتاب ریاضش گفته است: همانا رسول خدا، علی را صدیق نامید و نیز در ص ۱۵۵ آورده است. که " خجندی گفت: علی (ع) به لقب " یعسوب الامه " و " صدیق اکبر " ملقب است و در این باره اخبار فراوانی رسیده است که برخی از آنها را یاد میکنیم: ۱- ابن سجاد و " احمد " در کتاب " المناقب " از قول ابن عباس روایت کرده اند که رسول خدا (ص) فرموده اند، صدیقان سه تن اند، حزقیل که مومن آل فرعون است و حبیب که صاحب آل یاسین است، و علی بن ابی طالب. و " ابو نعیم " این روایت

[صفحه ۱۹۵]

در "المعرفه" آورده و "ابن عساکر" نیز آن را از قول "ابی لیلی" نقل کرده و این دو عبارت را بر حدیث افزوده اند که پیغمبر فرمود، و علی بالاتر از آنها است. محب - الدین طبری در ۲ ص ۱۵۴ "ریاض" و پنجی "در ص ۴۷" کفایه، "روایت را با عبارت ابی لیلی، و سیوطی در "جمع الجوامع" بطوری که در ج ۶ ص ۱۵۲ ترتیب آن آمده است و "ابن حجر" در ص ۷۴ "صواعق"، آن را به عبارت "ابن عباس" آورده اند، و در ص ۷۵ "صواعق" نیز این حدیث به عبارت "ابی لیلی" تکرار گردیده است.

۲- رسول خدا (ص) فرمود همانا این "علی" نخستین کسی است که بمن ایمان آورد و اولین کسی خواهد بود که در روز رستاخیز با من مصافحه می کند، و اوست صدیق اکبر و این است فاروق این امت که حق را از باطل جدا می کند و این است یعسوب مومنان "طبرانی" این روایت را از "سلمان" و "ابی ذر" و "بیهقی" و "عدنی" از "حذیفه"، و "هیشمی" در ۹ ص ۱۰۲ مجمع و "حافظ گنجی" در ص ۷۹ کفایه این روایت را از طریق "حافظ ابن عساکر" آورده اند و در پایان حدیث چنین آمده است که پیغمبر فرمود: و اوست باب "مدینه علم من که از جانب آن وارد می شوند و او است خلیفه من پس از من" متقی هندی "این روایت را با عبارت اول در ص ۶۵ کتاب "اکمال کثر العمال" آورده است.

۳- "ابن عباس و ابی ذر" گفته اند: از پیغمبر (ص) شنیدیم که به علی می فرمود: انت الصدیق الاکبر و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل: توئی صدیق اکبر و توئی فاروقی که حق را از باطل جدا می کند.

"محب الدین" در ص ۱۵۵ "ریاض" روایت را آورده و گفته است: و در روایتی چنین است که فرمود و انت یعسوب الدین. حاکمی و قرشی نیز در ص ۳۵ شمس الاخبار این خبر را آورده و افزوده اند که فرمود و انت یعسوب المومنین شیخ الاسلام حموی در باب ۲۴ (الفرائد) آورده و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ۳ ص ۲۵۷ روایت را از قول "ابی رافع" یاد کرده و عبارتش این است: ابو رافع گفت برای خدا -

[صفحه ۱۹۶]

حافظی به خدمت ابی ذر آمدم چون خواستم از نزد او بیرون آیم بمن و جمع همراهانم گفت: بزودی فتنه ای پدید می آید، از خداوند بترسید و بر شما باد که از بزرگ مردی چون علی بن ابی طالب پیروی کنید چه من از رسول خدا (ص) شنیدم که به او می فرمود: تو نخستین کسی هستی که بمن ایمان آوردی و در رستاخیز اولین کسی خواهی بود که با من مصافحه می کنی و توئی صدیق اکبر و توئی فاروقی که حق و باطل را از هم جدا می کند و توئی یعسوب مومنان، و ثروت یعسوب کافران است. و توئی برادرو وزیر من و بهتر کسی که پس از من می ماند و پیمان مرا نگه می دارد. قاضی ایجی در ص ۲۷۶ ج ۳المواقف و صفوریدر ص ۲۵ ج ۲، نزه المجالس این روایت را آورده اند.

۴- پیغمبر (ص) فرمود: در شب معراج، پروردگارم بمن گفت، ای محمد چه کسی را بخلافت خود بر امت، گمارده ای گفتم پروردگارا تو دانا تری، گفت: ای محمد من ترا به رسالت نیز برگزیدم و برای خویش انتخاب کردم، تو پیغمبر من و برگزیده من از میان آفریدگان منی، و پس (از تو) آن صدیق اکبر و آن پاک و پاکیزه نهادی است که او را از سرشت تو آفریدم و وی را وزیر تو ساختم و پدر دو سبط پاک و پاکیزه نهاد تو، - آن دو سرور جوانان اهل بهشت قرار دادم و همسر او بهترین زنان جهان است تو، درختی، و علی شاخه و فاطمه برگ و حسن و حسین بار آن درخت اند. آن دورا از سرشت علین آفریدم و شیعه شما را از (طینت) شما ساختم، چه اگر گردنهای آنان را به شمشیر بزنند بر مهرشان نسبت بشما می افزایند، گفتم: پروردگارا صدیق اکبر کیست؟

فرمود: برادرت علی بن ابی طالب است. قرشی در ص ۳۲ شمس الاخبار، این روایت را آورده است.

۵- علی (ع) فرمود: من بنده خدا و برادر پیغمبر و صدیق اکبرم و کسی به (این لقب) پس از من قائل نخواهد شد، مگر آنکه دروغگو و دروغ پرداز باشد. من هفت سال پیش از همه مردم نماز گزارده ام.
ابن ابی شیبه، بسند صحیح این روایت را آورده و نسائی نیز در ص ۳ خصائص

[صفحه ۱۹۷]

با سندیکه رجال آن ثقة اند و ابن ابی عاصم در کتاب " السنه " و حاکم در ص ۱۱۲ ج ۳ " المستدرک " روایت را آورده و آن را صحیح دانسته است. ابو نعیم نیز در المعرفه و ابن ماجه در ص ۵۷ ج ۱ سنن خود به سند صحیح آورده. طبری در ص ۲۱۳ ج ۲ تاریخش با اسناد صحیح و عقیلی و خلعی نیز. ابن اثیر در ص ۲۲ ج ۲ الکامل و ابن ابی الحدید در ص ۲۵۷ ج ۳ شرح النهج و محب الدین طبری در ص ۶ ذخائر و ص ۱۵۵ و ۱۶۷ و ۱۵۸ ج ۲ ریاض و حموی در باب ۴۹ فرائد و سیوطی، آنطور که در ص ۳۹۴، ج ۶ ترتیب جمع آمده است در الجمع بذکر این حدیث پرداخته اند. و در ص ۲ ۵۵ طبقات شعرانی چنین است که علی (رض) گفت: انا الصدیق الاکبر، لا یقولها بعدی الا کاذب.

۶- معاذه گفت: از علی آنگاه که بر منبر بصره خطبه می خواند، شنیدم که می گفت: منم صدیق اکبر که ایمان آوردم پیش از آنکه ابو بکر ایمان آورد و اسلام آوردم پیش از آنکه ابو بکر اسلام آورد. ابن قتیبه در ص ۷۳ " معارف " و ابن ایوب و عقیلی و محب الدین در ص ۸۵ ذخائر و ص ۱۵۵ و ۱۵۷ ج ۲ " ریاض " این روایت را آورده اند و ابن ابی الحدید در ص ۲۵۱ و ۲۵۷ ج ۳ شرح نهج البلاغه و سیوطی در جمع الجوامع، بنابر آنچه در ص ۴۰۵ ج ۶ ترتیب آن آمده است به ذکر این روایت پرداخته اند.

نام هایی که بر در بهشت مکتوب است

و این شعر عبدی:

اسماهما قرنا علی سطر

بظل العرش راتب

اشاره است به حدیث نگارش نام فاطمه و پدر و شوهر و فرزندان او در ظل عرش و بر باب بهشت. چه خطیب بغدادی در ص ۲۵۹ ج ۱ تاریخش از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا و ص) فرمود: در شب معراج، دیدم که بر در بهشت نوشته اند.
لا اله الا الله، محمد رسول الله علی حبیب الله، و الحسن و الحسین صفوه الله، فاطمه خیره الله، علی مبغضیهم لعنه الله.

[صفحه ۱۹۸]

این روایت را خطیب خوارزمی در ص ۲۰۴ مناقب خود بازگو کرده است.

پیوند زناشویی علی و زهرا

و در این شعر عبدی:

كان الاله وليها

و امينه جبريل خاطب

اشاره است، به این که خدای تعالی، فاطمه را به ازدواج علی در آورد و این پیوند را خود سرپرستی فرمود و جبرئیل امین نیز خطبه خوان آن بود. چه این خیر از جابر بن سمره رسیده است که گفت رسول خدا (ص) فرمود: آیا می‌پندارید که من دخترم فاطمه را به ازدواج علی بن ابی طالب در آوردم حال آنکه بزرگان قریش به خواستگاری وی آمدند و من نپذیرفتم؟ در این کار به انتظار خیر آسمانی (وحی) بودم تا آنکه در شب بیست و چهارم ماه رمضان جبرئیل بسوی من آمد و گفت ای محمد، (خدای) علی اعلی بر تو درود می‌فرستد، او روحانیان و کروییان را در جایگاهی که به آن "افیح" گویند، بزیر درخت طوبی جمع کرده، فاطمه را به ازدواج علی در آورد. مرا نیز فرمان داد که خطبه خوان این پیوند باشم و خدای تعالی خود ولی (عقد) بود (الحديث) ص ۱۶۴ کفایه الطالب محب الدین طبری در ص ۳۱ ذخائر از علی (ع) روایت کرده است که گفت، رسول خدا (ص) فرمود ملکی بر من فرود آمد و گفت: یا محمد ک همانا خدای تعالی بر تو درود می‌فرستد و می‌گوید: من دختری فاطمه را، در ملاء اعلی به ازدواج علی در آوردم تو نیز در زمین وی را بعقد او در آور.

"نسائی" و "خطیب" در ص ۳۱ تاریخش، باسناد از عبد الله بن مسعود (رض) آورده اند که گفت: در بامداد عروسی، فاطمه دختر پیغمبر را لرزش در بدن افتاد رسول خدا (ص) بوی فرمود:

ای فاطمه م ترا به ازدواج و مردی) که در دنیا، سرور و در آخرت از صالحان است، در آوردم و چون خواستم ترا به علی دهم خداوند جبرئیل را مامور کرد و او در آسمان چهارم پیاخاست و فرشتگان صف‌ها بستند، پس جبرئیل برای

[صفحه ۱۹۹]

آنان خطبه خواند و خداوند ترا بعقد علی در آورد. سپس به درخت بهشت فرمان داد تا زیب و زیور ببار آورد آن را بر فرشتگان ببارد و هر فرشته ای که (این زیب و زیور ها) را بیشتر یا بهتر از دیگران برداشت، تا روز قیامت، به آن می‌نازد. "ام سلمه" گفت: فاطمه بر دیگر زنان سرافرازی میکرد، به اینکه نخستین خطبه خوان (عقدش) جبرئیل بوده است.

این روایت را "گنجی" در ص ۱۶ کفایه آورده و گفته است: این، حدیثی حسن و عالی است و ما آن را بهمین طریق روایت کردیم محب الدین طبری هم در ص ۳۲ ذخائر آن نقل کرده است.

و صفوری در ص ۲۲۵ ج ۲، نزه المجالس، آورده است که جبرئیل به رسول خدا گفت: همانا خداوند رضوان را فرمان داد. تا منبر کرامت را بر باب بیت المعمور بگذارد و فرشته ای بنام "راحیل" را فرمود. تا بر آن منبر بالا رود او بر منبر نشست و خدا را به سزاواری، ثنا و ستایش نمود. پس در آسمانها نشاط و سرور بر پا شد و بمن وحی فرمود که عقد این پیوند را میخوانم.

من فاطمه کنیز خود و دختر پیغمبرم محمد را به ازدواج علی در آوردم، پس من عقد کردم و فرشتگان را بر آن گواه گرفتم و شهادت ایشان را در این پارچه حریر نوشتم. اینک من مامور آن را بر شما عرضه کنم و به خاتمی از مشک سپید مهر نمایم و به رضوان خازن جنان بسپارم. در این باره اخبار بسیار دیگری نیز هست.

کابین زهرا

و این بیت عبدی:

و المهر خمس الارض مو
هبه تعالی فی المواهب

اشارتی است به روایتی که "شیخ الاسلام حموی" در باب هجدهم "فرائد السمطين" از رسول خدا (ص) آورده است که به علی (ع) فرمود: ای علی همانا زمین از آن خداست و آن را بهر یک از بندگان خود که بخواهد، وامی گذارد.

[صفحه ۲۰۰]

(اینک) بمن وحی فرستاده که فاطمه را با کابین یک پنجم زمین، به ازدواج تو در آورم، پس آن صداق اوست و هر کس بر زمین گام نهد، و شما را دشمن باشد، راه رفتنش بر زمین، حرام است.

نثار زهرا

و این سخن عبدی:

و این سخن عبدی: و تنها بها من حمل طوبی طیت تلک المواهب.

اشاره است به حدیث نثاری که "بلال بن حمامه" آورده است. که روزی پیغمبر خدا (ص) متبسم و خندان و با چهره ای چون ماه تمام و تابان، روی به ما آورد، عبد الرحمن بن عوف برخاست و گفت:

ای رسول خدا (ص) این نور چیست؟ فرمود بشارتی است که از پروردگرم درباره برادر و پسر عمم بمن رسیده است و آن اینست که خداوند فاطمه را بهمسری علی در آورده و به رضوان خازن جنان فرموده تا درخت طوبی را بجناباند. پس درخت طوبی به تعداد دوستداران اهل بیت برگه هائی بیار آورده است. و نیز در زیر آن درخت فرشتگانی آفریده و به هر یک براتی داده تا چون قیامت بر پا شود و ملائکه خلائق را فرا خوانند، دوستی از دوستداران اهل بیت نماند، مگر آنکه برگه ای که در آن فرمان رهائی از آتش جهنم است به وی بدهند.

پس برادر و پسر عم من و هم دخترم. نجات بخش مردان و زنان از آتش دوزخ اند.

"خطیب" در ص ۲۱۰ ج ۴ تاریخش و "ابن اثیر" در صفحه ۲۰۶ ج ۱، "اسد الغابه" و "ابن صباغ" مالکی و "الفصول المهمه" و "ابو بکر خوارزمی" در (المناقب) و "ابن حجر" در ص ۱۰۳ "الصواعق" و "صفوری" در ص ۲۲۵ ج ۲ "نزه المجالس" و "حضری" در صفحه ۴۸ "رشفه الصادی" این روایت را آورده اند.
و "ابو عبد الله ملا" در کتاب سیرتش. از انس روایت کرده است که رسول

[صفحه ۲۰۱]

خدا (ص) در مسجد به علی (ع) فرمود، این جبرئیل است که مرا خبر می‌دهد به اینکه خداوند و به درخت طوبی وحی فرستاده که در و یاقوت بر آنها بارود او در و یاقوت بر آنها نثار کرده و حوران این در و یاقوتها را در طبق هائی از در و یاقوت گرد آورده اند و تا روز رستاخیز بیکدیگر هدیه می کنند.

این روایت را محب الدین در ص ۳۲ "الذخائر" و ص ۱۸۴ ج ۲ "الریاض" و "صفوری" در ص ۲۳۳ ج ۲ "نزه المجالس" آورده اند.

چکامه دیگری از عبدی

و از اشعار عبدی است:

ای سروران من و ای فرزندان علی - ای آل طه و ای خاندان رسول خدا (ص) کیست که با شما برابری کند؟ چه شما نمایندگان خدا در زمین آید.

شما آید، آن ستارگان هدایتی که خداوند رهسپاران این راه را، بشما رهبری می کند.

اگر رهبری شما نبود، ما بضلالت می افتادیم، و گمراهی با هدایت مشتبه می شد.

توشه ای جز مهر شما ندارم، و آن بهترین زاد و ذخیره و پشتوانه من در پهنه حشر است.

دوستی شما و بیزاری از بدگویانتان، اعتقاد من است.

و نیز از اوست:

به فرمان پروردگار. فاطمه پاک نهاد، را در آسمان به همسری علی نیک سرشت در آوردند.

خدا مهر زهرا را یک پنجم زمین از آباد و غیر آباد، قرار داد. علی بهترین مردان و زهرا بهترین زنان و مهرش بهترین کابین ها است.

گریه حضرت زهرا و سخن حضرت رسول

و از اشعار اوست:

[صفحه ۲۰۲]

آنگاه که فاطمه بتول، گریان و نالان و فغان کنان، به خدمت پیغمبر آمد و گفت: زنان بنزد من آمده، به نکوهش و سرزنش من

زبان گشوده می گویند، پیغمبر ترا به همسری علی آن مرد نادار و نیازمند. در آورده است،

پیغمبر فرمود: ای فاطمه شکبیا باش، و خدا را شکر کن که به برکت علی به فضل بزرگ نائل آمده ای.

خداوند جبرئیل را فرمود تا به آواز بلند فرشتگان را فرا خواند، ملائکه گرد آمدند و روی به المعمور پروردگار آوردند جبرئیل به

خطبه پرداخت و خدا را حمد نمود و بزرگی ستود.

(و خداوند فرمود): یک پنجم زمین من از آن زهرا و بقیه آن از آن دیگران است.

در این هنگام درخت طوبی بر سر حوران بهشت، مشک و عبیر نثار کرد. توضیح:

بیت:

اذ اتته البتول فاطم تبکی

و توالی شهیقها و الزفیرا

اشاره است به روایتی که م - حافظ عبد الرزاق از معمر و او از ابن ابی نجیح و او از " مجاهد " و او از " ابن عباس " آورده " و خطیب بغدادی " باسناد خود آن را در ص ۱۹۵ ج ۴ تاریخش نقل کرده که " ابن عباس " گفت چون پیغمبر فاطمه را به همسری علی در آورد فاطمه گفت: ای رسول خدا (ص). آیا مرا به مردی دادی که نیازمند و بی چیز است؟ پیغمبر فرمود: مگر خشنود نیستی؟ برآستی که خداوند از اهل زمین دو مرد را برگزید که یکی از آن دو پدرت و دیگر شوهر تو است " حاکم " این روایت را در " المستدرک " ص ۱۲۹ ج ۳ آورده و آن را صحیح دانسته است.

" هیشمی " نیز در ص ۱۱۲ الجمع و سیوطی آنطور که در ص ۳۹۱ ج ۲ ترتیب جمع آمده در کتاب " الجمع " و صدری در ص ۲۲۶ ج ۲ نزهه المجالس " آورده است. و در ص ۲۲۶ ج ۲ " نزهه المجالس " از عقائق چنین آمده است: که فاطمه (رض) در شب عروسی خویش گریست، و پیغمبر سبب گریه وی را پرسید. و زهرا چنین گفت:

[صفحه ۲۰۳]

تو میدانی که من دوستدار دنیا نیستم، لیکن چون در این شب به ناچیزی خویش نگریستم، ترسیدم علی بگوید: با خود چه آورده ای؟ پیغمبر فرمود: آسوده باش که علی همیشه خرسند و خشنود است. پس از آن زنی یهودی و ثروتمند ازدواج کرد و زنان رادعوت نمود و آنها فاخر ترین جامه های خویش را پوشیدند و گفتند: می خواهیم ناظر ناداری و نیازمندی دختر محمد (ص) باشیم، او را نیز دعوت کردند، جبرئیل جامه ای بهشتی، فرود آورد و چون زهرا آن جامه را پوشید و سر انداز سر کرد و در میان جمع نشست آنگاه که پرده بالا رفت، و آن جامه درخشید زنان گفتند ای فاطمه این جامه را از کجا آوردی؟ گفت از جانب پدرم گفتند: پدرت از کجا آورده است فرمود: از جبرئیل. پرسیدند او از کجا آورد گفت از بهشت. و آن زنان اسلام آوردند و گفتند: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله. و از شوهرانشان هر کس مسلمان شد زنش در خانه اش ماند و آنکه اسلام نیاورد، زنش از او جدا شد و به همسر دیگری در آمد.

شرح احادیث ماثور دیگری که در بقیه ابیات آمده است، پیش از این گذشت و در این بیت از قصیده عبدی در ستایش علی (ع).

و کان یقول یا دنیا غری

سوی فلسط من اهل الغرور

و نیز در این بیت از چکامه دیگرش:

لم تشتمل قلبه الدنيا بزخرفها

بل قال غری سوی کل محتقر

اشارتی است به آن چه در حدیث " ضراره بن زمره " آنگاه که علی امیر مومنان را برای معاویه، می ستود آمده است، ضراره به

معاویه گفت: علی را در شبی سخت تاریک و بی ستاره در عبادت گاهش دیدم که محاسنش را به دست داشت و چون مار گزیده به خود می پیچد و مانند ماتمزده می گریست و می گفت: ای دنیا ای دنیا دیگری را بفریب به من دیدار می نمائی و شوق نشان می دهی؟ هیهات هیهات من ترا سه طلاقه کردم و رجعی در آن نیست و که چه عمرت کوتاه و عیشت ناچیز و ارزشت اندک است.

[صفحه ۲۰۴]

"ابو نعیم ر در ص ۸۴ " حلیه " و ابن عبد البر در " استیعاب " و ابن عساکر در ص ۳۵ تاریخش و بسیاری از حافظان و مورخان دیگر این روایت را آورده اند.

نیز از اشعار عبدی است:

آن قوم بگاهی که علی پاک نهاد، به پاره دوزی کفش پیغمبر نشستند، به خانه رسول آمدند، و گفتند اگر حادثه ای رخ دهد جانشین تو و مرجع ما چه کسی خواهد بود و پیغمبر فرمود: جانشین من همان پینه دوز پاک سرشت و دانایی پارسا است. شاعر در این ابیات به حدیث ام سلمه اشاره کرده است که به ام المومنین عایشه در سر آغاز جنگ جمل گفت: آیا بیاد می آری که من و تو در سفری با رسول خدا بودیم و علی در آن سفر پاره دوزی کفش پیغمبر و شستشوی جامه های حضرتش را بعهده گرفته بود پس کفش پیغمبر و شستشوی جامه های حضرتش را بعهده گرفته بود پس کفش پیغمبر پاره شد و علی در زیر سایه سمره ای به پاره دوزی نشست، که پدرت با عمر پیش آمدند و اجازه شرفیابی خواستند ما بر خواستیم و در پرده شدیم و آندو در آمدند و با پیغمبر به گفتگو پرداختند و گفتند: ای رسول خدا نمی دانیم تا کی در میان ما خواهی بود؟ ای کاش ما را به جانشین خود آگاه می کردی تا پس از تو داد خواه ما باشد.

پیغمبر فرمود: من او را شناخته ام و اگر معرفی کنم از گردش پراکنده خواهید شد، آن چنانکه بنی اسرائیل، هارون پسر عمران را تنها گذاشتند.

آندو خاموش ماندند و از خدمت پیغمبر مرخص شدند و چون من و تو بخدمت رسول خدا باز آمدیم تو که از ما گستاختر بودی پرسیدی، ای رسول خدا جانشین تو کیست؟ و رسول فرمود: پاره دوز کفش. ما بیرون آمدیم و کسی جز علی ندیدیم و تو گفتی ای رسول خدا جز علی دیگری را نمی بینم. فرمود: همو جانشین من است. عایشه گفت: درست است. داستان را بیاد دارم. ام سلمه گفت: پس از این یاد آوری چرا بر علی خروج میکنی. عایشه گفت: من برای اصلاح در میان مردم، می روم و امیدوارم که اجر بپریم انشاء الله ام سلمه گفت: خود دانی.

[صفحه ۲۰۵]

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۷۸.

شاعر ما عبدی را سروده دیگری است که در آن امیر مومنان (ع) را چنین می ستاید: ای آنکه فرشتگان آنچنان شیفته و دلباخته ات بودند که از شوق دیدارت بخدا شکایت بردند

و خدای جهان، تصویری از تو پرداخت تا پیوسته زیارتش کنند و با او باشند. و نیز در ستایش آن امام (ع) چنین سروده است: خدا برای فرشتگان و الا، تصویری شریف و گرامی چون خود علی پرداخت تا گروهی از فرشتگان طواف گر آن تمثال و گروهی دیگر معتکف در گاهش باشند.

این است آنچه پیغمبر در شب معراج از فراز رفر دید. در این ابیات اشاره به حدیثی است که یزید بن هارون، آن راوی حافظ و متقن و بزرگ و ثقه از راوی ثقه دیگری بنام حمید طویل و او از انس بن مالک آورده است که رسول خدا (ص) فرمود: شبی که مرا به آسمان بردند، فرشته ای را دیدم که بر منبری از نور نشسته و فرشتگان دیگر گردش را گرفته اند گفتم: ای جبرئیل این فرشته کیست؟ گفت نزدیک شو و بر او سلام کن، چون نزدیک رفتم و سلام کردم، برادر و پسر عمم علی بن ابی طالب را دیدم. گفتم ای جبرئیل آیا علی در آمدن به آسمان چهارم بر من پیشی گرفته است؟ گفت نه لیکن فرشتگان، از شوق دیدار علی، بخدا شکایت بردند و خدای تعالی این فرشته را از نور بر چهره علی (ع) ساخت و آنها در هر شب و روز جمعه هفتاد هزار بار وی را زیارت و خدا را تسبیح و تقدیش می کنند و ثواب آن را به دوستدار علی هدیه می نمایند.

این روایت را حافظ گنجی در ص ۵۱ کفایه آورده و گفته است این حدیث حسن و عالی است و ما نیز بهمین جهت آن را نوشتیم. و از سروده های عبدی است:

[صفحه ۲۰۶]

خدای متعالی، علی رغم منافقان، فاطمه را به همسری علی در آورد و یک پنجم زمین را مهر او کرد، زهی چنین کابینی. و نیز امیر مومنان را چنین می ستاید:

چه شبهای سختی را که بیدار ماند و چه روزهای گرمی را که به روزه داری گذرانند.

و نیز در مدح علی (ع) گفته است: ای علی تو چشم خدا و جنب الهی که هر کس در حقت تقصیر کرد، به خواری در دوزخ افتاد تو کشتی نجات و صراط مستقیم جاودانه، هدایتی.

لب تشنگان حوض کوثر، بر تو وارد میشوند، گروهی را سیراب وعده ای را محروم می کنی.

توئی گذرگاهی که هر کس رابخواهی به بهشت و آن را که بخواهی به دوزخ می فرستی.

بیان برخی از احادیثی که در بعضی از این ابیات است، گذشت.

و اما در این سروده او:

و علیک الورد تسقی من

الحوض من شئت نثنی محروما

اشارتی است به اینکه سقایت حوض کوثر در روز قیامت با علی امیر مومنان است دوستان خویش را سیراب می فرماید و دو رویان و نا سپاسان را از آن می راند.

و در این باره در کتب صحاح و مسانید، احادیثی آمده است که ما برخی از آنرا یاد می کنیم:

۱- طبرانی باسناد رجال مورد اعتماد، از ابی سعید خدری آورده است که پیغمبر فرمود:

ای علی در روز رستاخیز ترا عصائی از عصاهای بهشتی خواهد بود که با آن منافقانرا از حوض می رانی.

الذخائر ص ۹۱، الرياض ص ۲۱۱. مجمع الزوائد ۹ ص ۱۴۵، الصواعق

[صفحه ۲۰۷]

ص ۱۰۴.

۲- احمد در (المناقب) به اسناد خود از عبد الله بن اجاره آورده است که از امیر مومنان علی بن ابی طالب، از فراز منبر شنیدم که می گفت: من با این دو دست کوتاهم کفار و منافقان را از حوض رسول خدا می رانم همان طور که ساربانان شتر بیگانه را از آبشخور می رانند.

طبرانی این روایت را در "الاوسط" آورده و در ج ۹ "مجمع الزوائد" ص ۱۳۹ و "الریاض النضره" ص ۲ و ۲۱۱ و "کنز العمال" ص ۴۰۳ نیز یاد گردیده است.

۳- "ابن عساکر" در تاریخش با اسناد خود از "ابن عباس" و او از پیغمبر خدا (ص) آورده است که به علی فرمود: تو در روز رستاخیز در پیش روی منی. پس لوای حمد را بمن میسارند و من آن را به تو خواهم داد و تو مردم را از حوض می رانی. "سیوطی" این حدیث را در "الجمع" بنا به آنچه در ص ۴۰ ج ۶ ترتیب آن آمده است یاد کرده و در ص ۳۹۳ همان کتاب از ابن عباس و او در حدیث مفصلی که از عمر نقل کرده گفته است که پیغمبر فرمود: تو بالواء حمد در پیشاپیش من در خشی و از حوض من دفاع می کنی.

۴- احمد در "المناقب" به اسناد خود از ابی سعید خدری آورده است که رسول خدا فرمود: خداوند در مورد علی پنج چیز بمن داده است که آن را از دنیا و آنچه در آن است، بیشتر دوست دارم.

اما اول: او در پیشگاه خداوند تا فراغت از حساب خلافت تکیه گاه من خواهد بود.

اما دوم: لواء حمد بدست اوست و آدم و فرزندانش در زیر این پرچمند. و اما سوم: وی برکنار حوض من ایستاده و هر که را از امت من می شناسد سیراب می کند. تا آخر حدیث

[صفحه ۲۰۸]

این روایت در ص ۲/۲۰۳ "الریاض النضره" و ص ۶/۴۰۳ "کنز العمال" یاد شده است.

۵- شاذان فضیلی با اسناد خود از امیر مومنان روایت کرده است که رسول خدا (ص) فرمود: ای علی از پروردگار خود در مورد تو پنج خصلت خواستم که بمن ارزانی داشت.

اما یکم: از پروردگارم خواستم که آنگاه که خاکم را می شکافد و گرداز سر و رویم می زداید، تو با من باشی و خواسته ام را بر آورده کرد.

اما دوم: از او خواستم که در کنار کفه میزان مرا بپا دارد و تو با من باشی. این خواسته ام را هم بر آورد.

اما سوم: از او خواستم که ترا پرچمدار من و آن لواء بزرگ الهی قرار دهد که رستگان و روندگان به بهشت در زیر آنند. این را نیز بمن داد.

اما چهارم: از پروردگارم خواستم تو ساقی امتم از حوضم باشی و خدای پذیرفت.

اما پنجم: از پروردگارم خواستم ترا پیشرو امت من (در رفتن) رو به بهشت قرار دهد و این را بمن ارزانی فرمود. پس خدا را سپاس که به داده هایش بر من منت نهاد.

این روایت را در ص ۲۰۲ "المناقب" خطیب خوارزمی در باب دوازدهم "فرائد السمطين" و در صفحه ۴۰۲-۶ "کنز العمال" می توان یافت.

۶- طبرانی در "الاوسط" از "ابی هریره" روایت کرده است که پیغمبر خدا (ص) فرمود: ای علی گوئی من بینمت که بر (کنار) حوض من ایستاده ای و مردمرا از آن می رانی و آنجا صراحی هائی است که چون ستارگان آسمان (می - درخشد) و من و تو و حسن و حسین و فاطمه و عقیل و جعفر در بهشت برادرانه بر سریری رو بروی هم نشستیم. تو با منی و شیعه ات بهشتی است. (مجمع الزوائد ۹ صفحه ۱۷۳)

۷- از جابر بن عبد الله است که رسول خدا (ص) فرمود: ای علی سوگند به آنکه جانم در دست اوست که تو در روز رستاخیز مدافع حوض منی و با عصای خود

[صفحه ۲۰۹]

مردان را از آن می رانی، آن چنانکه شتر بیگانه را می رانند و گوئی مقام ترا در کنار حوض می بینم (مناقب خطیب ص ۶۵)

۸- "حاکم" در صفحه ۱۳۸ - ج ۳ "المستدرک" باسناد مصحح خود از "علی بن ابی طلحه" آورده است که گفت: ما حج می گزاردیم و در مدینه از کنار حسن بن علی گذشتیم و معاویه بن جدیح - جدیح را به تصغیر بخوانید - هم با ما بود. به حضرت حسن گفتند: این است معاویه بن جدیح که علی (ع) را لعن می کند!!

فرمود: بیاوریدش. چون آوردندش، فرمود: تو علی را ناسزا می گوئی؟ گفت نه فرمود: بخدا اگر با او ملاقات کنی، - و نمی پندارم که در رستاخیز به دیدارش بررسی - می بینیش که بر کنار حوض رسول خدا ایستاده و آیات منافقان را با عصای عوسجیش که بدست دارد، می راند این حدیث را آن صادق مصدوق (محمد ص) برای من باز گو کرده است. و دروغ پرداز زیانکار است.

طبرانی این روایت را آورده و در عبارت اوست که حضرت حسن فرمود: می یابی او را که آماده و مصمم، ناسپاسان و دورویان را از حوض رسول خدا (ص) می راند (این) گفتار صادق مصدق محمد است.

و این شعر عبدی:

و الیک الجواز تدخل من شئت

جنانا و من تشاء جحیما

اشارت است به معنی که در اخبار بسیاری وارد شده است و ما به یاد آوری برخی از این اخبار بسنده می کنیم:

۱- "حافظ ابن سمان" در "الموافق" از قول قیس بن حازم روایت کرده است که گفت: ابو بکر صدیق علی بن ابی طالب را دید و بر روی او لبخند زد علی فرمود چرا خندیدی؟ گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که من گفت هیچ کسی از صراط نمی گذرد مگر آنکه علی برایش پروانه عبور نوشته باشد.

این روایت در "الریاض النضره" ۲ ص ۱۷۷ و ۲۴۴ و در "الصواعق" ۷۵ ص و "اسعاف الراغبین" صفحه ۱۶۱، یاد شده است.

[صفحه ۲۱۰]

۲- مجاهد از ابن عباس نقل کرده است که پیغمبر خدا (ص) فرمود: چون روز رستاخیز آید، خدای عزوجل، جبرئیل و محمد را بر صراط میایستاند و هیچ کس از آن نمی گذرد، مگر آن که براتی از علی بن ابی طالب دارد.

"خطیب خوارزمی" در ص ۲۵۳ "المناقب" این حدیث را آورده و ابنمغازلی فقیه نیز در "المناقب" یاد کرده و عبارت او چنین است: علی در روز قیامت بر کنار حوض ایستاده، و (به بهشت) در نمی آید مگر کسی که از علی بن ابی طالب جواز آورد "قرشی" در ص ۳۶ "شمس الاخبار" این حدیث را یاد کرده است.

۳- "حاکمی" از قول علی (ع) آورده است که رسول خدا (ص) فرمود: چون خداوند خلق پیشین و پسین را در رستاخیز گرد آورد و صراط بر پل جهنم زده شود، از آن نمی گذرد مگر آن کس که گذرنامه ولایت علی بن ابی طالب داشته باشد. این روایت در باب ۵۴ "فراید السمطین" و ص ۱۷۲ ج ۲ "الریاض النضره" یاد شده است.

۴- "حسن بصری" از قول عبد الله آورده است که رسول خدا (ص) فرمود: چون قیامت شود، علی بن ابی طالب بر فردوش که کوهی است از جنت بر آمده و بالای آن عرش پروردگار جهانیان است و نه‌های بهشت از آن سرازیر و در بهشت پراکنده است، بر کرسی از نور می نشیند و "تسنیم" از پیش رویش روان است، هیچ کسی را گذری بر صراط نخواهند بود، مگر آن را که برات ولایت او (علی) و خاندانش، باشد (علی) بر جنت مشرف است دوستان خود را به بهشت و دشمنان خویش را به دوزخ در می آورد.

خوارزمی در ص ۴۲ "المناقب" و حموی در باب ۵۴ "الفراید السمطین" این روایت را آورده اند.

۵- "قاضی عیاض" در "الشفاء" از پیغمبر روایت کرده است که فرمود: معرفت خاندان محمد برات آزادی از دوزخ و محبت آل محمد پروانه عبور از صراط و ولایت آل محمد، امان از عذاب است.

[صفحه ۲۱۱]

این روایت را در ص ۱۳۹ "الصواعق" و ص ۱۵ "الاتحاف" و ص ۱۵۹ "رشفه الصادی" می توان یافت.
۷- "خطیب" در ص ۱۶۱ ج ۳ "تاریخش" از "ابن عباس" آورده است که به پیغمبر (ص) گفتم: ای رسول خدا آیا برای رهائی از دوزخ جوازی هست؟ فرمود اری، گفتم: چیست؟

فرمود: محبت علی بن ابی طالب. و انشاء الله تعالی، حدیث "علی قسیم الجنه و النار" در جای خود خواهد آمد.
و از اشعار عبدی در ستایش امیر مومنان است:

بتو آموخت آنچه را که مردم می دانستند و الهامت فرمود آنچه را که آنان نمی دانستند پس چنان بر شرف و عزت و مجدت در میان مردم افزود که از وصف واصفان والاتر است.

بتو ارزانی شد، آنچه را که به دیگر ندادند. گوارا بادت ای امیر مومنان فرشتگان چنان آرزومند دیدارت بودند که از شوق نالیدند و خدای مهربان و سکره ای را که بی کم و کاست به تو می مانست، برای آنان ساخت.

"عبدی" در بیت نخست اشاره به حدیثی کرده است که ذکرش در صفحه ۴۴ گذشت و بیان دیگر ابیات نیز در ص ۲۸۸ آمد.
و از سروده های اوست:

ای پیشوایان ما، شما بهترین عارفانی هستید که در "اعراف" دوستان و دشمنان خود را به صورت باز می شناسید.
و در فردای رستاخیز که همگان در پیشگاه خداوند، می ایستیم، ما را بنام شما فرا می خوانند ما ببرکت بهترین خلق یعنی جدتان و ببرکت پدرتان، راه رستگاری را یافته و از گمراهی رهیدیم. اگر شما نبودید، خداوند آفریدگان را

[صفحه ۲۱۲]

نمی آفرید و این دنیای فریبده نام نمی گرفت و ما نیز نبودیم و از جهت شما بود که خداوند آسمان و زمین را برای مردم آفرید و انس و جن را آزمود.

شما از همانندی با تمام مردم برترید، شان شما بالاتر وارجتان والاتر است. چون ضرری به ما روی آرد خداوند را به پایگاهی که در پیشگاه او دارید، می خوانیم و خدا آن زیان را از ما می راند.

و اگر دشواری و اندوهی ما را فراگیرد، شما را دژ استوار خود می سازیم تا از آن سختی و دیگر سختیها برهیم و چون روزگار بر ما ستم کند و به عزت شما پناهنده شویم، آن ستم از ما دور می شود. و آنگاه که از گناهان خود بر ما بیمی رود، شفاعت امان بخش شما، برات بیزاری ما خواهد بود.

در بیت نخست اشارتی به این سخن خدای تعالی در سوره اعراف است که: و علی الاعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم و نیز اشاره دارد به احادیثی که در تفسیر این آیه آمده است و از آن جمله "حاکمک بن حداد حسکانی" (که شرح زندگیش در ج ۱ ص ۱۱۲ گذشت) به اسناد خود از "اصبغ بن نباته" یاد کرده است که گفت در خدمت علی نشسته بودم که "ابن کوا" شرفیاب شد و از معنی این سخن خدای تعالی پرسید: علی الاعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم. حضرت فرمود: وای بر تو ای "ابن کوا" ما به روز رستاخیز در جایگاهی میان بهشت و جهنم می ایستیم و یاران خود را به چهره می شناسیم و به بهشت در می آریم و دشمنان خویش را نیز می شناسیم و به دوزخ می فرستیم"، و "ابو اسحاق ثعلبی" در کتاب "کشف الیبان" در تفسیر آیه شریفه "ابن عباس" روایت کرده است که گفت:

اعراف جایگاه بلندی بر صراط است که "عباس" و "حمزه" و "علی بن ابی طالب" و "جعفر طیار" در آن می ایستند و دوستان خود را به سیمای سپیدشان و دشمنان خود را به روی سیاهشان باز می شناسند. این روایت را ابن طلحه شافعی

[صفحه ۲۱۳]

در مطالب السول" ص ۱۸ و ابن حجر در ص ۱۰۱ و "الصواعق" و شوکانی در ص ۱۹۸ ج ۲ "فتح القدير" آورده اند. و بیت دوم اشاره است به این سخن خدای تعالی که یوم ندعو کل اناس بامامهم و امامان شیعه خاندان پاک پیغمبرند که شیعیان را به نام آنان فرا می خوانند و با آنها محشور می کنند. چه به گفته پیغمبر پاک نهاد، انسان با دوست خود خواهد بود" و نیز "هر کس به قومی مهر بورزد، با آنان محشور می شود"، و نیز، "آنکه گروهی را دوست می دارد، خداوند وی را در زمره آنان محشور می فرماید"

معانی برخی از بقیه ابیات واضح و بیان بعض دیگر، بیش از این گذشت.

دو عبدی هم عصر

این عبدی که شرح زندگیش گذشت، با شعر شیعی دیگری هم عصر است که هر دو در کنیه و لقب و محیط پرورش و مذهب همانندند. با این تفاوت که این شاعر، ابو محمد یحیی بن هلال عبدی کوفی است. و ما بجهت کثرت اشتباهی که در شناخت ایندو، رخ می دهد و از عبدی دوم نیز کمتر یاد کرده اند، به ذکر وی می پردازیم:

"مرزبانی" در صفحه ۴۹۹ کتاب معجمش گفته: "وی کوفی بوده و ساکن همدان شده است. او شاعری خوب و شیعی مذهب است و در ستایش "رشید" مدایح نیکوئی دارد. وی گوینده این ابیات است.

[صفحه ۲۱۴]

مرگ از زندگی اندک و بخشیدن از بخشش ناپاک بهتر است پس به بی نیازی یا تهیدستی زندگی کن ورنه آنچه میخواهی از خدا بخواه و شکبیا باش.

و نیز از اوست.

به جان خودم سوگند، اگر امیه ظلم و ستم نمود، آنکه اساس گمراهی نهاد ستمگر بود.

این عبدی در کنار نهر ابی فطرس به انشاد اشعار زیر برای " عبد الله بن علی بن عباس " پرداخته است:

خاندان هاشم دعوت کنندگان به بهشت و دودمان اموی فراخوانندگان به دوزخ اند ای امیه تو که قرار نداری، به جنیان در سرزمین و بار بپیوند اگر بروی به خواری رفته ای و اگر بمانی به پستی و فرومایگی مانده ای .

داستانی هم دارد که این داستان و مشعر خوانی عبدی برای " عبد الله عباسی " را " ابن قتیبه " در ص ۲۰۷ جلد ۱ " عیون الاخبار " و " یعقوبی " در ص ۹۱ ج ۳ تاریخش و ابن رشیق در ص ۴۸ ج ۱ " العمده " یاد کرده اند و می پندارم کسانی که بر این کتب تعلیقاتی نوشته اند، از زندگی شاعر آگاهی نداشته و به شرح حالش نپرداخته و از تعریف او خاموش مانده اند.

ابن قتیبه گفته است: چون منصور شام را گرفت و مروان را کشت. به " ابی عون " و همراهان خراسانیش گفت: من درباره ی بازماندگان خاندان مروان

[صفحه ۲۱۵]

اندیشه ای دارم که شما همگی باید در فلان روز آماده باشید. سپس در همان روز، به دنبال آل مروان فرستاد و چون جمع شدند، اعلام کرد که می خواهد عطائی برایشان مقرر کند. هشتاد نفر از آنها حاضر و به در خانه منصور آمدند، مردی از قبیله کلب که دائی آنها بود نیز آمده بود. منصور بار داد و آنها در آمدند دربان از کلبی پرسید تو از کدام قبیله ای؟ گفت کلبی و دائی ایشانم. دربان گفت برگرد و این گروه را رها کن. نپذیرفت و گفت: من دائی اینها و از این دو دمانم چون مجلس آراسته شد، فرستاده منصور از اندرون به بیرون آمد و فریاد زد کجاست حمزه بن مطلب تا داخل شود؟ حاضران به هلاک خویش یقین کردند. سپس دومی بیرون آمد و گفت: حسن بن علی کجاست تا در آید؟ سومی بانگ زد زید بن علی بن الحسین کجاست؟ و چهار می گفت: یحیی بن زید کجاست؟. سپس دستور آمد که بارشان دهید. چون داخل شدند " عمر بن زید " دوست منصور نیز در میان آنان بود " منصور " به وی اشاره کرد که بر صدر آید. آنگاه او را بر بساط خود نشاند و به دیگران نیز فرمان نشستن داد خراسانیان نیز عمود به دوست منصور نیز در میان آنان بود " منصور " به وی اشاره کرد که بر صدر آید. آنگاه او را بر بساط خود نشاند و به دیگران نیز فرمان نشستن داد خراسانیان نیز عمود به دست ایستاده بودند. منصور گفت: عبدی کجاست. وی برخاست و شروع به خواندن قصیده ای کرد که در آن گفته است:

اما الدعاه الی الجنان فهاشم

و بنو امیه من دعاه النار

و چون ابیاتی از این چکامه را خواند " غمر " گفت. ای زنا زاده عبدی خاموش شد و عبد الله ساعتی تامل کرد و گفت ک انشاد

قصیده را دنبال کن و چون عبدی چکامه را به پایان برد، کیسه ای که در آن ۳۰۰ دینار بود به جانب انداخت و به تین سرورده گوینده آن تمثل جست:

نزدیک شدن آنان (بنی امیه) به منبرها و اورنگ ها مرا و دیگران را نگران کرد ایشان را، همچنانکه خداوند در خانه خواری و نابودی فرود آورده است، در همانجا، جای

[صفحه ۲۱۶]

دهید و دست دودمان به زمین خورده و به خواری فتاده عبد شمس (امویان) را مگیرید، بلکه درختان کهن و جوان آنها را ببرید (خرد و درشتشان را بکشید) و هنگامه کشتن حسین (ع) وزید و کشته کنار "مهراست" را بیاد آرید.

سپس به خراسانیان گفت دهید. ایشان، عمودها را چنان بر سر دشمنان کوبیدند که مغزشان از هم پاشید. مرد کلبی برخاست و گفت من کلبی ام و از اینها نیم منصور این شعر خواند:

و مدخل راسه لم یدنه احد
بین الفریقین حتی لزه القرن

و گفت دهید. مغز او را نیز چون دیگران کوبیدند. آنگاه روی به "غمر" کرد و گفت پس از اینها دیگر برای تو نیز خیری در زندگی نخواهد بود. و او پاسخ داد: چنین است؟ وی را هم کشتند. آنگاه جل هائی خواست و بر آن اجساد انداخت و روی آن سفره گسترده و صبحانه خواست و به خوردن نشست و هنوز ناله برخی از آنها خاموش نشده بود که خوراک را تمام کرد دو گفت: از آن روز که از کشتن حسین (ع) آگاهی یافتم، خوراک گوارائی - جز امروز - نخورده بودم سپس برخاست و دستور داد اجساد را با پا بر زمین کشند. خراسانیان اموال کشتگان را غارت کردند و پیکرها را در بوستان عبد الله بن دار آویختند و یکروز که وی غذا می خورد، فرمان داد یکی از درهای ایوان باغ را باز کنند. بوی مردار بینی ها را پر کرد. دیگران گفتند: ای کاش می فرمودید در را ببندند. گفت: بخدا قسم این رائحه را از بوی مشک بیشتر دوست دارم و چنین خواند:

امیه پنداشت که هاشم پس از کشتن زید و حسین از او راضی میشود. نه چنین است. به پروردگار و خدای محمد (ص) سوگند که راضی نخواهد شد

[صفحه ۲۱۷]

مگر آنگاه که کوه و دشت بنی امیه بر باد رود و چون زنی که خوار شوهر است، به شمشیر هاشمیان خوار گردد و وامها نیز پس گرفته شود.

"یعقوبی" گفته است: "عبد الله بن علی" به فلسطین بر می گشت، چون به نهر ابی فطرس که میان فلسطین وارد است، رسید، بنی امیه در خدمتش گرد آمدند به آنها فرمان داد که فردا برای گرفتن جایزه و عطا بنزدش آیند. چون فردا فرا - رسید، عبد الله جلوس کرد و بار داد. هشتاد مرد از امویان بر او وارد شدند و بر سر هر یک از آنها دو مرد با گرز آهن ایستاده بود، عبد الله مدتی سر بزیر انداخت و پس از آن عبدی برخاست و چکامه ای را که در آن گفته است:

اما الدعاه الی الجنان فهاشم
و بنو امیه من دعاه النار

خواند " نعمان بن زید بن عبد الملک " در کنار عبد الله بن علی نشسته بود به شاعر گفت: ای بد کار زاده، دروغ گفته ای عبد الله بن علی گفت نه ای ابا محمد راست گفته ای به سخت ادامه بده. سپس روی به بنی امیه کرد و شهادت حسین و خاندانش را به یادشان آورد. آنگاه دستها را برهم زد و ماموران چنان گرزها را بر سر آنها کوبیدند که همگی را کشتند مردی از میان آن گروه از دور فریاد زد و چنین خواند " عبد شمس " پدر تو و پدر ماست و ما از جایگاه دوری ترا نمی خوانیم و با تو نسبت داریم خویشاوندی ما پا برجا و باگره‌های سخت، استوار و محکم است.

" عبد الله " گفت: هیئات کشتن حسین (ع) این پیوند را گسست. سپس دستور داد اجساد آنها را بر خاک کشیدند و سفره ای بر آن گسترده. بر آن بساط نشست و خوراک خواست و به خوردن پرداخت و گفت: امروز روزی چون روز حسین (ع) است و هرگز با آن برابر نخواهد بود. مردی کلبی نیز با امویان به مجلس آمده بود. به عبد الله گفت امید من این بود که خیری به اینها می رسد و من نیز از آن بهره مند می شوم عبد الله گفت: گردنش را بزنید که:

و مدخل راسه لم یدنه احد
بین الفریقین حتی لزه القرن

[صفحه ۲۱۸]

شعراء غدیر در قرن ۰۳

ابو تمام طایی

اشاره

ای آهو هر جا که تلهای انبوه خاکی و بیابانها بی نشان نمایان شد بایست و نکوهش و سرزنش گمراهت نکند. از بیم پنهان شو و صدای کوه بدامت نیندازد، چه این بیهوده سخن آبرویت را می برد. ترا نادانی می بینم که در میان امر و نهی سرگردانی، هلاک از تو دور باد، ترا با نهی و امر چکار است؟ آیا حوادث غم انگیز و دشوار بر اهلس، مرا از کاری که به انجام آن شتاب دارم، باز می دارد؟ روزگار چنان سر آزار من دارد که گوئی با این آزار، نذرهای خود را ادا می کند. او را درختانی است، که بزرگواری را در درون آن نهان کرده و بارو برگ سبزی ندارند. و من با پوشیدن جامه صبر چنان با زمانه روبرو شدم که ترسیدم صبر به تنگ آید چه سخت است که شهر و دیار بر مردی که چون من قبیله و وسیله دارد، تنگ آید.

در روز افتادگی، گویند ای نیست که به چون منی که جوانی و نیاز انباز اویند، بگوید: برخیز (ایستاده ای دست من افتاده را نمیگیرد).

اگر چه روزگار بر گشته است و برای هیچ تشنه ای آبی و برای هیچ پرسنده ای جوابی ندارد

[صفحه ۲۱۹]

آنان مردمی هستند که بد گوئی و پیکار در میانشان راه یافته و پرده ستایش و نکو داشتشان را دریده است.

از میان آنها چون دوستی را برگزینی، کبر در دل دارد و قائد و رائدش گمراهی و خود بینی است.

چون برق آسایش ببیند، به تو نزدیک می شود و آنگاه که احساس سختی کند، از عیوق دورتر رود.

کجاست جوانمردی که مردم با او دشمنی نکرده باشند؟ یا کدام راد مرد است که عزمی درست دارد و گرانبار نیست؟

می بینی که توانگران به فزونداری خود بر نیازمندان و بیچارگان می نازند براستی که آنکس که مرا به پیری نشانند، چنانکه

دیدش، هفده سال نداشت و آن دیگری چون رازی را به وی سپردم سینه اش از نگرانی راز بجوش آمد و پرده از آن برگرفت.

مردم روی زمین سرکشی و خودرائی کردند و سخن بسیاری از آنان جز گروهی اندک کفر بود.

رنج تاریکی روزگار فرماندهی آن دو تن را کشیدند، در حالی که آنها دلیلی بودند که آفتاب و ماه از ایشان به رهنمونی شایسته تر

بود.

بزودی این آب جوئی از پستان مرگ شما را به پرتگاهی می کشاند که آب و شرابی در آن نیست.

شما که از فرو رفتن در جوئی خرد به ستوه آمده اید، آنگاه که دریا بر شما بشورد چه می کنید؟

شما خود خونهای ریخته شده در زیر دیگ به تاراج رفته خلافت شدید، زیرا به آنچه که این دیگ را به جوش می آورد، واقف

نبودید.

چرا پرنده جهل پرنده جهل را پیش از آنکه پروازش ارمغانی نامانوس برایتان بیاورد از پرواز باز نداشتید؟

[صفحه ۲۲۰]

دندان را بر هم فشردید و ننگ کار را پوشانید کجا پنهان می ماند رازی که بر ملا شد.

با فرزندان پیغمبر و دودمان او کارهایی کردید که کمترین آن خیانت و غدر بود.

پیش از آن بر سر جانشین او چنان مصیبت سختی آوردید که اندازه نداشت با او از در جنگ های نو و کهنه ای در آمدید که پیش

از این، اینگونه نبردها سابقه نداشت

علی بگاہ سرافرازی برادر و داماد پیغمبر است. برادر و دامادی که مانند ندارد.

پشت پیغمبر (محمد ص) به او گرم بود همانطور که پشت گرمی موسی به هارون بود.

او همیشه تاریکی سختیها را با روشنی فتح و پیروزی که از رویش نمایان بود می زدود.

وی شمشیر بران خدا و رسولش در هر جنگی بود، شمشیری که فرسودگی و و کندی نداشت

کدام دست بدی بود که نبرید؟ و کدام روی گمراهی بود که بر آن داغ ننگ نهاد؟

او مرد، در حالیکه دینداران را به سر سختیش آرامش و بی دینان را ترس و بیم بود. باد لاوری، مرزهای مخوف را از شکستن نگه

میداشت و از سر زمین دشمن مرز می ساخت.

در احد و بدر آنگاه که این نبرد گاهها از پیاده و سواره موج می زد، و نیز در روز جنگ حنین و نضیر و خیبر و خندق آنگاه که " عمرو ر به میدانش تاخت چنان به شمشیرها و نیزه های خونین برای مرگ سرخ بپاخاست که آن را از میان برداشت.

[صفحه ۲۲۱]

نبرد گاههائی که فقط خدا غم‌سگار و گشایشگر کار آمیخته به سختی و دشواری آن بود

و در روز غدیر، به چاشتگاه " در بیابانی " که در آن پرده و پوششی نبود، حق بر اهلش آشکار شد.

پیغمبر خدا بپاخاست و مردم را به حق فراخواند تا نیکی بحریم آنان نزدیک و زشتی از پیرامونشان دور شود.

بازوان علی را گرفت و اعلام کرد که او سرور و سرپرست شما است. آیا می دانید؟

پیغمبر روز و شب خود را باین بیان با مردمی که باو و شامشان به گمراهی و نادانی می گذشت، گذراند.

تا حق بر آنها نمودار شد و آنها نیز آشکار این حق را ربودند.

پس از این جریان آیا بهره علی را بروز شهادت از دم شمشیری باید داد که در کف مرد تیره روزی بود که گناهانش وی را به

چراگاه گمراهی و شومی می فرستاد.

در پیرامون شعر

من برای هیچ اندیشمندی راه گریزی از شناخت روز غدیر نمی بینم بخصوص اگر کتب حدیث و سیره و آثار مدون تاریخی و ادبی

را پیش روی داشته باشد، چه هر یک از این آثار نمایشگر و نشان دهنده غدیرند و حقیقت آن روز را در دست خواننده می نهند و

هیچ دل و دماغ و پهلویی را از آن فارغ و منصرف و تهی نمیگذرانند و خواننده چنان با خبر غدیر روبرو می شود که گوئی این

داستان پس از

[صفحه ۲۲۲]

گذشت اینهمه روز گاران از نزدیک به وی دیده می دوزد و حقیقت خویش را به مردم می نماید.

پس از این مقدمه با من بیاور از " دکتر ملحم ابراهیم اسود، " شارح دیوان شاعر ما ای تمام شگفتیها کن چه وی در شرح این

سروده شاعر:

و یوم الغدير استوضح الحق اهله

می گوید " روز غدیر روز رویداد نبرد معروفی است " و آنگاه در شرح این بیت:

یمد بضیعه و یعلم انه..

گفتاری دارد که چنین می نماید که: آن نبرد از پیکارهای پیغمبر بوده است، در صفحه ۱۳۸ کتابش گفته است:

"یمد بضبعیه" یعنی یاری و یآوری می کند او را و ضمیر "ه" به امام علی بر می - گردد و معنی جمله این است که رسول خدا (ص) علی را نصرت می کرد و می دانست که او ولی است تنها بازو گیر و یاور پیغمبر در غدیر علی بود، پیغمبر نیز علی را یاری و نصرت می کرد. چه می دانست که وی ولی امتش و خلیفه پس از او خواهد بود. این است حقیقت آیا به آن آگاهی دارید "

راستی آیا مصدر این فتوای مجرد را از این مرد نخواهند پرسید؟ آیا نام چنین نبردی در کتابهای سیره نبوی هست؟ و آیا از ائمه تاریخ کسی به همچو غزوه ای تصریح کرده است؟ از اینها گذشته آیا داستان سرائی آنرا به رشته قصه کشیده و شاعری یافت می شود که تصویری خیالی از آن پرداخته باشد. آیا کسی از این نویسنده نمی پرسد که این غزوه از کجا بر غزوات محدود پیغمبر که کم و کیف آن معلوم و شوون و انواع آن مدون است و نامی از نبرد غدیر در آن نیست، افزوده شده و همچو جنگی که در آن علی و پیغمبر (ص) به یاری و یآوری یکدیگر

[صفحه ۲۲۳]

پرداخته و به پندار نویسنده از هم دفاع کرده اند، بر عدد ثابت آن اضافه گردیده است. یقین است که نویسنده را از پاسخ این پرسشها نا توان می بینی، لیکن به جهاتی او را خوش آمده است که حقیقت غدیر را به دامان امانت بپوشاند و بپندارد که بر این تعلیق جز گروهی نمی یابند و یا جستجو گران به بزرگواری از آن در می گذرند. اما نگاهی یک حقیقت دینی از نگهداری اعتبار چنین نویسنده ای که بی پروا می نویسد و دروغ را حقیقت ثابت می داند، بالاتر است.

آری در جاهلیت روزی هست که در آن "درید بن صمه" "وی پس از فتح مکه در حال کفر کشته شد" بر قوم "غطفان" به نام خوانخواهی شوید و قبائل آنها را یکی یکی گردید و از بنی عبس "ساعده بن مر" را کشت و "ذواب بن اسماء جشمی" را اسیر کرد "بنو جشم" حاضر شدند فدییه دهند "درید" پذیرفت و وی را بوسیله برادرش "عبد الله" کشت و گروهی از بنی مره و بنی ثعلبه و قبیله های غطفان "را به مصیبت نشانند.

در ص ۶ جلد ۹ اغانی گفته است "و این نبرد در روز غدیر" بود و شعری هم در این باره از "درید" یاد کرده است. در ص ۷۱ جلد ۳ عقد الفرید "یکی از نبردهای جاهلیت را جنگ روز "غدیر قلیاد" شمرده و گفته است "ابو عبیده" گفت: قبیله ها با هم سازش کردند ولی بنی ثعلبه بن سعد، صلح را نپذیرفتند و گفتند ما راضی نخواهیم شد مگر آنگاه که یا دیه کشتگان ما را بپردازند یا خون کشندگانشان را بریزیم سپس از قطن در آمدند و به "غدیر قلیاد" وارد شدند بنی عبس در رسیدن به این جایگاه و دست یافتن بر آب، بر آنها پیشی گرفتند و آبرو چنان از روی آنان بستند که نزدیک بود خود و چهار پایانشان از تشنگی بمیرند ". عوف "و "معل" دو فرزند "سبیع" که از قبیله بنی ثعلبه بودند، آنها را سازش دادند و مقصود "زهیر"

[صفحه ۲۲۴]

در آن بیت که می گوید:

شما دوتن، قبیله عبس و ذبیان را پس از آنکه به کشتار یکدیگر پرداخته بودند و میان آنها تخم نفاق افکنده شده بود، چاره سازی کردید، همین نبرد است.

و کلمه "قلیاد" که در گفتار بالا آمده است، آن چنان که از ص ۱۵۴ ج ۱ "معجم البلدان" و ص ۲ "بلوغ الادب" بر می آید،

مصحف "قلهی" و در کتاب اخیر، آن را از ایام مشهور عرب شمرده است. این است تمام آنچه که درباره این روز روایت کرده اند و پیغمبر و هیچکدام از هاشمیان را در آن ورود و خروجی و وصی وی امیر مومنان (ع) را با آن سر و پای، نیست و این داستان هیچ ارتباطی با آن دو ندارد، بنابر این آیا معقول است که ابو تمامی که ستایشگر علی جانشین بزرگ پیغمبر است، چنین داستانی را در شعر می‌رساند که مراد ابی تمام چنین جنگ خون ریزی نیست زیرا شاعر پس از آنکه مواقف امیر المومنین را در غزوات پیغمبر بر شمرده و از نبرد احد و بدر و حینی و نصیر و خیبر و خندق یاد کرده و سخن را با این بیت به پایان برده است که، مشاهد کان الله کاشف کرهها. و فارجه و الامر ملتبس امر به ذکر منقبتی دیگر پرداخته که برخاسته از زبان است نه از شمشیر و سنان و چنین سروده است:

"یوم الغدير" استوضح الحق اهله..

الخ

و به خوبی مشهود است که در این بیت اشاره به داستانی است که در آن پیا خاستن و فرا خواندن و آگاهی دادن و سخن گفتن و از اثبات حق برای اهل حق پرده برگرفتن است.

زندگی شاعر

ابو تمام، حبیب پسر اوس بن حارث بن قیس بن اشجع بن یحیی بن مزینا بن سهم بن ملحان بن مروان بن رفاغه بن مر بن سعد بن کاهل بن عمرو بن عدی بن عمرو بن حارث بن طی جلهم بن ادر بن زید بن یشجب بن عریب بن کهن بن سبان بن یشجب بن یعرب بن قحطان است، تاریخ الخطیب ص ۴۲۸ ج. ۸

[صفحه ۲۲۵]

به گفته جاحظ وی یکی از روسای طایفه امامیه و از بزرگان بی مانند ادب شیعه در روزگار گذشته و از پیشوایان لغت و فیض بخشان فضیلت و کمال است شعر و روشهای گوناگون آن از او آغاز و به او انجام می پذیرد و کار شاعری به او واگذار است و همگان به پیشگامیش در مسابقه شعر و شیفتگیش به ولای دودمان بزرگوار پیغمبر صلی الله علیه و اله هماهنگ اند. وی در هوش و حافظه چنان آیتی بود که درباره اش گفته اند:

غیر از هزار ارجوزه، چهار هزار دیوان شهر را از حفظ داشت و این غیر از قطعات و قصائد بود

و در "معاهد التنصیص" است که غیر از قطعات و قصائد، چهار هزار ارجوزه را از برداشت و در "تکلمه" است که وی ۵۰۰ شاعر ماهر روزگار خود را به گمنامی سپرد.

این شاعر، اصلاً شامی و زاده قریه "جاسم" است که از روستاهای "جیدور" و از اعمال دمشق بود به پدرش "ندوس عطار" می گفتند که بعداً آن را "اوس" کرده اند و در دائرة المعارف اسلامی است که خود شاعر اسم پدر را تغییر داده است و او نصرانی بود.

شاعر در مصر پرورش یافت و در آغاز جوانی در مسجد جامع سقائی می کرد. سپس به انجمن ادبا راه یافت و از آنها بهره برد و علم آموخت. وی مردی هوشیار و دانا بود و به شعر مهر می ورزید و از آن دست بر نداشت تا گاهی که به شاعری پرداخت و به خوبی

از عهده آن بر آمد و بنام شد و شعرش دست بدست گردید و خبر به معتصم رسید او را به نزد خود در " سر من رای ر خواند و ابو تمام چکامه ای چند درباره اش سرود و معتصم صله اش داد و بر شعراء روزگارش مقدم داشت، ابو تمام به بغداد آمد و در عراق و ایران به گشت و گذار پرداخت " محمد بن قدامه "

[صفحه ۲۲۶]

وی را در قزوین دیده که در آنجا با ادیبان و عالمان همنشینی و همگروهی داشته است. او به بزم آرائی و خوشخوئی و بزرگ منشی موصوف بود.

" حسین بن اسحاق " گفت به " بحتری " گفتم: مردم من پندارند که تو از " ابو تمام " شاعر تری. گفت بخدا که این سخن برای من سودی و برای او زیانی ندارد.

بخدا که من نانی جز به برکت او نخورده ام. البته دوست میداشتم که حقیقت همین باشد که گفته اند ولی بخدا سوگند که من پیرو و پناهنده و ریزه خوار خوان اویم، نسیم من در هوای او باز ایستد و زمین من در برابر آسمانش، پست نماید.

(تاریخ خطیب ۸ ص ۲۴۸)

این " بحتری " در سر آغاز شاعری و شکوفائی شعرش به نزد " ابی تمام " که در " حمص " بود، آمد و شعر خود را هنگامی که دیگر شعراء به قصد عرضه شعر به نزدش آمده و شعر خود را هنگامی که دیگر شعراء به قصد عرضه شعر به نزدش آمده بودند بر او خواند ابو تمام چون شعرش را شنید روی به او آورده و دیگران را وا گذاشت و چون همه رفتند، گفت

از میان شاعرانی که برایم شعر خواندند، تو از همه شاعر تری اینک حالت چگونه است "؟ بحتری " از ناداری شکایت کرد و " ابو تمام " نامه ای برای مردم " معره نعمان " نوشت و به استادی بحتری گواهی داد پایمردی کرد و به شاعر نیز گفت: آنان را بستای. وی به نزد مردم معره آمد و آنها به سبب نامه ابی تمام مقدمش را گرامی می داشتند و چهار هزار درهم برایش مقرر کردند. و این نخستین ثروتی بود که به وی می رسید.

از آن پس " ابو تمام " " بحتری و شعرش را می ستود و وی نیز از ملازمان " ابو تمام " شد، به بحتری گفتند. تو شاعر تری یا ابو تمام گفت ک اشعار خوب او از سروده های نیکوی من و گفته های بدمن از ابیات ضعیف او بهتر است و گفته اند که از " ابو العلاء معری " پرسیدند. از این سه تن کدام شاعر ترند:

[صفحه ۲۲۷]

" ابو تمام " یا " بحتری " یا " متنبی " گفت " متنبی " و " ابو تمام " دانشمندان و تنها " بحتری " شاعر است و گفته اند:

" بحتری " یکی از اشعار خود را برای ابی تمام خواند وی گفت: تو پس از من امیر شعرائی.

" شاعر " گفت: این سخن را از تمام چیزهائی که به آن دست یافته ام، بیشتر دوست دارم.

" ابن معتز " گفته است: تمام اشعار ابو تمام نیکو است و نیز آورده است که شاعر توجهی تمام به شعر " صریع الغوانی مسلم بن ولید " و " ابو نواس " داشته است.

و در گفتاری که " ابن عساکر " در ص ۲۴ ج ۴ تاریخش از " عماره بن عقیل " بازگو کرده، چنین آمده که چون " عماره " این سروده شاعر را شنید.

و طول مقام المرء بالحق مخلق
لديا جتیه فاغترب تتجدد

فانی رایت الشمس زیدت محبه
الی الناس ان لیست علیهم بسرمد

گفت:

اگر شعر بخوبی لفظ و نیکوئی معنی و پاکیزگی مضمون و استواری کلام است، شعر ابی تمام است و وی از همه شاعرتر. و اگر به غیر اینهاست پس من نمی دانم.
در زبان ای تمام نوعی گرفتگی و لکنت بود که "ابن معدل" یا "ابو العمیثل" در این باره شعری این چنین سروده اند

یا نبی الله فی الشعر و یا عیسی بن مریم
انت من اشعر خلق الله ما لم تتکلم

[صفحه ۲۲۸]

"ابی تمام" خلفا و امراء را ستایش کرده و به خوبی از عهده این کار بر آمده است و از قول "صهیب بن ابی صحبا" شاعر و "عطاف بن هارون" و "کرامه بن ابان عدوی" و "ابی عبد الرحمن اموی" و "سلامه بن جابر نهدی" و "محمد بن خالد شیبانی" به نقل شعر پرداخته و راویان او عبارتند از "خالد بن شرید شاعر" و "ولید بن عباد بحتری" و "محمد بن ابراهیم بن عتاب" و "عبدوی بغدادی". ("تاریخ ابن عساکر ۴ ص ۱۸۴) آورده اند که چون ابو تمام "محمد بن عبد الملک زیات را به قصیده ای که در آن میگوید:

دیمه سمحه القیاد سکوب
مستغیث بها الثری المکروب

لو سعت بقعه لا عظام اخری
لسعی نحوها المكان الجدیب

ستود "ابن زیات" وی را گفت ک ای ابا تمام، تو شعرت را چنان با جواهر لفظ و معنی می آرائی که از گوهر های تابان گردن بند گردن دوشیزگان زیبا تر است.
آنچه به پاداش نیک این اشعار می اندوزی، با خود شعر همسنگ نخواهد بود "کندی" فیلسوف در محضر "ابن زیات" بود که

به وی گفت، این جوان، جوان مرگ می شود. گفتند: از کجا این چنین داوری می کنی؟ گفت در او چنان فرزاندگی و هوشیاری و زیرکی توأم با خوش ذوقی و نیک طبعی دیدم که دانستم همچون شمشیر هندی که نیامش را می خورد جان روحانی او جسمش را خواهد خورد.

(تاریخ این خلکان جلد ۱ صفحه ۱۳۲)

"صولی" آورده است که ابی تمام، احمد بن معتصم "یا" پسر مامون "را به قصیده سینه ای ستود و چون به این سروده خود رسید که:

اقدام عمرو فی سماحه حاتم
فی حلم احنف فی ذکاء ایاس

"کندی" فیلسوف که حاضر بود گفت: امیر بالاتر از ستوده تست. وی لختی

[صفحه ۲۲۹]

درنگ کرد و سپس سر بر آورد و گفت:

لا تنکروا ضربی له من دونه
مثلا شرودا فی الندی و الباس

فالله قدضرب الاقل لنوره
مثلا من المشکاه و النبراس

همگان از تیز هوشی وی شگفتیها کردند.

دیوان شعر ابی تمام

می گویند: ابو تمام شعر خود را مدون نکرده است. لیکن آنچه آنکه در ص ۳۲۴ "بغیه الوعاه" آمده است، از خواندن عثمان بن مثنی قرضی م ۲۷۳ دیوان شاعر را برای خود او، چنین بر می آید، که شعر وی در روزگار زندگی خودش فراهم آمده، و پس از آن گروهی از اعلام و ادیبان به ترتیب و تلخیص و شروح و حفظ آن همت گمارده اند آه از آن جمله اند:

۱- ابو الحسن محمد بن ابراهیم کیسان در گذشته بسال ۳۲۰ که وی را شرحی بر اشعار ابی تمام است.

۲- ابو بکر محمد بن یحیی صولی م ۶/۳۲۵ که دیوان شاعر را به ترتیب حروف معجم در قریب به ۳۰۰ برگ فراهم آورده است.

۳- علی بن حمزه اصفهانی. که اشعار شاعر را به ترتیب انواع مرتب کرده است.

۴- ابو منصور محمد بن احمد ازهری شافعی م ۳۸۰ که شرحی بر اشعار شاعر دارد.

۶- خالع حسین بن محمد رافعی که در حدود سال ۳۸۰ زنده بوده و شرحی بر دیوان شاعر داد.

۷- وزیر حسین بن علی مغربی در گذشته به سال ۴۱۸، که کتاب اختیار و گزینش شعر ابی تمام دارد.

[صفحه ۲۳۰]

۸- ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی در گذشته بسال ۳۴۰ شرحی بر دیوان ابی تمام دارد که حموی آن را به خط خود ابو ریحان دیده است.

۹- ابو العلاء احمد بن عبد الله معری متوفی بسال ۴۴۹، که تلخیصی از دیوان شاعر با شرح آن بنام "ذکری حیب" دارد.

۱۰- ابو زکریا یحیی بن علی خطیب تبریزی متوفی ۵۰۲ که شارح دیوان اوست.

۱۱- ابو البرکات ابن مستوفی مبارک اربلی م ۶۳۷ که شرحی بر دیوان ابو تمام در ۱۰ جلد دارد.

۱۲- ابو الفتح ضیاء الدین نصر بن محمد متوفی ۶۳۷ که حافظ شعر وی بود.

۱۳- ابو الحجاج یوسف بن محمد انصاری م ۶۷۲ که دیوان شعر و حماسه را از حفظ می کرد.

۱۴- محی الدین خیاط که شرحی بر دیوان ابی تمام دارد.

۱۵- دکتر ملحم ابراهیم اسود. وی شرحی بر دیوان ابی تمام دارد که در مصر چاپ شده است.

نسخه چاپی دیوان ابی تمام ظاهراً بر ترتیب "صولی" است که مرتب بر حروف است. با این تفاوت که اشعار افتاده آن بسیار است.

زیرا "نجاشی" در صفحه ۱۲ فهرستش گفته است: ابو تمام را درباره خاندان پیغمبر اشعار فراوانی است. و احمد بن حسین (ره) یاد

آوری کرده که از دیوان شاعر نسخه کهنه ای دیده است که شاید نوشته در روزگار خود شاعر یانزدیک به زمانه او بوده و در آن

از امامان شیعه تا امام جواد (ع) که ابو تمام در زمان وی در گذشته است یاد نمود، لیکن در دیوان

[صفحه ۲۳۱]

چاپی ابی تمام از این اشعار بسیار چیزی جز همان چکامه راثیه ای که در این کتاب آوردیم، یافت نمی شود. بنابراین یا آن دستی

که باید امین در چاپ باشد، این چکامه ها را بگناه طبع انداخته است، مثل سایر کتب که با آنها نیز چنین کاری کرده اند و یا آنکه

در هنگام چاپ به چنین دستنویسی، دسترسی نیافته و یا آنکه نسخه چاپی دیوان همان نسخه مذکور اختصاری "ابو العلاء معری"

است.

دیوان حماسه و شروح آن

یکی از آثار ابی تمام که آن را بصورت تالیف در آورده است، دیوان حماسه ای است که بزرگان به آن روی آورده و مردم

روزگاران از آن بهره ها برده اند. ابی تمام در این کتاب عیون شعر و وجوه کلام عرب را فراهم آورده است وی این اثر را در خانه

"ابی الوفاء ابن سلمه" در همدان آنگاه که نزول برف و باران وی را ناگزیر به پناهندگی به این شهر کرده بود گرد کورد و این

کتاب را در ده باب که هر بابی از آن ویژه فنی است مرتب کرده بود و آورده و بسیاری از سر شناسان ادب به شرح آن همت

گماردند که از آن جمله اند:

۱- ابو عبد الله محمد بن قاسم ماجیلویه برقی.

۲- ابو الحسن علی بن محمد سمیساطی در گذشته در اواسط قرن چهارم.

۳- ابو الحسین احمد بن فارس بن زکریای لغوی رازی که بسال ۳۹۶ در گذشته است.

۴- ابو عبد الله حسین بن علی بن عبد الله نمری متوفی بسال ۳۸۵ و بنا بر آنچه در ص ۲۴ جلد ۳ "معجم الادباء" آمده است "ابی محمد اسود حسن غند جانی" ردی بر این "نمری" در شرح حماسه، دارد.

[صفحه ۲۳۲]

۵- ابو الفتح عثمان بن جنی در گذشته به سال ۳۹۲ او را کتابی بنام (المنهج) در اشتقاق شعراء حماسه و شرحی بر مستغلق حماسه است.

۶- ابو الحسن علی بن زید بیهقی.

۷- ابو هلال حسن بن عبد الله بن سعید عسکری که تا سال ۳۹۵ زنده است بوده است.

۸- ابو المظفر محمد بن آدم بن کمال هروی نحوی در گذشته سال ۴۱۴.

۹- شیخ ابو علی احمد بن محمد مرزوقی اصفهانی متوفی ۴۲۱.

۱۰- ابو العلاء احمد بن عبد الله تنوخی متوفی ۴۴۹.

۱۱- ابو الحسن علی بن احمد بن سیده اندلسی متوفی ۴۵۸.

۱۲- ابو الحسین عبد الله بن احمد بن حسین شاماتی متوفی ۴۷۵.

۱۳- ابو القاسم زید بن علی بن عبد الله فارسی متوفی ۴۶۷.

۱۴- ابو حکیم عبد الله بن ابراهیم بن عبد الله خبری متوفی ۴۷۶.

۱۵- ابو الحجاج یوسف بن سلمان شنتمری متوفی ۴۷۶. وی دیوان حماسه را بر حروف مرتب و آن را شرحی بزرگ کرده است.

۱۶- ابو زکریا یحیی بن علی خطیب تبریزی م ۵۰۲ که وی را سه شرح بر دیوان حماسه است.

۱۷- ابو الحسن علی بن عبد الرحمن اشبیلی در گذشته سال ۵۱۴.

۱۸- ابو المحاسن مسعود بن علی بیهقی متوفی ۵۴۴.

۱۹- ابو البرکات عبد الرحمن ابن محمد انباری متوفی ۵۷۷.

۲۰- ابو اسحاق ابراهیم بن محمد حضرمی اشبیلی متوفی ۵۸۴.

۲۱- ابو محمد قاسم بن محمد دیمرتی اصفهانی.

۲۲- شیخ علی بن حسن شمیم حلی در گذشته بسال ۶۰۱.

۲۳- ابو البقاء عبد الله بن حسین بن عبد الله عکبری بغدادی متوفی ۶۱۶

۲۴- ابو علی حسن بن احمد استرآبادی لغوی نحوی،

[صفحه ۲۳۳]

۲۵- المولوی فیض حسین. شرح مختصری بر حماسه دارد که آن را (الفیضی) نامیده است.

۲۶- شیخ لقمان

۲۷- الشیخ سید بن علی مرصفی ازهری معاصر.

به فهرست نجاشی و ابن ندیم و معجم الادباء و بغیه الوعاه و الذریعه رجوع کنید.

دیوانهای حماسه

گروه بسیاری در حماسه سازی از ابی تمام تبعیت کرده اند که از آنهایند:

- ۱- ابو عباده ولید بن عبیده، بحتری متوفی ۲۸۴.
- ۲- ابو الحسین احمد بن فارس لغوی رازی در گذشته به سال ۳۶۹.
- ۳- دو فرزند هاشم که هر دو بنام خالدند، یکی ابو بکر و دیگری ابو عثمان سعید متوفی ۳۷۱
- ۴- ابو هلال حسن بن عبد الله عسکری نحوی.
- ۵- ابو الحجاج یوسف بن سلیمان شتلمری در گذشته بسال ۶۷۶
- ۶- ابو حصین محمد بن علی اصفهانی دیمرتی.
- ۷- ابو دماش که ابن ندیم وی را از دانشمندان نحو و لغت شمرده است.
- ۸- ابو العباس محمد بن خلف مرزبانی.
- ۹- ابو السعادات هبت الدین علی معروف به ابن شجری متوفی ۵۴۲
- ۱۰- شیخ علی بن حسن شمیم حلی در گذشته بسال ۶۰۱
- ۱۱- ابو الحجاج یوسف بن محمد اندلسی متوفی ۶۵۴
- ۱۲- صدر الدین علی بن ابی فرج بصری کشته در سال ۶۵۹
- ۱۳- ابو الحجاج یوسف بن محمد انصاری در گذشته بسال ۶۷۲

[صفحه ۲۳۴]

آثار ادبی ابی تمام

الاختیارات من شعر الشعراء. الاختیار من شعر القبایل.

اختیار المقطعات المختار من شعر المحدثین. نقائض جریر و الاخطل و الفحول که گزینه هائی از قصائد جاهلیت و اسلام است که به "ابن هرمة" پایان می پذیرد، ابن ندیم در ص ۲۳۵ فهرست خود و دیگران این آثار را از او یاد کرده اند.

کسانی که درباره زندگی ابی تمام کتاب نوشته اند

اخبار و نوادر و خوش بزمی ها و نکته سنجی ها و آداب و اشعار بجا مانده از زمان زندگی "ابی تمام" را گروهی گرد آوری کرده اند که از آن جمله اند:

- ۱- ابو الفضل احمد بن طاهر متوفی ۲۸۰ وی را کتابی است بنام (سرقات - النحویین من ابی تمام)
- ۲- ابو بکر محمد بن یحیی اصولی در گذشته بسال ۳۳۶ که کتاب (اخبار ابی تمام) از اوست و این کتاب با فهرستش در ۳۴۰ صفحه چاپ شده است.
- ۳- ابو القاسم حسن بن بشر آمدی بصری متوفی ۳۷۱ که کتاب (الموازنه بین ابی تمام و البحتری) در ۱۰ جزء دارد و یاقوت حموی

- در ص ۵۹ ج ۲ معجم الادباء در پیرامون این موازنه گفتگویی دارد. و نیز این "آمدی" را ردی است بر "ابن عمار" در خطائی که بر "ابی تمام" گرفته است.
- ۴- فرزندان هاشم یعنی دو خالد یکی بنام ابو بکر محمد و دیگری بنام ابو عثمان سعید متوفی بسال ۳۷۱ که آن دو کتاب (اخبار ابی تمام و محاسن شعره) دارند.
- ۵- ابو علی احمد بن محمد مرزوقی اصفهانی متوفی بسال ۴۲۱ که کتابی بنام (الانتصار من ظلمه ابی تمام) دارد و از انتقاداتی که بر ابی تمام کرده اند، دفاع نموده.

[صفحه ۲۳۵]

- ۶- ابو عبد الله محمد بن عمران مرزبانی متوفی ۴۴۴ که کتاب (اخبار ابی تمام) در تقریباً ۱۰۰ برگ نوشته است.
- ۷- ابو حسین علی بن محمد عدوی سمیساتی که کتاب (اخبار ابی تمام و المختار من شعره) و کتاب (تفضیل ابی نواس علی ابی تمام) از اوست.
- ۸- ابو ضیاء بشر بن یحیی نصیبی که کتاب (سرقات البحتری من ابی تمام) از اوست.
- ۹- احمد بن عبید الله قطربلی معروف به "فرید" که کتابی در خطاهای ابی تمام در اسلام و غیر آن، تصنیف کرده است.
- ۱۰- شیخ یوسف بدیعی، قاضی موصل متوفی ۱۰۷۳ که کتاب (هبه الايام فیما يتعلق بابی تمام) در ۳۰۹ صفحه نوشته و به سال ۱۳۵۲ در مصر چاپ شده است.
- ۱۱- شیخ محمد، علی بن ابی طالب زاهدی جیلانی در گذشته بسال ۱۱۸۱ در بنارس هند.
- ۱۲- سرور ما محسن امین عاملی مولف اعیان الشیعه
- ۱۳- عمر فروخ که از نویسندگان عصر حاضر است و تالیفی درباره این شاعر دارد که در بیروت در ۱۰۰ صفحه چاپ شده است. و شرح حال و زندگی ابی تمام را در ص ۱۳۳ طبقات ابن معتز، فهرست این ندیم ص ۲۳۵، تاریخ طبری ص ۹ ج ۱۱، فهرست نجاشی ص ۱۰۲ تاریخ خطیب ۸ ص ۲۴۸. مروج الذهب ۲ ص ۲۸۳ و ۳۵۷ معجم البلدان ۳ ص ۳۷ تاریخ ابن عساکر ۴ ص ۲۷ - ۱۸ نزهه الباء ص ۶۱۳ تاریخ ابن خلکان ۱ ص ۱۳۱ رجال ابن داود خلاصه علامه. مرات الجنان ۲ ص ۱۰۲ معاهد التنصیص ۱ ص ۱۴۱ شذرات الذهب ۲ ص ۷۲ مجالس المومنین ص ۴۵۸ کشف الظنون ۱ ص ۵۰۱. ریاض الحبنه زنوزی در روضه رابعه. امل الامل ص ۸ منتهی المقال ص ۹۶ منهج

[صفحه ۲۳۶]

- المقال ص ۹۲. تکلمه امل الامل که از سید ما، صدر کاظمی است دائره المعارف بستانی ۲ ص ۵۶. داسره المعارف اسلامی ۱ ص ۴۲۰ دائره المعارف فرید و جدی ۲ ص ۶۹۳ - ۶۸۵ و غیر آن، می توان یافت.

ولادت و وفات ابی تمام

بر هیچ یک از اقوالی که درباره ولادت و در گذشت ابی تمام، در کتابها آمده است، از جهت کثرت اختلافی که دارد، یقین پیدا نکردیم شایسته می نمود که گفته منقول از فرزندش (تمام) را بر می گزیدیم زیرا اهل البیت ادری بما فیه. لیکن اختلافی که در

سخن منقول از او نیز در کتابها هست، اعتماد انسان را از آن هم سلب می کند.

بنابر این مجموع اقوالی که در این باره یاد کرده اند این است که وی در یکی از سالهای ۱۹۲ و ۱۹۰ و ۱۸۸ و ۱۷۲، به دنیا آمده و در سنه ۲۳۲ و ۲۳۱ و ۲۲۸ در موصل در گذشته و همانجا به خاک سپرده شده است " ابو نهشل بن حمید طوسی " در بیرون " باب الميدان " و بر کنار خندق بر گوار او گنبدی ساخت و " علی بن جهم " در سوک او چنین سرود:

نو آوری اندیشه های شیرین به ماتم نشست و نکبت ایام بر آن سایه انداخت شعر به گونه پیکری نزار و گریان در آمد و شکایت مصیبت خویش رابه زبان قلم راند دل شعر پس از وی به درد آمد و زمانه، درست قوافی را به نادرست آن سپرد و ابر مرد و رهنورد نیرومند وجوی روان بوستان شعر یعنی ابی تمام را کشت. و " حسن بن وهب " در مرثیه او چنین گفت:

شعر به سوگ خاتم شاعران و بر که خسروانه بوستان آن یعنی حبیب طائی سوگوار شد این دو باهم مردند و در یک گور خفتند. همانطور که پیش از این در زمان زندگی نیز باهم بودند. این دو بیت را به " دیک الجن " نیز نسبت داده اند و نیز " حسن بن وهب " در قصیده دیگری، او را چنین رثا گفت:

[صفحه ۲۳۷]

در موصل گور او را ابرهائی که بر او گریانند سیراب کنند - و به وقت سایه گستری پاره‌های پیابی آنها بر آن گور سایه افکنند. برقه‌ها نیز به یاد او لطمه بصورت زنند و نندرها گریبان درند. چه خلم این گور " حبیبی " را در بر گرفته است که " حبیب " و دوست من بود. و " محمد بن عبد الملک زیات " وزیر معتصم در مرثیه او چنین سرود: خبری بس بزرگ بمن رسید و دلم را سخت بدرد آورد. گفتند " حبیب " مرد و من پاسخ دادم شما را بخدا " طائی " را مگوئید. و گفته اند که این شعر از " ابی زبرقان عبد الله بن زبرقان کاتب " مولای بنی - امیه است.

از " شرف الدین ابو المحاسن محمد بن عنین " معنی این شعرش را پرسیدند:

سقى الله روح الغوطتين و لا ارتوت

من الموصل الجد باء الا قبورها

که چرا سیر ابی را بر همه " موصل " حرام کردی و به گورهای آن اختصاص دادی؟ گفت به احترام ابی تمام. ابو تمام فرزند شاعری بنام (تمام) از خود به جا گذاشت که پس از مرگ پدر به نزد " عبد الله بن طاهر " آمد و او از (تمام) خواست که شعر بخواند و وی چنین خواند:

پروردگار زنده ات بدارد چه اوست که ترا به روی خوب آراست.

بغداد از نورت پر فروغ شد و چوب خشک به بخشش سر سبز گردید

عبد الله لختی درنگ کرد و سپس چنین سرود:

پروردگار زنده ات دارد، براستی که آرزویت به اشتباهت انداخت.

به نزد کسی آمده ای که کیسه اش تهی است و اگر چیزی داشت، به تو می داد.

تمام گفت: داد و ستد شعر به شعر نوعی ربا است، سرانه ای از مال بر آن بگذار. عبد الله خندید و گفت اگر نیروی شاعری پدر نداری ظرافت و نکته سنجی وی داری و به صله ای برای او فرمان داد.

(غرر الخصائص وطواط صفحه ۲۵۹)

[صفحه ۲۳۸]

نقدی بر ابی تمام

الجواد قد بیکو

جای تعجب است و چرا از شخصیتی چون ابی تمام در شگفت نباشیم که با آنکه در مذهب ریشه دار و به نوامیس آن آشناست و از احوال شخصیت‌های مذهبی و آثار گرانقدر و کوشش‌های قابل ستایش آنان آگاهی دارد، و خوب می‌داند که مخالفان آنان با چه تلاش و کوششی در اندیشه آنند که آنها را بد نام کنند و تاریخ آراسته و پر درخشش و تابناکشان را به صورتی زشت و ناپسند و آمیخته به بد نامی و ننگ و همراه با جنجال و جفنگ در آورند، سخنان بیهوده این گونه دشمنان در در پیرامون ابرمرد هدایت و نهضت گرجنگجو و قهرمان دلاور یعنی مختار بن ابی عبید ثقفی در دیده اش آراسته آمده و تهمت های این دشمنان کینه توز را درباره مختار و آئین و نهضتش، حقیقت ثابت پنداشته و در چکامه رائیه خود که در صفحه ۱۱۴ دیوانش ثبت است گفته:

کاروان ستم رسیده هاشمیان از کربلا- کوچ کرد و مختار با خون خواهیش درد دل این خاندان را شفا بخشید. هر چند او آئین پسندیده و مختاری نداشت و سرانجام راز درونش آشکار شد و آنها از او بی‌زاری جستند.

در حالیکه هر کس بر تاریخ و حدیث و علم رجال با دیدی نافذ نظر اندازد، درمی‌یابد که مختار، در پیشاپیش مردان دین و هدایت و اخلاص است و نهضت بزرگ او جز برای برپاداشتن عدل، از راه برکندن بنیان کافران و در آوردن ریشه ستم امویان نبوده و ساحت او از آئین کیسانی بدور بوده و آن همه تهمت و طاماتی که بروی بسته اند، راهی به درستی و راستی ندارد و بهمین جهت پیشوایان و رهبران بزرگوار ما یعنی حضرات سجاد و باقر و صادق علیهم السلام بروی رحمت آورده اند و مخصوصاً امام باقر (ع) او را بسیار ستوده است. و این شخصیت و اعمالش همیشه در پیشگاه خاندان پاک پیغمبر (ص) مورد سپاس بوده است.

علماء اعلام نیز وی را بزرگ شمرده و به پیراستگی ستوده اند که از آن جمله اند:

[صفحه ۲۳۹]

سید ما " جمال الدین بن طاوس، در کتاب رجالش " آیت الله علامه " در خلاصه " ابن داود " در رجالش " ابن نمای " فقیه، در رساله جداگانه ای بنام " ذوب النصار " که درباره او نوشته است. محقق اردبیلی در " حدیقه الشیعه " صاحب معالم در تحریر طاوسی، قاضی نور الله مرعشی در مجالس المومنین و شیخ ابو علی در منتهی المقال به دفاع از او پرداخته اند. و دیگر دانشمندان نیز.

کسانی که درباره مختار کتاب نوشته اند

و کار بزرگداشت گذشتگان از او بانجا رسیده است که شیخ شهید اول در کتاب مزار خود زیارت مخصوصی برای او یاد کرده و در آن گواه راستینی است بر شایستگی و درستی او در کار ولایت و اخلاص وی در طاعت خداوند و محبت نسبت به امام زین العابدین و خشنودی رسول خدا و امیر مومنان از او و نیز حکایت دارد از اینکه وی در راه رضای پیشوایان دین و نصرت خاندان

پاک پیغمبر و خون خواهی آنان، فدا کار و جانباز بوده است.

این زیارت در کتاب "مراد المرید" که ترجمه مزار الشهید و از علی بن حسین حائری می باشد، هست و شیخ نظام الدین ساوجی مولف "نظام الاقوال" آن را تصحیح کرده است.

از آن کتاب چنین بر می آید که قبر مختار در روزگاران گذشته از مزارهای مشهور در نزد شیعه بوده و بنابر آنچه در ص ۱۳۸ ج ۱ رحله "ابن بطوطه" آمده، گنبد معروفی هم داشته است و در فراهم آوردن اخبار مختار و سیرت او و پیروزیها و معتقدات و اعمالش گروهی از اعلام همت گمارده اند که از آن جمله اند:

۱- ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی در گذشته به سال ۱۵۷ که کتابی بنام (اخذ الثار فی المختار) دارد.

۲- ابو الفضل نصر بن مزاحم منقری کوفی عطار متوفی ۲۱۲ وی را کتابی بنام (اخبار المختار) است.

۳- ابو الحسن علی بن عبد الله ابی سیف مدائنی متوفی ۲۵ - ۲۱۵ که او را نیز (اخبار المختار) است.

[صفحه ۲۴۰]

۴- ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی متوفی ۲۸۳ که او را نیز (اخبار المختار) است.

۵- ابو احمد عبد العزیز بن یحیی جلودی متوفی ۳۰۲ که کتاب (اخبار المختار) دارد.

۶- ابو جعفر محمد بن علی بابویه قمی صدوق متوفی بسال ۳۸۱ که "کتاب المختار" دارد.

۷- ابو جعفر محمد بن طوسی در گذشته بسال ۴۶۹ که او را کتاب (مختصر اخبار المختار) است.

۸- ابو یعلی محمد بن حسن بن حمزه جعفری طالبی، خلیفه شیخ ما مفید که کتاب "اخبار المختار" دارد.

۹- شیخ احمد بن متوج که کتاب (الثارات) یا (قصص الثار) منظوم دارد.

۱۰- فقیه، نجم الدین جعفر که به ابن نما مشهور است و در سال ۶۴۵ در گذشته است وی را کتاب (ذوب النصار فی شرح الثار)

است که تمام آن در جلد دهم بحار چاپ شده است.

۱۱- شیخ علی بن حسن عاملی مروزی که کتاب (قره العین فی شرح ثارات الحسین) دارد که در ۲۰ رجب ۱۱۲۷ از نگارش آن

فراغت یافته است.

۱۲- شیخ ابو عبد الله عبد بن محمد که کتابش بنام (قره العین فی شرح ثار الحسین است و یا کتاب (نور العین و مثير الاحزان) چاپ

شده است.

۱۳- سید ابراهیم بن محمد تقی حفید علامه کبیر سید دلدار علی نقوی نصیر آبادی که کتاب (نور الابصار فی اخذ الثار) دارد.

۱۴- مولی عطاء الله بن حسام هروی که (روضه المجاهدین) دارد و در سال ۱۳۰۳ چاپ شده است.

۱۵- مولی محمد حسین بن مولی عبد الله ارجستانی که (حمله ی مختاریه) دارد.

۱۶- نویسنده هندی نواب علی ساکن "لکهنو" که کتاب (نظاره انتقام)

[صفحه ۲۴۱]

دارد و در دو جزء چاپ شده است.

۱۷- حاج غلام علی بن اسماعیل هندی که "مختار نامه" دارد.

۱۸- سید ما، سید محسن امین عاملی که کتاب (اصدق الاخبار فی قصه الاخذ بالثار) دارد.

۱۹- سید حسین حکیم هندی که ترجمه (ذوب النصار) ابن نما، دارد.

۲۰- سید محمد حسین بن سید حسین بخش هندیزاده ۱۲۹۰ که کتاب (تحفه الاخیار فی اثبات نجاه المختار) دارد.

۲۱- شیخ میرزا محمدعلی اوردبادی که کتاب [سیک النصار او: شرح حال شیخ الثار] در ۲۵۰ صفحه دارد و در آن حق سخن را اداء کرده و کمان تحقیق را کشیده و تیری در ترکش نگذاشته است من مقدار زیادی از این اثر را خوانده و آنرا کتابی دیدم که در این باب منحصر است و ماندش تالیف نشده.

چکامه ای درباره مختار

خداوند وی را از سوی حق و حقیقت پاداش نیکو دهد او درباره "مختار" قصیده ای به روی قصیده ابی تمام دارد و در آن ستایش دوست و شریک فضیلت مختار یعنی "ابراهیم بن مالک اشتر" را بر ثنای مختار افزوده است و آن چکامه این است: ای قهرمان هدایت و خون، گوارا بادت آنچه با شمشیر انتقام گیرت به کف آوردی. ترا پیشگاه خاندان محمد (ص) نعمت های ستوده ای است که از مرز بزرگ داشت برتر است.

پیش آمده های روزگار، ترا کار دیده ای شناختند که در سینه دلی پاک و بی باک دارد.

و تو چنان آتش جنگ سختی بر افروختی که دودمان بنی امیه هیزم آن شدند.

به زنا زادگان سمیه و امیه سر سختی هدایت را چشاندی و به کامشان شرنگ مرگ و ننگ ریختی.

و آنها در کنار (خازر) به شمشیر آخته جنگت، شکست راه، به چشم دیدند، و گروه بسیار آنان را در روز نبرد، با لشکر جرار خود به ستیز پراکندی.

جنگاورانی که هوا خواه خاندان مصطفی و شیران بیشه شجاعت و مردانی

[صفحه ۲۴۲]

حادثه دیده بودند.

دلاورانیکه جز برای روبرو شدن باهم نبردان مسلح، بپا نمی خاستند.

و جز امام و کین خواهی او چیزی نمی شناختند و فریاد و انتقام می کشیدند پس نابکاران زنا کار و شراب خوار امیه از هم پاشیدند،

و تو از خونی انتقام گرفتی که از زمان ریختن آن، هیچ علویه ای سرمه به چشم نکرد و خانه هائی را آباد کردی که از آن روز ویران شده بود، که دشمنان، خداوندان آن خانه ها را در کربلا کشتند.

دردی بس بزرگ بود و عمق آنرا کسی جز تو در نمی یافت. درود بر تو، از این ژرف بینی.

از دودمان "نخ" نیز شیری شکاری با شجاعتی "ثقفی" به نبرد تاخت وی مردی فرزانه بنام "ابراهیم" بود، که در برخورد با حوادث، شکارهای سرکش را به کم می گرفت.

او آراسته به شرف هدایتی است که این هدایت همراه با سروری و سیادت است که از آن نسیم خوش اصالت می وزد.

جوشن پوش خردمندی است که کوههای بلند و استوار در برابر او خوار و بی مقدارند. به گاه تاخت و تاز به شیر می ماند و در زمان بخشش به باران ریزان شبیه است.

جای او دل‌های آل محمد است همان سرورانی که نیک نهاد و پاک سرشتند. بگاہ دیدار دشمن در نشیب مهلکه ای فرو نمی رود مگر آنکه مهاجمان بر فراز آمده را به خاک هلاک می نشانند.

و چون به آهنگی استوار بر فراز می آید، شعله های فروزان و سرکش را خاموش و بدل به دود می کند. رداء ستایش را شرافتمندانه بر دوش دارد و بر مرکبی که رام سرافرازان است، سوار است.

هر فضیلتی به وی منحصر است همانطور که هر ستایشی در مختار خلاصه

[صفحه ۲۴۳]

می شود.

عود، بوی خوش و حدیث خویش را از بزرگی او و شکوفه های درخشندگی و شکوفائی را از فروغ او مایه گرفته اند.

او را به شماره ستارگان، یادگارهای ارزنده و آثار نیک است.

خاندان پاک پیغمبر و ستایش آنها، وی را از تمام اشعاری که دیگران در باره وی پرداخته اند بی نیاز می کند.

افسوس من بر این است که از حزب او نبودم و در هنگامه جنگ شعاری همچون آنان نداشتم که یا به مرگی که پاداش شهادت و نیکنامی دارد، دل ببندم و یا به آرزوی انتقام گیری از خاندان امیه، برسم.

در قلب لشکر دشمن فرو روم و سران سپاهشان را به شمشیر بران بزنم و مادران را به سوک مرگ جوانانی که در کفر و نابکاری بار آمده اند، بنشانم و پیران آنان را که ننگ و عار کافر پیشگان ارث بجا مانده ایشان است نیز از پادر آورم.

لیکن با این دردی که در دل من است که چرا در آن نبرد من نیز از مدافعان حریم خویش نبوده ام، از پاداش هیچ یک از این موافق بی بهره نیستم زیرا آنچه آنان کرده اند پسند من بوده است.

پس من به خونهایی که جنگاوران در آن پیکارها از مردم بد کار و کافر پیشه ریختند، خشنودم و به فردائی دل خوشم که لشکری انبوه و بسیار در هم می آمیزد، همان روزی که پرچمدار لشکر پسر پیغمبر است و سپاهش از دل گرد و غبار بدر می آید و زبانه آتش نبردشان چهره ها را بریان می کند و تیرها و دم شمشیرها پوست از سر سرکشان می کند.

روز پیروزی بزرگی که سوز دل خسته دلان و اندوه زدگان را فرو می نشانند و دوستداران دودمان پیغمبر را چون سید مختار به هدف می رسانند، آن روز است.

ای مختار ای ابر مرد مصصم و ای امین دودمان پاک محمد (ص)، ای مایه امید در سختیها و ای غمگسار اندوه زدا و ای گریز گاه دشواریها.

[صفحه ۲۴۴]

شگفت نیست اگر گروهی، بلندی مقامت را در نیافتند چه آنها از بینائی محرومند. تو به فرزاندگی درخشیدی و باکی نیست اگر دیده هائی از دیدن این درخشش بی بهره ماند.

ترا در سرای سرافرازان منزل است و برای دشمنت مزلت مغروران است جایگاهت در جوار محمد و درپناه تبار همسایه دوست اوست. اگر دشمنان از کمان تهمت تیرت زنند باید بدانند که کوه از پرش گاهی نمی لغزد.

اینان اگر مناقب بر جای مانده ات را که از آغاز تا انجام قابل ستایش است، انکار کرده اند باید بدانند که حقیقت از آن توست و

زشتی از ساحت پاک بزرگیت بدور است ما از سر مهر بر سیادت تو که اسیر جنجال زور گوئیهای یاوه سرایان شد گریه می کنیم و این قصیده آراسته از گوهر و زرناب را به تو تقدیم می داریم چکامه ای که ستارگان را یارای برابری با آن نیست. زیرا از ماه تابان تابنده تر است. اشعار "حطیئه" و "بشار" نیز هرگز "با محاسن نظم آن پهلو نخواهد زد این عروسی است که برای تو اش آراسته اند و دیدارش به پلیدی و تردامنی آلوده نیست.

تا گاهی که باد ملایم باغ ها با آهنگ بلبلان و نوای خوش هزاران که هر بام و شام چون قرآن خوانان نغمه سر می دهند، همراه است نسیم های قدسی بر تو وزان و رحمت و راحت بر گورت نثار باد. تربت هدایت "ابراهیم" را نیز ابرهای پر آب و روان و ریزان سیراب کناد.

دعبل خزاعی

اشاره

شهید به سال ۲۴۶ و قصیده تاثیر اش

تجاوین بالارنان و الزفرات
نوائح عجم اللفظ و النطقات

یخبرن بالانفاس عن سرا نفس
اساری هوی ماض و آخر آت

فاسعدن او اسعفن حتی تقوضت
صفوف الدجا بالفجر منهزمات

على العرصات الخاليات من المها
سلام شج صب على العرصات

فعهدى بها خضر المعاهد مالفا
من العطرات البيض و الخفرات

[صفحه ۲۴۵]

لیالی یعدین الوصال علی القلا

و يعدى تدانينا على الغربات

و اذهن يلحظن العيون سوافرا
و يسترن بالايدي على الوجنات

و اذا كل يوم لى بلحظى نشوه
يبيت بها قلبى على نشوات

فكم حسرات هاجها بمحسر
وقوفى يوم الجمع من عرفات

الم تر للايام ما جر جورها
على الناس من نقص و طول شتات

و من دول المستهزين و من غدا
بعلمهم طالبا للنور فى الظلمات

فكيف و من انى بطالب زلفه
الى الله بعد الصوم و الصلوات

سواحب ابناء النبى و رهطه
و بغض بنى الزرقاء و العبلات

و هندو ما ادت سميه و ابنها
اولوا الكفر فى الاسلام و العجزات

هم نقضوا عهد الكتاب و فرضه
و محكمه بالزور و الشبهات

و لم تك الا محنه قد كشفتم
بدعوى ضلال من هن وهنات

تراث بلا قريبو ملكك بلا هدى

و حکم بلا شوری بغیر هدات

رزایا ارتنا خرصه الافق حمره

وردت اجاجا طعم کل فرات

و ما سهلت تلك المذاهب بينهم

على الناس الا بيعه الفلتات

و ما قيل اصحاب السقيفه جهره

بدعوى تراث فى الضلال نثات

و لو قلدوا المواسى اليه امورها

لزمت بمامون من العثرات

اخى خاتم الرسل المصطفى من القذى

و مفترس الابطال فى الغمرات

فان جحدوا كان الغدير شهيده

و بدر واحد شامخ المضبات

ای من القرآن تتلى بفضله

و ايثاره بالقوت فى اللزيات

و عز خلال ادركته بسبقها

مناقب كانت فيه مونتفات

نوحه گران گنگ و گویا با ناله ها و آههای سوزان خود به گفتگو پرداختند و با نفسهای خود از راز درون دلباختگان روزگاران پرده برگرفتند و به یاری و یابوری هم شتافتند تا صفوف ظلمت شب، به سپیده دم در هم شکست.

[صفحه ۲۴۶]

درود دلباخته درمند بر آن عرصه ها و سرزمینهای باد که از سیه چشمان تهی ماند. به یاد دارم که آن سرزمینها، سبز و خرم و الفتگاه سمنبران خوشبوی و شرم آگین بود.

شبهائی به خاطر می آرم که وصال را بر کینه و فراق چیره می ساخت و نزدیکیها بر دوریها فائق می آمد. ماهرویان پرده از رخسار برگرفته، به ما دیده می دوختند و گونه ها را به دست می نهفتند. و روزهای من به سر مستی دیدارشان و شبهایم به خوشدلی از یادشان می گذشت.

وقوف من به روز "عرفه" در "محسر عرفات" چه حسرتها برانگیخت و زمانه را بنگر که با پیمان شکنی و تفرقه اندازیهای بسیارش با حکومت های مسخره و کسانی که به دنبال آنها، جویای روشنی از دل تاریکیها بودند، چه جنایتها به مردم کرد. پس از روزه و نماز، چگونه و از کجا می توان خواستار قرب خدا شد؟

جز از راه مهرورزی به فرزندان و دودمان پیغمبر و کینه توزی به تبار " مروان " و " بنی امیه " و " هند " و کارهای " سمیه " و فرزندش " زیاد " که همه اینها کافران و تبهکاران عالم اسلامند. اینان، پیمان و فرمان قرآن و آیات محکم آن را به دروغ و شبهه انگیزی گسستند.

و این آزمایشی بود که پرده از چهره آنان و دعویهای ضلال و زشت و ناپسندشان برگرفت.

میراثی بی قرابت و ملکی بدون هدایت و حکومتی بی مشورت و بدون وجود رهبر!!

اینها دردهائی است که مزرع سبز فلک را در چشم ما خونین می نماید و طعم آب شیرین به کام تلخ می شود.

[صفحه ۲۴۷]

آنچه، این روشها را در میان مردم آسان نمود، بیعت ناگهانی و بی پیش - اندیشی با ابو بکر و گفتار آشکار " سقیان " در ادعای بی پرده و ضلال آمیز میراث خواری بود.

اگر امور به علی وصی پیغمبر می سپردند، کارها به برکت وجودش که مامون از لغزش بود، نظام می گرفت.

وی برادر پیغمبر پاک نهاد و مرد میدان کار زار بود.

آنان که مینگرند، گواه راستین علی "، غدیر " و " بدر " و کوههای بلند " احد " و آیات خواندنی قرآن در فضلش، و خوراک بخشیهایش به گاه سختی، و صفات تابناک و منقبتهای است که وی دارا بود و در آنها بر دیگران پیشی داشت.

در پیرامون تأیید دعبل

۱- " ابو الفرج " در صفحه ۲۹ جلد ۱۸ اغانی گفته است: قصیده مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات " دعبل " از بهترین نوع شعر و شکوهمندترین نمونه مدایحی است که درباره خاندان پیغمبر (ع) سروده اند و دعبل آن را برای " علی بن موسی الرضا (ع) " بخراسان سروده و گفته است که چون به خدمت آن امام (ع) رسیدم فرمود: یکی از سرودهایت را برایم بخوان و من خواندم:

مدارس آیات خلت من تلاوه

و منزلوحی مقفر العرصات

تا به این بیت رسیدم که:

إذا وتروا مدوا الی واترهم

اکفا عن الاوتار منقبضات

امام آنچنان گریست که از هوش رفت. خدمتگزاری که در خدمتش بود بمن اشاره کرد که آرام گیر و من خاموش ماندم ساعتی درنگ کرد و سپس فرمود: دوباره بخوان و من خواندم تا بهمان بیت رسیدم و همان حال نخستین دست داد و پرستار حضرت اشارت به سکوت کرد و من ساکت شدم. ساعتی دیگر گذشت و امام فرمود

[صفحه ۲۴۸]

باز هم بخوان و من قصیده را تا باخر خواندم. سه بار بمن فرمود احسنت. سپس دستور داد ده هزار درهم از آن سیمهائی که بنام حضرتش سکه خورده بود و پس از آن به هیچ کس داده نشد به من دهند و با فرمانی که به خانواده خود داد، خادم حضرت جامه های بسیاری برایم آورد و من به عراق آمدم و هر یک از آن درهمها را به ده درهم به شیعیان فروختم و صد هزار درهم به دستم رسید و این نخستین ثروتی بود که فراهم آوردم " ابن مهرویه " گفته است: " حدیقه بن محمد " برای من حدیث کرد و گفت " دعبل " به من گفت از امام رضا (ع) جامه به تن کرده ای خواستم که کفن خود کنم امام جبه ای را که بر تن داشتند بیرون آورده بمن دادند. خبر این جبه به مردم قم رسید. از دعبل در خواست کردند که جامه را در برابر سی صد هزار درهم به آنها بفروشد و او پذیرفت و آنها راه را بر دعبل بستند و بر او شوریدند و جامه را بزور از او گرفتند و گفتند یا پول را قبول کن یا خود دانی. گفت بخدا قسم این جامه را به رغبت بشما نمی دهم و بزور هم برای شما سود نخواهد داشت و شکایتان را به پیشگاه امام رضا (ع) خواهم برد. آنها باین طریق با او سازش کردند که ۳۰۰ هزار درهم با یکی از آستینه‌های آستر جبه را به او بدهند. وی راضی شد پس یکی از آستینه‌های جبه را به او دادند. و آنرا به دوش می بست و آن چنانکه می گویند قصیده

مدارس آیات خلقت من تلاوه را بر جامه نوشت و در آن احرام کرد و دستور داد آن را در کفنهایش بگذراند.

و در ص ۳۹ از قول دعبل آورده است که گفت: چون از خلیفه وقت گریختم و شبی را یکه و تنها به نیشابور گذراندم در آن شب تصمیم گرفتم قصیده ای در ستایش عبد الله بن طاهر بپردازم د رهنگامی که در را بسته و در اندیشه قصیده بودم صدائی

[صفحه ۲۴۹]

شنیدم که گفت السلام علیکم و رحمه الله در آیم خدایت رحمت کناد؟ از آن بانگ بدنم لرزید و حالی عظیم دست داد. گفت: مترس خدایت عافیت دهاد. من مردی از برادران جنی تو و از ساکنان یمنم. مهمانی عراقی بر ما وارد شد و چکامه مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات ترا برای ما خواند و من خوش داشتم که از خودت بشنوم. دعبل گفت قصیده را برایش خواندم بقدرت گریست که به رو در افتاد سپس گفت. خدایت رحمت کناد آیا حدیثی نگویند که بر نیت افزوده شود و ترا دل بستگی به مذهب یاری کند؟ گفتم چرا. گفت: روزگاری را به شنیدن آوازه جعفر بن محمد (ع) گذراندم تا در مدینه به دیدارش شتافتم و از او شنیدم که می فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از قول پدرش و او از قول جدش رسول خدا (ص) فرمود: علی و شیعه هم الفائزون. آنگاه از من خدا حافظی کرد که برود گفتم خدایت رحمت کناد اگر ممکن است نامت را به من بگو. او قبول کرد و گفت من " ظبیان بن عامرم "

۲- "ابو اسحاق قیروانی حصری" در گذشته بسال ۴۱۳ در ص ۸۶ "زهر الادب" گفته است: "دعبل" ستایشگر متعصب و تند رو خاندان پیغمبر صلی الله علیه و اله بود و او را مرثیه مشهوری است که از بهترین اشعار او است و آغاز آن این است:

مدارس آیات خلت من تلاوه
و منزل وحی مقفر العرصات

لال رسول الله بالخيف من منى
و بالبيت و التعريف و الجمرات

ديار على و الحسين و جعفر
و حمزه و السجاد ذی الثففات

قفاذ سال الدار التي خف اهلها
متى عهدها بالصوم و الصلوات

و اين الاولى شطت بهم غربه النوى
افانين فى الافاق مفترقات

صاحب قصی الدار من اجل حبهم
و اهجر فيهم اسرتى و ثقاتى

۳- حافظ ابن عساكر در ص ۲۳۴ جلد ۵ تاریخش گفته است:

[صفحه ۲۵۰]

چون گام مامون در خلافت استوار شد و سکه بنامش زدند به جمع آثار فضائل دودمان پیغمبر دودمان پیغمبر (ص) پرداخت و از جمله اشعاری که از آن فضائل به دستش رسید این سروده دعبل بود.

مدارس آیات خلقت من تلاوه
و منزل وحی مقفر العرصات

لال رسول الله بالحيف من منى
و بالبيت و التعريف و الحجرات

و پیوسته اندیشه این قصیده در سینه اش موج میزد تا آنگاه که دعبل بر او وارد شد. به وی گفت: قصیده تائیه ات را برایم بخوان و مترس که از آنچه در آن چکامه گفته ای در امانی چه من از آن قصیده آگاهم و خوانده ام اما دوست دارم که از زبان خودت بشنوم: دعبل خواند تا باینجا رسید که:

الم ترانی مذ ثلاثین حجه
اروح و اغدوا دائم الحسرات

اری فیهم فی غیرهم متقسما
و ایدیهم عن فیئهم صفرات

فال رسول الله نجف جسمهم
و آل زیاد غلظ القصرات

بنات زیاد فی الخدور مصونه
و بنت رسول الله فی الفلوات

اذا وترو امدوا الی واتریهم
اکفا عن الاوتار منقبضات

فلولا الذی ارجوه فی یوم اوغد
تقطع نفسی اثرهم حسرات

مامون به قدری گریست که ریشش تر شد و اشک بر سینه اش فرو ریخت. از آن پس دعبل اولین کسی بود که بر وی داخل می شد و آخرین کس بود که از نزدش بیرون می رفت،
۴ - " یاقوت حموی " در ص ۱۹۶ ج ۴ " معجم الادباء " گفته است: چکامه تائیه ای که دعبل درباره دودمان پیغمبر سروه است، از بهترین نوع شعر و بلندترین نمونه مدایح است که آن را برای علی بن موسی الرضا در خراسان سرود (آنگاه حدیث جامه و داستان مذکور آن را) یاد کرده و گفته است: می گویند وی این

[صفحه ۲۵۱]

چکامه را در جامه ای نوشت و در آن احرام کرد و وصیت نمود که در کفنش باشد و دست نویس های این قصیده گوناگون است که در برخی از آنها فزونیهائی است که گمان می کنم ساختگی باشد و گروهی از شیعیان بر آن افزوده باشند و ما آن ابیاتی را می

آوریم که صحیح است:

مدارس آیات خلفت من تلاوه
و منزل وحی مقفر العرصات

لال رسول الله بالخيف من منى
و بالركن و التعريف و الجمرات

ديار على و الحسين و جعفر
و حمزه و السجاد ذى الثففات

ديار عفاها كل جون مبادر
و لم تعف للايام و السنوات

قفا نسال الدار التى خف اهلها
متى عهدها بالصوم و الصلوات

و اين الاولى شطت بهم غربه النوى
افانين فى الافاق مفترقات

هم اهل ميراث النبى اذا اعتزوا
و هم خير قادات و خير حمات

و ما الناس الا حاسد و مكذب
و مضطعن ذواحنه و ترات

اذا اذكروا اقتلى ببدر و خبير
و يوم حنين اسلبوا العبرات

قبور بكوفان و اخرى ييطيه
و اخرى بفتح نالها صلواتي

و قبر ببغداد لنفس زكيه

تضمنها الرحمن في الغرفات

فاما المصمات التي لست بالغا
مبالغها منها بكنه صفات

الى الحشر حتى يبعث الله قائما
يفرج منها الهمم و الكربات

نفوس لدى النهريين من ارض كربلا
معرسهم فيها بشط فرات

تقسمهم ريب الزمان كما ترى
لهم عقره مغشيه الحجرات

سوى ان منهم بالمدينه عصبه
مدى الدهر اضناه من الازمات

قليله زوار سوى بعض زور
من الضبيع و العقبان و الزحمات

[صفحه ۲۵۲]

لهم كل حين نومه بمضاجع
لهم في نواحي الارض مختلفات

و قد كان منهم بالحجاز و اهلها
مغاوير يختارون في السروات

تنكب لاواء السنين جوارهم
فلا تصطليهم جمره الجمرات

إذا ورد و اخیلا شمس بالقنا
مساعر جمر الموت و الغمرات

و ان فخروا یوما اتو بمحمد
و جبریل و الفرقان ذی السورات

ملامک فی اهل النبی فانهم
علی کل حال خیره الخیرات

فیارب زدنی من یقینی بصیره
وزد جهنم یارب فی حسناتی

بنفسی انتم من کهول و فتنیه
لفکک عناه او لحمل دیات

احب قصی الرحم من اجل حکم
و اهجر فیکم اسرتی و بناتی

و اکتتم حییکم مخافه کاشح
عتید لاهل الحق غیر موات

لقد حفت الایام حولی بشرها
و انی لارجو الا من بعد وفاتی

الم تر انی مذ ثلاثین حجۃ
اروح و اغدو دائم الحسرات

اری فیئهم فی غیر هم متقسما
و ایدیهم من فیئهم صفرات

فال رسول الله نحف جسومهم
و آل زیاد حفل العقرات

بنات زیاد فی القبور مصونهُ

و آل رسول الله فی الفلوات

اذا وتروا مدوا الی اهل و اتریهم

اکفا عن الاوتار منقبضات

فلولا الذی ارجوه فی الیوم اوغد

لقطع قلبی اثرهم حسراتی

خروج امام لا محاله خارج

يقوم علی اسم الله و البرکات

یمیز فینا کل حق و باطل

و یجزی علی النعماء و النعمات

ساقصر نفی جاهدا عن جدالهم

کفانی ما القی من العبرات

فیا نفس طیبی ثم یا نفس ابشری

فغیر بعید کل ما هو آت

فان قرب الرحمن من تلک مدتی

و اخر من عمری لطول حیاتی

شفیت و لم اترك لنفسی رزیه

و رویت منهم منصلی و قناتی

[صفحه ۲۵۳]

فمن عارف لم ینتفع و معاند

یمیل مع الالهواء و الشبهات

قصا رای منهم ان اموت بغصه
تردد بین الصدر و اللهوات

کانک بالاضلاع قد ضاق رحبها
لما ضمنت من شده الزفرات

آموزشگاههای آیات قرآن از تلاوت آن تهی شد و سراهای نبوت و وحی به ویرانی گرائید.
خاندان رسول خدا را در "خیف منی" و به "رکن" و "عرفات" و در "صفا" و "مروه" منزلها بود.
خانه های که تعلق به "علی" و "جعفر" و "سجاد ذو ثنات" داشت.
سراهائی که ویران از بارانهای بسیار رحمت است نه از گذشت روزگاران.
بایستید تا از خانه های بی خداوند پیرسیم، چند گاه است که روزگار نمازها و روزه هاشان به سر آمده است؟
و آنها که غربت و دوری از وطن پراکنده شان کرد، کجا رفتند؟
همانهای که بگناه نسبت، میراث خوار پیغمبر و سروران و یاوران خلق بودند. و دیگران دروغ پردازان و کینه توزان وجودانی
خونخوار، بیش نبودند.

همان خاندانی که چون به یاد گذشتگان "بدر" و "خیر" و "حنین" می افتادند، می گریستند.
قبر برخی از آنها به "کوفه" و گور گروهی دیگر در "مدینه" و مزار آن دیگری در "فخ" است. درود من نثار همه شان باد.
قبری هم در بغداد است که از آن جا پاک و پیراسته موسی بن جعفر (علیهما السلام) است و در غرفات بهشت غرق در دریای
رحمت خدای رحمان می باشد.
اما نفوسی که دعوت آنان تا دامنه حشر که خداوند امام قائم را بر می انگیزد

[صفحه ۲۵۴]

و به برکت وجود وی غم و اندوه ها را می زداید، مسموع نیفتاد و من نیز به کنه صفات آنان نمی رسم، جانهای پاک شهیدانی است
که آرامگاهشان در دشت کربلا و به نزدیک شط فرات در میان دو نهر است.
حوادث روزگار اینها را پراکنده کرد ولی چنانکه می بینی بارگاههایی پر برکت دارند الا آنکه مزار برخی از آنان در مدینه و در
طول روزگاران غریب و بی آرایش مانده است. اینان کم زائرند و زیارت کنندگانی جز کفتاران و عقابان و هماها ندارند.
آری دودمان رسول را هر روز آرامگاه و گورهای جدا از هم و پراکنده است، حال آنکه بسیاری از آنان در حجاز و در بین مردم
آن دلاورانی برگزیده از میان اشراف بودند که سختیهای زمانه راهی به ساحتشان نداشت و شعله های فروزان جنگ دامنشان را نمی
گرفت.

چون به قلب سپاهی می زدند آتش نبرد و مرگ را به سر نیزه می افروختند و در روز سرافرازی به محمد (ص) و جبریل و قرآن و
سوره های آن می بالیدند.

ای سرزنشگر دست از ملامت من در محبت دودمان پیغمبر بردار چه ایشان پیوسته دوست و نقطه اتکاء منند و من آنها را به

راهنمایی کار خود انتخاب کرده ام زیرا آنها به هر حال بهترین نیک مردانند.
 پروردگارا بر بینائی و باور من بیفزا و محبت ایشان را در گروه حسنات من افزون کن.
 جانم فدای پیر و جوانتان باد که شما آزاد کنندگان و دهندگان دیه آنهائید.
 من به مهر شما، دوران را دوست می دارم از دودمان و دختران خود بر می دارم و محبت خود را از بیم دشمن بدسگال و ناسازگار
 پوشیده می دارم و اینک که سختیهای زمانه سراسر زندگیم را احاطه کرده است، به امان و آسایش آخرت دل می بندم.

[صفحه ۲۵۵]

نمی بینی که سی سال است که شب و روز زندگی خویش را پیوسته به حسرت گذرانده و خود دیده ام که دارائی دودمان رسول
 در میان دیگران پنخش شده و دست خودشان از سهامشان تهی مانده، خاندان پیغمبر لاغر اندام و تبار زیاد گردن کلفت شده،
 دختران زیاد پرده نشین و آل رسول اسیر بیابان گردیده اند.
 چون از این خاندان یکی کشته می شد، دستی که اینان به انتقام می گشودند از ظلم و ستم بسته بود.
 و من اگر به آنچه امروز و فردا واقع می شود امید نمی داشتم، دل از حسرت آل رسول در سینه ام می طپید.
 آری امید من به خروج امامی است که ناگزیر ظهور و بنام خدا و همراه با انواع برکتها قیام می کند و حق و باطل را از هم جدا
 نموده به نعمت و نعمت پاداش و کیفر می دهد.
 پس من دست جان را از جدال با دشمن کوتاه می کنم. چه اشک ریزانم مرا بس.
 ای نفس! شاد و خرم باش که آنچه آمدنی است، چندان دور نیست. و اگر خداوند روزگار مرا به آن دولت نزدیک و عمرم را دراز
 کند، دل خود را خنک و بار غم جان را سبک و تیغ و تیرم را به خون دشمن سیراب خواهم کرد.
 راستی که هدایت این دشمنان به کندن آفتاب از جا و به شنوایدن سخن به سنگ سخت می ماند.
 برخی از اینان حق را می شناسند و از آن سود نمی برند و برخی دیگر هوسباز و شبهه انگیزند.
 مرا از ایشان بس که دارم از غصه ای گلوگیر که بالا و پائینش نتوانم برد، می میرم و سینه ام از بار گران اندوه به تنگ آمده و مالا
 مال درد است.

۵- شیخ الاسلام ابو اسحاق حموی (که شرح حالش در ص ۱۲۳ ج ۱ آمد)، از احمد بن زیاد و او از قول دعبل خزاعی آورده است
 که گفت: چکامه

[صفحه ۲۵۶]

مدارس آیات خلت من تلاوه
 و منزل وحی مقفر العرصات

را برای سرورم علی بن موسی الرضا (رض) خواندم بمن فرمود آیا، دو بیت به قصیده ات نیفزایم؟ گفتم چرا ای فرزند رسول خدا.
 فرمود:

و قبر بطوس یا لها من مصیبه
الحث بها الاحشاء بالزفرات

الی الحشر حتی یبعث الله قائما
یفرج عنا الهم و الکربات

دعبل گفت سپس من باقی قصیده را خواندم تا به این سروده خود رسیدم که:

خروج امام لا محاله خارج
يقوم علی اسم الله و البرکات

امام رضا (ع) به سختی گریست و پس از آن فرمود: ای دعبل، روح القدس به زبانت سخن رانده است، آیا این امام را می شناسی؟
گفتم نه ولی شنیده ام امامی از خاندان شما خروج می کند و زمین را از عدل و داد پر می کند. فرمود:

امام بعد از من، پسر محمد است و پس از او فرزندش علی و بعد از وی پسرش حسن و پس از حسن فرزندش حجت قائم او است
(امامی) که غیبتش منتظر و در ظهورش مطاع است. پس پر می کند زمین را از عدل و داد آنچنانکه از جور و ستم پر شده است و
اما کی قیام می کند، این خبر دادن از وقت است:

هر آینه حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش، از رسول خدا (ص) که فرمود، مثل وی همانند، رستاخیز است که نمی آید شما را مگر به
ناگهانی. این روایت از قول "شیراوی" نیز خواهد آمد.

۶- ابو سالم بن طلحه شافعی متوفی بسال ۶۵۲ در ۸۵ "مطالب السؤل" گفته است: دعبل گفت چون قصیده مدارس آیات را
سرودم، خواستم آن را برای ابا الحسن علی بن موسی الرضا که در خراسان بود و ولیعهد مامون شده بود بخوانم.
مامون مرا احضار کرد و از حال پرسید. سپس گفت ای دعبل: قصیده مدارس آیات خلت من تلاوه را برایم بخوان، گفتم ای امیر
المومنین همچو قصیده ای را نمی شناسم

[صفحه ۲۵۷]

گفت ای غلام ابی الحسن علی بن موسی الرضا را به اینجا بخوان. ساعتی نگذشت که حضرتش حاضر آمد مامون گفت:
یا ابا الحسن از دعبل خواسته ام که اشعار، مدارس آیات را بخواند و او اظهار بی اطلاعی می کند.
ابو الحسن (ع) به من فرمود:

ای دعبل، بخوان برای امیر مومنان و من شروع بخواندن کردم و وی بسیار تحسین کرد و دستور داد ۵۰ هزار درهم به من بپردازند
حضرت ابا الحسن نیز به مبلغی تقریباً همین قدر فرمان داد گفتم ای سرور من اگر مصلحت می دانی یکی از تن پوش های خود را
بمن مرحمت کن تا کفتم باشد. فرمود بسیار خوب آنگاه پیراهنی پوشیده و دستاری پاکیزه بمن داد و فرمود: این را نگاه دار که به
برکت آن محفوظ خواهی ماند.

ابو الفضل فضل بن سهل ذو الریاستین وزیر مامون نیز صله ای به من بخشید و مرا بر اسب زرده ای خراسانی سوار کرد و در یک روز بارانی که هر دو با هم می رفتیم و وی بارانی خزی دربر و برنسی بر سر داشت، آن بارانی و برنس را بمن داد و خود جامه ای نو خواست و پوشید و گفت از آن جهت این جامه بر تن کرده را به تو دادم که بهترین بارانیهاست. بعدها آن بارانی را از من بن هشتاد دینار خریدند و من نفروختم. سپس چند بار به عراق برگشتم و در یکی از این دفعات به روزی بارانی گروهی از دزدان کردی بر ما شوریدند و همه چیز ما بردند من با پیراهنی کهنه در سرمائی سخت گرفتار مانده و بر پیراهن و دستار از دست رفته ام نگران بودم و به سخن سرورم امام رضا (ع) می اندیشیم که یکی از دزدان کردی در حالیکه بر همان زرده ای که ذو الریاستین مرا بر آن نشانده بود، سوار و همان بارانی به تن داشت، از کنار من گذشت و تا گرد آمدن همراهانش در نزدیکی من ایستاد و به خواندن قصیده مدارس

[صفحه ۲۵۸]

آیات خلت من تلاوه - پرداخت و گریه کرد. چون چنین دیدم از اینکه دزدی کرد به تشیع گرویده است تعجب کردم. و به طمع پس گرفتن پیراهن و دستار گفتم ای سرورم این قصیده از کیست؟ گفت وای بر تو ترا با این قصیده چکار است؟ گفتم جھتی دارد که پس از این خواهم گفت. گفت: گوینده این قصیده مشهور تر از آن است که شناسیش. گفتم کیست؟ پاسخ داد: دعبل بن علی خزاعی شاعر خاندان محمد (ص) که خدا پاداش خیرش دهد. گفتم سرور به خدا سوگند: منم دعبل و این قصیده من... الحدیث.

و در ص ۸۶ پس از ذکر حدیث چنین گفته است: بنگرید به این منقبت که چقدر شکوهمند و پر شرافت است برخی از کسانی که این کتاب را مطالعه می کنند و می خوانند، مایلند این ابیات معروف مدارس آیات را بدانند و دوست دارند که به آن آگاهی یابند و اگر آن روی بر تابم یا مرا به ندانستن قصیده متهم می کنند و یا نسبت نا آگاهی از علاقه مردم به دانستن آن به من می دهند. و من اینک خوش دارم که اینگونه افراد را آسوده خاطر کنم و این نقیصه را که به برخی از ذهنها ره می یابد، از خود برانم پس به ذکر ابیات مناسب قصیده می پردازم

ذکرت محال الربع من عرفات

و ارصلت دمع العین بالعبرات

وفل عری صبری و هاج صبابتی

رسوم دیار افقرت و عرات

مدارس آیات خلت م تلاوه

و مهبط وحی مقفر العرصات

لال رسول الله بالخیف من منی

و بالبیت و التعریف و الجمرات

ديار على و الحسين و جعفر
و حمزه و السجاد ذى الثنات

ديار عفاها جور كل منابذ
و لم تعف بالايام و السنوات

[صفحه ۲۵۹]

و دار لعبد الله و الفضل صنوه
سليل رسول الله ذى الدعوات

منازل كانت للصلاه و التقى
و للصوم و التطهير و الحسنات

منازل جبرئيل الامين يحلها
من الله بالتسليم و الزكوات

منازل وحي اللهمعدن علمه
سبيل رشاد واضح الطرقات

منازل وحي الله ينزل حولها
على احمد الروححات و الغدوات

فاين الاولى شطت بهم غربه النوى
افانين فى الاقطار مفترقات

هم آل ميراث النبى اذا انتموا
و هم خير سادات و خير حمات

مطاعيم فى الاسعار فى كل مشهد

لقد شرفوا بالفضل و البركات

اذا لم نناج الله في صلواتنا
بذكرهم لم يقبل الصلوات

ائمه عدل يقتدى بفعلهم
و تومن منهم زله العثرات

فيارب زد قلبي هدى و بصيره
و زد جبههم يارب في حسنات

ديار رسول الله اصبحن بلقعا
و دار زياد اصبحت عمرات

و آل رسول الله غلت رقابهم
و آل زياد غلظ القصرات

و آل رسوزل الله تدمى نحورهم
و آل زياد زينوا الحجالات

و آل رسول الله تسبى حريمهم
و آل زياد آمنوا السريات

و آلزياد في القصور مصونه
و آل رسول الله في الفلوات

فياوارثي علم النبي و آله
عليكم سلام دائم النفحات

لقد آمنت نفسي بكم في حياتها
و اني لارجو الامن بعد مماتي

۱ - به ترتیب چنین است:

خانه های خاندان پیغمبر را در عرفات بیاد آوردم و از دیده اشک حسرت ریختم. نشان این خانه های ویران رشته صبرم را گسیخت و شوقم را برانگیخت.

[صفحه ۲۶۰]

سراهائی که ویران ستم دشمنان است، نه گذشت زمان.

منازلی که متعلق به عبد الله و برادرش فضل و فرزندان پیغمبر صاحب دعوت است.

منازلی که جای نماز و تقوی و روزه و نیکوئیها است.

خانه های که جبرئیل با درود و رحمت در آن فرود می آمد.

خانه هائی که جایگاه وحی الهی و کان علم او و مسیر روشن هدایت و رشد است.

منازل که هر صبح و شام به پیرامون آن. وحی الهی بر پیغمبر نازل می شد.

چون در نماز خود بیاد آنها خدا را نخوانیم، نمازمان پذیرفته نخواهد بود.

پیشوایانی که به کارشان اقتدا میکنیم و از لغزشها امان می یابیم.

خانه های خاندان رسول ویران و منازل تبار زیاد آباد است.

خاندان پیغمبر زنجیر به گردن و دودمان زیاد ستبر گردن اند.

سراهای خاندان پیغمبر بریده و سراهای تبار زیاد آراسته است.

حرم رسول خدا اسیر و زنان زیاد پرده نشین اند.

ای وارثان علم پیغمبر و ای خاندان او درود پیوسته ما نثار شما باد.

در این جهان به برکت وجود شما جانی آسوده دارم و به آسایش آن جهان نیز امید می دارم.

۷- شمس الدین سبط بن جوزی حنفی متوفی بسال ۶۵۴ در ص ۱۳۰ " تذکره اش " ۲۹ بیت از این قصیده را یاد کرده و در آنجا ابیاتی هست که حموی در " معجم الادباء " یاد نکرده است و در حاشیه " تذکره " از اول قصیده تا بیت " مدارس آیات " ذکر گردیده است.

۸- صلاح الدین صفدی " در گذشته به سال ۷۴۴ در ص ۱۵۶ ج ۱ " الوافی بالوفیات " طریق روایت قصیده را از عبید الله بن جخجخ نحوی و او از محمد بن جعفر بن لنکک، ابی الحسن بصری نحوی و او از برادرش و وی از " دعبل " یاد کرده و همین طریق را

[صفحه ۲۶۱]

" جلال الدین سیوطی " نیز در ۹۴ " بغیه الوعاه " آورده است.

۹- " بشرای شافعی " در گذشته بسال ۱۱۷۲ در ص ۱۶۵ " الاتحاف " از قول " هروی " رویت کرده است که گفت: از دعبل شنیدم که می گفت چون چگامه خود را که باین بیت آغاز می شود.

مدارس آیات خلت من تلاوه

و مهبط وحی مقفر العرصات

برای مولایم امام رضا (ع) خواندم و باین سروده خود رسیدم که:

خروج امام لا محاله خارج

يقوم علی اسم الله و البرکات

حضرت رضا (ع) به سختی گریست، سپس سر بر آورد و بمن فرمود ای خزاعی این دو بیت را روح القدس بر زبانت رانده است آیا می دانی، این امام کیست و کی قیام می کند؟ گفتم نه سرور من ولی شنیده ام که امامی از خاندان شما خروج می نماید. (تا آخر حدیث که پیش از این از قول حموی آمد) و در ص ۱۶۱ "الاتحاف" است که "طبری" در کتاب خود از ابی صلت هروی آورده است که گفت: دعبل خزاعی در مرو شرفیاب خدمت علی بن موسی الرضا (ع) شد و گفت: ای فرزند پیغمبر خدا درباره شما خاندان پیغمبر، چکامه ای سروده ای و سوگند یاد کرده ام که پیش از خواندن بر شما، برای دیگری نخوانم و خوش دارم بشنوید. علی بن موسی الرضا فرمود: بخوان و او چنین خواندن گرفت:

ذکرت محل الربع من عرفات

فاجريت و مع العين بالعبرات

و فل عری صبری و هاج صبایتی

رسوم دیار آقمرت و عرات...

و آن قصیده ای طولانی است که شماره ابیات آن به ۱۰۲ بیت می رسد چون از خواندن پرداخت، ابو الحسن رضا خود برخواست و به دعبل فرمود، همین جا باش. آنگاه صره ای که در آن ۱۰۰ دینار بود برای او فرستاد و از او پوزش خواست.

[صفحه ۲۶۲]

دعبل آن را برگرداند و گفت. من برای گرفتن صله شرفیاب نشده بودم، آمده بودم تا سلامی به حضرت عرض کنم و به نگاهی از روی مبارکش تبرک جویم نیازی هم باین پول ندارم اگر امام عنایت کند و مرا به جامه ای از خود، برای تبرک سرافراز فرماید، بیشتر دوست دارم.

حضرت رضا علیه السلام جبه خزی که همان صره دینار روی آن بود به وی مرحمت کرد و به غلام خود فرمود بگو این را بگیر و پس مفرست که بزودی با نیازمندی خرجش خواهی کرد. و او آن کیسه و جبه را گرفت (تا آخر داستان دزدان کردی که مذکور افتاد)

۱۰- شبلنجی در ص ۱۵۳ "نور الابصار" تمام آنچه را که از "شبرای" یاد کردیم، بی کم و کاست، آورده است، اما آنچه دانشمندان بنام شیعه فرموده اند:

این قصیده و داستان جبه و دزدان را گروه بسیاری یاد کرده اند که ما سخن را به ذکر گفتار آنان دراز نمی کنیم، بلکه به ذکر آنچه در سخنان پیشین، نیامده است، بسنده می کنیم:

شیخ ما صدوق در ص ۳۶۸ (العیون) و در ص ۲۱۱ "الامالی" از هروی روایت کرده است که گفت: "دعبل" در مرو شرفیابی خدمت ابی الحسن الرضا علیه السلام شد و گفت:

ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم قصیده را در ستایش شما سروده ام و سوگند خورده ام که پیش از شما برای هیچکس نخوانم فرمود بخوان: و دعبل خواند تا باین سروده خود رسید که:

اری فیئهم فی غیرهم مستقیما
و ایدیهم عن فیئهم صفرات

ابو الحسن گریست و فرمود، راست گفته ای ای خزاعی و چون به این شعر رسید که:

اذا وترو مدوا الی واترهم
اکفا عن الاوتار منقبضات

[صفحه ۲۶۳]

"ابو الحسن" دست مبارکش را بر گرداند و فرمود آری بخدا سوگند که بسته است.
و چون به این بیت رسید که:

لقد خفت فی الدنیا و ایام سعیها
و انی لارجو الامن بعد وفاتی

امام رضا علیه السلام فرمود، خداوند ترا در روز فرع اکبر امان بخشد و چون به این سروده رسید که:

و قبر ببغداد لنفس زکیه
تضمنها الرحمن فی الغرفات

امام رضا علیه السلام به او فرمود: آیا در همین جا دو بیت به آن نیفزایم که قصیده تمام شود؟
گفت چرا یابن رسول الله. و امام فرمود:

و قبر بطوس یا لها من مصیبه

توقد فی الاحشاء بالحرقات

الی الحشر حتی یبعث الله قائما
یفرج عنا الهم و الکربات

"دعبل" گفت. ای پسر پیغمبر خدا، این گوری که در طوس است از کیست؟

حضرت فرمود قبر من است و دیری نباید که طوس گذر گاه شیعیان و زیارت کنندگان من شود. هان هر کس مرا در غربتم به طوس زیارت کند، روز قیامت با گناهان آمرزیده در رتبه من با من خواهد بود. پس برخاست و به دعبل دستور داد، از جای خویش برنخیزد (سپس داستان جبه و دزدان را آورده و گفته است):

دعبل را کنیزی بود که مهروی بر دل داشت، و این کنیز چشم درد سختی گرفت که چون پزشکان به بالین آمدند و به آن نگریستند گفتند چشم راستش نابینا شده و کاری از ما ساخته نیست لیکن شده و کاری از ما ساخته نیست لیکن دیده چپش را مداوا می کنیم و امید - واریم بهبودی یابد.

دعبل سخت اندوهگین و بسیار بی تاب شد، سپس بیادش آمد که یاره ای از

[صفحه ۲۶۴]

جبه امام با اوست، آنرا بر دیدگان کنیز کشید و دستمالی از آن را از سر شب بر چشمان او بست آن زن شب را به صبح آورد در حالیکه دید گانش به برکت ابو الحسن رضا (ع) از روزگار پیش از بیماری، سالمتر می نمود. و در "مشکاه الانوار" و "موجج الاحزان" است که آورده اند که چون دعبل قصیده خود را برای علی بن موسی الرضا خواند و از حضرت حجت (عج) به این سروده خود یاد کرد:

فلولا الذی ارجوه فی الیوم اوغد
تقطع نفسی اثرهم حسراتی

خروج امام لا محاله خارج
یقوم علی اسم الله و البرکات

حضرت رضا دست بر سر نهاد و به تواضع ایستاد و برای او دعای فرج کرد. این روایت را صاحب کتاب "دمعه الساکبه" و دیگران از کتاب مشکاه، باز گو کرده اند، برای این قصیده تائیه، دانشمندان نامدار شیعه، شرحهائی نوشته اند که از آن جمله است:

شرح علامه، حجت، سید نعمت الله جزائری در گذشته به سال ۱۱۱۲

"کمال الدین محمد بن محمد قنوی شیرازی

"حاج میرزا علی علیاری تبریزی در گذشته به سال ۱۳۲۷

سر آغاز این قصیده

سر آغاز قصیده دعبل، آن ابیاتی نیست که یاد کرده اند، بلکه این قصیده به نسبی آغاز میشود. که مطلعش این است:

تجاوبن بالارنان و الزفرات
نوائح عجم اللفظ و النطقات

[صفحه ۲۶۵]

"ابن فتال" در ص ۱۹۴ "روضه اش" و ابن شهر آشوب در ص ۳۹۴ "المناقب" گفته اند: "آورده اند که دعبل قصیده مدارس آیات را برای امام "ع" خواند" و با اینکه این بیت نخستین بیت آن نبود وی قصیده را به آن شروع کرد، از او پرسیدند چرا از مدارس آبات آغاز کردی، گفت، از امام علیه السلام حیا کردم که تشبیب قصیده را برایش بخوانم و از مناقب آن شروع کردم و سر آغاز چکامه این بیت است:

تجاوبن بالارنان و الزفرات
نوائح عجم اللفظ و النطقات

تمام این قصیده را که ۱۲۰ بیت است "اربلی" در "کشف الغمه" و قاضی نور الله در ص ۴۵۱ "مجالس" و علامه مجلسی در ص ۷۵ ج ۱۲ بحار و "زنوزی" در روضه نخستین از "ریاض الجنه" یاد کرده اند و "شبرای" و "شبلنجی" به شماره ابیات آن - همانطور که پیش از این گذشت - تصریح نموده اند، پس آنچه پیش از این از "حموی" یاد کردیم که گفته است: "نسخه های این قصیده گوناگون است و در برخی از آنها فرونی هائی است که گمان می رود ساختگی باشد و گروهی از شیعیان افزوده باشند و ما آنچه را که درست می نماید می آوریم" از گمانهای گناه آلود است چه خود او در "معجم البلدان" ابیاتی آورده که غیر از ابیات درست دانسته - ئی است که در "معجم الادباء" یاد کرده است و "مسعودی" در ص ۲۳۹ ج ۲ "مروج - الذهب" و دیگران برخی از اشعاری را که حموی در معجم البلدان آورده است، یاد کرده اند.

و "شبرای" در "الاتحاف" و شبلنجی در "نور الابصار" ابیات فزونتری از آنچه حموی درست پنداشته است، ثبت نموده اند، و ممکن نمی نماید که ما سخنان این اعلام را رد کنیم تا ساختگی بودن برخی از ابیات قصیده را اثبات کرده باشیم. و چون حصول دانش تدریجی است، احتمال می رود که حموی در روز تالیف "معجم الادباء" به بیشتر از آن ابیاتی که از قصیده یاد کرده است، آگاهی نداشته و چون علم او

[صفحه ۲۶۶]

گسترش بیشتری یافته است، دیگر ابیات قصیده را مسلم دانسته و در "معجم البلدان" که در تالیف متاخر تر از معجم الادباء است

آورده و بهمین جهت در اکثر مجلدات "معجم البلدان" حواله به معجم الادباء می‌دهد به ص ۱۸۶ و ۱۳۵ و ۱۱۷ و ۴۵ ج ۲ و صفحات ۱۸۴ و ۱۱۷ ج ۳ و صفحات ۲۲۸ و ۴۰۰ ج ۴ و ص ۱۸۷ و ۲۸۹ ج ۵ و ص ۱۷۷ ج ۶ و غیر آن رجوع کنید. اما بد گمانی او به شیعه و ادارش کرده است که در هنگام تدوین کتاب نسبت تزویر به آنها دهد و ما در این بد گمانی به حساب رسی او نمی پردازیم چه خداوند در کمین گاه است و او بهترین رقیب و حساب رس است.

زندگی شاعر

اشاره

ابو علی یا ابو جعفر دعبل پسر علی بن زرین بن عثمان بن عبد الرحمن بن عبد الله بن بدیل بن وقاء بن عمرو بن ربیعہ بن عبد العزی بن ربیعہ بن جزی بن عامر مازن ابن عدی بن عمرو ربیعہ خزاعی است. ما این نسبت را از ص ۱۱۶ فهرست نجاشی و ص ۳۲۸ ج ۸ تاریخ خطیب و ص ۲۳۹ امالی شیخ و ص ۲۲۷ ج ۵ تاریخ ابن عساکر و ص ۱۰۰ معجم الادبا حموی و ص ۱۴۱ ج ۱ (اصابه) ابن حجر گرفتیم و حموئی مذکور گفته است بیشتر علماء قائل به این نسبت برای دعبلند.

خاندان زرین

خاندان زرین، بیت فضل و ادب است، هر چند "ابن رشیق" در ص ۲۹۰ ج ۲ کتاب "عمده" اش ایشان را به شاعری اختصاص داده است. چه این دودمان محدثان و شاعرانی داشته و اهل سیادت و شرف بوده اند. و تمام فضل و فضیلت آنها به برکت دعائی است که پیغمبر اکرم درباره نیای بزرگ آنها کرد، آنگاه که به روز فتح و

[صفحه ۲۶۷]

مکه "عباس بن عبد المطلب" که پاسدار محبت وی بود، او را در پیشگاه پیغمبر خدا، پیاداشت و گفت: ای رسول خدا امروز روزی است که اقوامی را شرف بخشیده ای، حال خالت "بدیل بن ورقاء" چگونه خواهد بود؟ پیغمبر فرمود ای بدیل: روی بگشا و او چهره اش را به پیغمبر نمود و پرده از رخ برگرفت. رسول سیاهی در رخسارش دید و پرسید: ای بدیل چند سال داری؟ گفت ۹۷ سال ای رسول خدا. پیغمبر (ص) خندید و فرمود: خداوند بر جمال و سیه چرد گیت بیفزاید و تو و فرزندانت را متمتع کند. و بنیان گذار شرف شکوهمند آنان قهرمانی بزرگ بنام عبد الله بن ورقاء است که آن چنانکه در "رجال شیخ" آمده است، وی و برادرانش عبد الرحمن و محمد، فرستادگان پیغمبر (ص) به یمن بوده اند و اینان و برادر دیگرشان "عثمان" از لشکریان امیر مومنان در صفین اند و برادر پنجمشان "نافع بن بدیل" در "روزگار پیغمبر (ص) به شهادت رسید و" ابن رواحه "در رثائش چنین سرود:

خداوند "نافع بن بدیل" را، برحمتی که به جویای ثواب جهاد می رسد رحمت کند.

وی مردی برد بار و در روزگاری که بیشتر مردم سن به صواب می گفتند، به راستگوئی شهره بود.

پس در شرافت این دودمان همین بس که پنج نفر شهید دارد که همگان مورد عنایت خداوند و در خدمت پسر عم پیغمبر خدا (ص) بوده اند و "عبد الله" خود از دلاوران پیشگام و سوار کاران برجسته و آراسته به بالاترین مراتب ایمان بود و بنا به آنچه در

ص ۲۸۱ جلد ۲ "الاصابه" آمده است "زهری" وی را از "دهاه پنجگانه عرب" شمرده است. در روز صفین امیر المومنین به وی فرمان حمله داد. و او با همراهانش که میمنه سپاه علی بود حمله کرد و در آن روز دو شمشیر و دوزره داشت و پیشاپیش همه شمشیر می زد و می گفت:

جز برد باری و توکل بر خدا و به کار گرفتن سپر و نیز و شمشیر بران و پس

[صفحه ۲۶۸]

از آن پیشاپیش همه چون شترانی که به آبشخور می روند - به میدان تاختن، راهی نمانده است و پیوسته می تاخت تا به معاویه رسید و پیروان وی را به کام مرگ کشید معاویه نیز فرمان داد تا به عبد الله بدیل بتازند و به "حبيب بن مسلمه فهري" که در میسره سپاهش بود پیغام فرستاد تا با همراهانش به عبد الله حمله آورد. هر دو سپاه درهم آمیخت و آتش جنگ در میان میمنه عراقیان و میسره شامیان شعله کشید پیشاپیش همه عبد الله بدیل چنان شمشیر می زد که معاویه را از جا کند وی فریاد می کشید: خونخواهی عثمان و مقصودش برادر کشته خود بود ولی معاویه و سپاه او پنداشتند که مقصودش عثمان بن عفان است. معاویه مقدار زیادی عقب نشست و برای بار دوم و سوم به حبيب بن سلمه پیغام فرستاد و از او کمک و یاری خواست "حبيب" با میسره سپاه معاویه چنان حمله سختی به میمنه سپاه عراق کرد که آنرا از هم درید تا آنکه از همراهان ابن بدیل بغیر از در حدود صد نفر از قراء که پشت به پشت یکدیگر داده و از هم دفاع می کردند، کسی بجا نمانده و "ابن بدیل" در دل لشکر فرو رفته و در اندیشه قتل معاویه جویای جایگاه او بود و به آن سومی تاخت به وی رسید.

در کنار معاویه "عبد الله بن عامر" ایستاده بود. معاویه به مردمش بانگ زد وای بر شما سنگ سارش کنید. سرانجام "ابن بدیل" را از پای در آوردند و او از اسب در فتاد سپس با شمشیر بسویش تاختند و او را کشتند معاویه و عبد الله بن عامر آمدند و بر بالینش ایستادند عبد الله بن عامر عمامه اش را بروی او کشید و بروی رحمت آورد. زیرا پیش از این با او دوست و برادر بود. معاویه گفت. پرده از رویش برگیر. عبد الله گفت بخدا سوگند تا جان در بدن دارم نمی گذارم مثله اش کنید معاویه گفت رویش را بگشا که مثله اش نمی کنیم و او را بتو بخشیدیم "ابن عامر" پرده از رویش بر گرفت و معاویه گفت پرودگار کعبه قسم این مرد قوچ آن قوم بود خداوند مرا به مالک اشتر نخعی و اشعث کندی نیز پیروزی دهد بخدا قسم داستان این مرد همان است که شاعر سروده:

[صفحه ۲۶۹]

جنگجویی که چون کازار بر او سخت گیرد و به کشتنش برخیزد، او نیز نبرد را سخت می گیرد و مقاومت می کند و آنگاه که مرگ تند و بی تاخیر، روی آورد، چون شیری دلیر که به دفاع از حریمش برخاسته و مرگ راهش میزند از حریم خود دفاع میکند. آنگاه گفت: گذشته از مردان خزاعه اگر زنانشان هم می توانستند با من می جنگیدند.

و "اسود بن طهمان خزاعی" در آخرین رمق زندگی "عبد الله بن عبد الله بن بدیل" از کنار او گذشت و به وی گفت بخدا قسم مرگ تو بر من دشوار است و اگر می دیدم بیاری و دفاع از تو می پرداختم و اگر قاتلت را می دیدم خوش داشتم که دست از هم بر نداریم تا آنکه یا من او را بکشم یا او مرا به تو ملحق کند سپس در کنارش نشست و گفت. تو که مردی بی آزار و بیشتر بیاد خداوند بودی.

مرا وصیت کن خدایت رحمت کناد "ابن بدیل" گفت: ترا سفارش می کنم به ترس از خداوند و به خیر خواهی نسبت به امیر

مومنان و نبرد در خدمت او تا آنگاه که حق آشکار شود یا تو به حق ملحق شوی و نیز سفارش می‌کنم که سلام مرا به امیر مومنان برسانی و به او بگویی "نبرد خود تا وقتی که میدان جنگ را پشت سر می‌گذاری دنبال کن چه هر کس نبرد گاه را پشت سر گذارد، پیروز است" پس دیری نپائید که مرد "اسود" به سوی علی آمدی و پیغام رساند. امام فرمود "خدایش رحمت کند. در زندگیش به همراه ما با دشمنانمان جنگید و در مرگش نیز نسبت به ما خیر خواهی کرد" و آنچه گویای عظمت "عبدالله بن بدیل" در میان یاران "علی ع" است این شعر "این عدی بن حاتم" در روز صفین است:

[صفحه ۲۷۰]

آیا پس از "عمار" و "هاشم" و پسر بدیل جنگاور، امیدی - همچون خواب خفتگان - به ماندن داریم حال آنکه دیروز انگشتان خویش را به دندان می‌گزیدم؟ و نیز این سروده سلیم (سلیمان) ابن صرد خزاعی در همان روز است: وه چه روزی تیره و سخت، که از فرط تاریکی ستاره ای را پنهان نگذاشته بود. ای سرگشته حیران ما از گروه ستمگران نمی‌ترسیم. زیرا در میان ما قهرمان کار آزموده ای بنام "ابن بدیل" است که به شیر شرزه می‌ماند "علی ع" محبوب ما است و ما پدر و مادر خود را فدای او می‌کنیم.

و نیز این گفته "شنی" که در اشعار او آمده است:

اگر شامیان، "هاشم" و "عمار" و "فرزندان بدیل" را "که دلاوران هر سپاهی بودند، و نیز آن "مرد خزاعی" را "که به بارانی می‌ماند که سختی و خشکسالی را به وجود او می‌رانند کشتند و ما را به سوک نشانند..

اما پدر شاعر، علی بن زرین از شاعران روزگار خود بود که "مرزبانی" در ص ۲۸۴ ج ۱ "معجم الشعراء" شرح حالش را آورده است و نیای او به طوری که "ابن قتیبه" در "الشعر و الشعراء" آورده است، غلام، عبدالله بن خلف خزاعی پدر "طلحه الطلحات" است.

و عمومی شاعر. عبدالله بن زرین نیز آنچنان که ابن رشیق در "العمده" یاد کرده از شاعران بوده است.

و پسر عمش "ابو جعفر محمد ابو شیص بن عبدالله" که ذکرش رفت شاعری است که وی را دیوانی بوده که "صولی" در ۱۵۰ برگ پرداخته و شرح حالش در ص ۸۳ جلد ۳ "البيان والتبيين" و ص ۳۴۶ "الشعر و الشعراء" و ص ۱۰۸ ج ۱۵ "الآغانی" و ص ۲۵ جلد ۲ "فوات الوفيات" و غیر آن می‌توان یافت و "ابن معتر" در ص ۳۳ - ۲۶ "طبقاتش" ترجمه ای را آورده و قصائد درازی از آن او را بر شمرده جز آنکه

[صفحه ۲۷۱]

نام وی و پدرش را به عکس ذکر نموده و از او به عنوان عبدالله بن محمد نام برده و حال آنکه درست آن محمد بن عبدالله است. و عبدالله بن ابی شیص مذکور نیز شاعری است که دیوانی در حدود ۷۰ برگ داشته و ابو الفرج در ص ۱۰۸ جلد ۱۵ "آغانی" از او نام برده و گفته است وی شاعری نیک شعر است که به محمد بن طالب پیوست و از او دفتر جامع شعر پدرش را گرفت و از سوی او در میان مردم منتشر شد و "ابن معتر" در ص ۱۷۳ "طبقاتش" شرح حال وی را آورده است.

"ابو الحسن علی" برادر دعبل نیز شاعر بوده و بطوری که در فهرست ابن ندیم آمده دیوان شعری در حدود ۵۰ برگ داشته است وی با برادرش دعبل در سال ۱۹۸ به خدمت ابو الحسن امام رضاع آمد و هر دو زمان درازی از محضر شریف امام بهره‌ها بردند.

خود او گفته است: من و دعبل در سال ۱۹۸ به خدمت سرورم ابو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) آمدم و تا پایان سال ۲۰۰ در محضرش ماندم و سپس بقم رفتیم، پس از آنکه سرورم "ابو الحسن رضا ع" پیراهن خزی سبز رنگ و انگشتری عقیق به برادرم دعبل خلعت داد و درمهای رضوی نیز به او مرحمت کرد و فرمود ای دعبل به قم برو که بهره ها خواهی برد و هم به او فرمود: این پیراهن را نگه دار که در آن هزار شب رکعت نماز گزارده و هزار ختم قرآن کرده ام. وی در ۱۷۲ و در ۲۸۳ در گذشت و از خود فرزندی بجا گذاشت بنام "ابو القاسم اسماعیل بن علی" مشهور بن دعبل که این پسر در ۲۵۷ به دنیا آمده و از پدرش ابو الحسن بسیار روایت کرده و اقامتگاهش واسط و عهده دار امور حسبی بوده و کتابهایی بنام "تاریخ الائمة" و "النکاح" داشته است.

رزین برادر دیگر دعبل نیز یکی از شعراء اهل بیت است و دعبل درباره او

[صفحه ۲۷۲]

اشعاری دارد که در صفحه ۱۳۹ جلد ۵ تاریخ ابن عساکر آمده است و "ازدی" گفته است: "ابراهیم عباس" و "دعبل" و "رزین"، فرزندان علی، از خانه به اندیشه باغ و بستان پیاده بیرون آمدند (و یا بنا بر روایت "عیون" به زیارت ابو الحسن الرضا (ع) می رفتند) پس به گروهی از هیزم کشان رسیدند. پولی دادند و بر الاغشان سوار شدند. ابراهیم چنین سرود:

اعیدت بعد حمل الشوک احمالا من الخزف
نشاوی لا من الخمره بل من شده الضعف

و به "زرین" گفت دنباله اش بساز و او گفت:

فلو کنتم علی ذام تصیرون الی القصف
تساوت حالکم فیه و لا تقبوا علی الخسف

سپس به دعبل گفت: ای ابا علی تو نیز بقیه اش را بسرای و او سرود:

قاذفات الدی فات فکونوا من ذوی الظرف
و خفوا نقصف الیوم فانی بائع خفی

بدایع البدایه ۲ ص ۲۱۰

اما شاعر مورد بحث ما نامش دعبل و به گفته همگان، کنیه اش "ابو علی" است. ابن ایوب کنیه او را "ابو جعفر" دانسته و در آغانی از قول وی آمده است که اسمش نیز "محمد" است. و در ص ۳۸۳ جلد ۸ "تاریخ خطیب" چنین است که احمد بن قاسم نام وی را "حسن" دانسته و "اسماعیل" برادر زاده خود شاعر، گفته است نام او عبد الرحمن است و غیر از این دو تن، دیگران نام وی را محمد دانسته اند و اسماعیل گفته است: دایه دعبل وی را از جهت شوخ طبعی که در او بود، دعبل لقب داد و مقصودش

ذعبل بود و ذال قلب به دال شد.

[صفحه ۲۷۳]

گفته اند اصل وی از کوفه است همانطور که در بیشتر کتب هم آمده است و نیز گفته اند که او قریشی است. ذعبل بیشتر در بغداد می زیست و از ترس معتصم که به هجوش پرداخته بود، مدتی از آن شهر بیرون رفت و دوباره برگشت و به گشت و گذار، در آفاق پرداخت. به بصره و دمشق شد و به روزگار " مطلب بن عبد الله بن مالک " به مصر آمد و او ذعبل را به ولایت " اسوان " گمارده و چون خبر یافت که شاعر به هجوش پرداخته است، بر کنارش کرد و عزل نامه را به غلام خود سپرد و گفت به اسوان میروی و تا روز جمعه منتظر می مانی تا ذعبل به منبر رود و چون بر منبر شد نامه را به او می دهی و وی را از خطبه باز می داری و از منبر به زیر می آری و خود بجایش می نشینی چون ذعبل به منبر رفت و آماده خطبه خوانی شد غلام نامه را به وی داد. ذعبل گفت بگذار تا از خطبه پردازم و از منبر به زیر آیم و نامه را بخوانم، گفت نه مرا مامور کرده اند که تا نامه را نخوانی، نگذارم خطبه بخوانی. ذعبل نامه را خواند و غلام مطالب وی را به معزولی از منبر فرود آورد و وی از آنجا به جانب مغرب و به سوی بنی اغلب شتافت. (اغانی ۱۸ ص ۴۷)

ذعبل با برادرش " رزین " سفری به حجاز کرد و با برادرش " علی " به ری و خراسان رفت و ابو الفرج گفته است: ذعبل از خانه بیرون می آمد و سالها غائب می شد، و به دور دنیا می گشت و با فایده و عایده بر می گشت و دزدان و رهنان وی را می دیدند و آزارش نمی کردند بلکه با او به خوردن و نوشیدن می نشستند و درباره اش نیکی می نمودند او نیز هر گاه آنان را می دید سفره خوراک و شرابش را می گسترد و آنها را دعوت می کرد و غلامان خود " ثقیف و شعف " را که مغنی بودند فرامی خواند و آن دو را به آواز خوانی می نشانند و می نوشاند و می نوشید و شعر می خواند.

دزدان نیز او را شناخته بودند و به جهت کثرت سفر با او خو گرفته و از او مواظبت می کردند و صله اش می دادند. ذعبل در یکی از سفرها برای خود چنین سرود:

در جانی فرود آمدم که برق از آنجا نمی گذرد و دست خیال از حریمش کوتاه است

[صفحه ۲۷۴]

ابن معتر در ص ۱۲۵ طبقاتش گفته است: ذعبل از قم عبور کرد و در نزد شیعیان آنجا ماند و آنها سالانه پانصد هزار درهم برایش تقسیط کردند. بحث در گزارش زندگی این شاعر چهار ناحیه دارد:

۱- فداکاری او در مهر خاندان عصمت صلوات الله علیهم اجمعین.

۲- نبوغ او در شعر و ادب و تاریخ و تالیفهایش.

۳- روایت حدیث و راویان حدیث از سوی او و کسانی که ذعبل از جانب آنان به نقل حدیث پرداخته است.

۴- رفتارش با خلفاء و پس از آن شوخ طبعی ها و نوادر کارهایش و آنگاه ولادت و وفاتش

اما از جهت نخستین، حال او در این فداکاری به اندازه ای روشن است که ما را از هر گونه استدلال بی نیاز می کند. چه میتوان گفت درباره مردی که از خود او می شنیدند که می گفت: ۵۰ سال است که چوبه دار خود را بردوش می کشم و کسی را نمی یابم که مرا بر آن به دار کشد به " محمد بن عبد الملک زیات " وزیر گفتند: چرا آن چکامه ذعبل را که در آن به هجوت پرداخته

است پاسخ نمی گوئی؟ گفت سی سال است که دعبل چوبه دار خود را به دوش دارد و بی باکانه در جستجوی کسی است که وی را بر آن کشد.

همه اینها، از جهت کینه توزیها و درگیریها و جانبداری و پیکار جوئیهای بود که وی در دفاع از خاندان پاک پیغمبر و نشان دادن محبت خود به آنها و بد گوئی از دشمنانشان بر عهده داشت و همین امور قرار از او گرفته و پناهگاهی برایش باقی نگذاشته بودند و حتی سابیانی که در سایه آن بیاساید نداشت و پیوسته دور از خلفاء وقت و مخالفان دودمان پاک پیغمبر رهسپار بیابانها بود. با این وصف قصائد سائر او زبانه‌زدرگان و زیور دهان گویندگان و شادی بخش دوستان و مایه اندوه دشمنان و انگیزه کینه و حسد کینه توزان و حسودان گردید و بالاخره هم او را بهمین نام کشتند.

[صفحه ۲۷۵]

و خرده هجو گوئی فراوانی که در بیشتر کتب از این شاعر گرفته اند، از آن جهت است که نوع این هجو سرائی و بد گوئی تند و بسیار از جانب او، مربوط به کسانی است که دعبل آنها را از دشمنان خاندان پاک پیغمبر و غاصب مقام آنان می پنداشته و به این وسیله تقرب به خدا می جسته است و البته تبری از وسائل قرب به خداوند سبحان است و ولایت، خالص نخواهد بود مگر به بیزاری از مخالفان و دشمنان اهل بیت همانطور که خدا و رسولش هم از مشرکان بیزاری جسته اند. و ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه. اما بسیاری از نویسندگان کتب که در جمع دشمنان خاندان پاک پیغمبر (ص) بوده اند این را گناه نابخشودنی دعبل پنداشته اند چنانکه عادت آنان درباره همه شخصیت‌های شیعه همین است.

نبوغ ادبی دعبل

اما بر نبوغ ادبی دعبل، چه دلیلی روشن تر از شعر مشهور او تواند بود؟ شعری که دهان به دهان می گردد و در لابلای کتب ثبت است و به آن در اثبات معانی الفاظ و مواد لغت استشهاد می کنند و در مجالس شیعه در تمام ساعات شب و روز می خوانند شعری که سهل ممتنع است و شنونده اول بار می پندارد که می تواند مانند آن بیاورد اما چون به عمق آن فرو میرود و در آن غور و بررسی می کند در می یابد که عاجز و درمانده و ناتوان است از آنکه شعری بسازد که بر حریم این قصیده نزدیک باشد، چه جای آنکه با آن برابر گردد

"محمد بن قاسم بن مهرویه" می گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: شعر به دعبل خاتمه یافت " و "بحتری" گفته است: در نزد من دعبل از مسلم بن ولید شاعر تر است. گفتند چگونه؟ گفت برای آنکه سخن دعبل از گفتار مسلم به کلام عرب نزدیکتر و سبک او به سبک آنان همانند تر و در آن متعصب است.

"عمرو بن مسعده" گفت: ابو دلف به نزد مامون آمد مامون به وی گفت ای قاسم آیا شعری از خزاعیان بیاد داری که برای ما بخوانی؟ ابو دلف گفت از کدامشان ای امیر مومنان؟ هارون گفت در میان آنها کدامشان را شاعر می دانی؟ گفت از خود آنها " ابو شیص و دعبل و پسر ابو شیص و داود پسر ابی رزین " و از موالی آنها " طاهر

[صفحه ۲۷۶]

و پسرش عبد الله " مامون گفت: از شعر کدامشان به غیر از دعبل، می توان پرسید؟ هر چه درباره او می دانی، بگو.

و جاحظ گفته است: از دعبل بن علی شنیدم که می گفت: در حدود شصت سال است که هیچ روزی را بی سرودن شعری نگذرانده‌ام. و چون دعبل این شعرش را بر ابی نواس خواند:

این الشباب و ایه سکا
لا این یطلب ضل بل هلکا

لا تعجبی یا سلم من رجل
ضحک المشیب براسه فبکی

ابی نواس گفت: دهان خود و گوش ما را لذت بسیار بخشیدی.

و "محمد بن یزید" گفته است: بخدا سوگند که دعبل، فصیح است و در پیرامون ادب و ستایش از دعبل، سخن بسیار است که مادر اندیشه ذکر آن نیستیم. وی ادب را از "صریح الغوانی مسلم بن ولید" فرا گرفت و از دریای ادب وی سیراب شد و خود می گفت که من پیوسته شعر می گفتم و آنرا بر مسلم عرضه می کردم و او بمن می گفت: پنهانش دار تا این شعر را گفتم که،

این الشباب و ایه سلکا
لا این یطلب ضل بل هلکا

وقتی این چکامه را بر او خواندم: گفت هم اکنون برو و شعرت را به هر گونه و برای هر کس که خواهی بر خوان. و ابو تمام گفته است: دعبل همیشه به مسلم بن ولید علاقمند و باستادی وی معترف بود تا آنگاه که در جرجان بروی وارد شد و مسلم به جهت بخلی که داشت پذیرای او نشد. دعبل نیز از او کناره گرفت و این شعر را برای وی فرستاد:
ای مسلم (ابا مخلد) ما با هم دوست بودیم و دل و جانمان یکی بود.
من در غیاب تو پاس دوستی ترا می داشتم و از درد تو به درد می آمدم همچنانکه تو نیز پاسدار من بودی.
اما تو از من روی گردان شدی و مرا چنان به خود بدبین کردی که از همه بیمناکم بنیان دوستی را چنان ضعیف کردی که بر سر فرو ریخت و پیوند محبت را نیز

[صفحه ۲۷۷]

چنان سست گرفتی که از هم گسیخت.

مهر نهفته در درون را که از دل به در نمی آمد، از سینه بیرون کشیدی.

پس مرا که دیگر امیدی به تو ندارم سرزنش مکن چه جامه محبت را چنان دریدی که پاره ای هم از آن نماند.

ترا دست جذام گرفته خود پنداشتم که بناچار بریدمش و دل را چنان به شکیبائی واداشتم که دلیر شد.

راویان شعر و ادب از جانب دعبل عبارتند از "محمد بن زید" و "حمدوی" شاعر و "محمد بن قاسم بن مهرویه" و دیگران.

نشانه های نبوغ دعبل:

وی را کتابی است بنام "الواحد فی مناقب العرب و مثالبها" و کتاب دیگری دارد بنام "طبقات الشعراء" که از کتابهای پر ارزش و از ماخذ مورد اعتماد در ادب و گزارش زندگی شاعران است،

مرزبانی در ص ۲۲۷ و ۲۴۰ و ۲۴۵ و ۲۶۷ و ۳۶۱ و ۴۳۴ و ۴۷۸ معجم الشعراء مطالبی از آن کتاب نقل کرده و م - خطیب بغدادی در صفحات ۳۴۲ ج ۲ و ۱۴۳ ج ۴ تاریخش و ابن عساکر در صفحات ۴۷ و ۴۶ ج ۷ تاریخش و ابن خلکان در صفحه ۱۶۶ ج ۲ تاریخش و یافعی در ص ۱۳۲ ج ۲ "مرآت" مطالبی را از آن کتاب بازگو کرده اند و بیش از همه ابن حجر در صفحات ۵۲۷ و ۵۲۵ و ۴۱۱ و ۳۷۰ و ۱۷۲ و ۱۳۲ و ۶۹ ج ۱ و ۱۰۸ و ۱۰۳ و ۹۹ ج ۲ و ۹۱ و ۱۱۹ و ۱۲۳ و ۲۷۰ و ۵۶۵ ج ۳ و ۵۶۵ و ۷۴ ج ۴ و دیگر صفحات "الاصابه" به نقل مطالبی از آن کتاب پرداخته است و می پندارم که این کتاب، کتابی بزرگ و تقسیم بندی آن بر اساس شهرها بوده است باین ترتیب:

اخبار شعراء بصره: آمدی در ص ۶۷ "الموتلف و المختلف" و ابن حجر در ص ۲۷۰ ج ۳ "الاصابه" با این عنوان مطالبی از او نقل کرده اند.

[صفحه ۲۷۸]

اخبار شعراء الحجاز: ابن حجر دو ص ۷۴ ج ۴ "الاصابه" با این نام مطلبی را از او نقل کرده و گفته است: دعبل در "طبقات الشعراء" و در (بخش) مردم حجاز چنین یاد کرده است..

اخبار شعراء بغداد. آمدی در ص ۶۷ "الموتلف" مطلبی را تحت اسم "کتاب شعراء بغداد" از او نقل کرده است. و آن چنانکه در تاریخ ابن عساکر است، دعبل را دیوان شعر فراهم آمده ای بوده است. و ابن ندیم گفته است: صولی اشعار وی را در ۳۰۰ برگ پرداخته است، و در ص ۲۱۰ فهرستش یکی از کتابهای "ابی فضل احمد بن طاهر" را کتاب "اختیار شعر دعبل" دانسته است

از نشانه های نبوغ دعبل، چکامه ای است که در مناقب یمن و بر تری شاهان و دیگر مردم آن سروده و بنا به آنچه در ص ۱۷۶ (نشوار المحاضره) تنوخی است در حدود ۶۰ بیت دارد و مطلع آن چنین است.

افیقی من ملامک یا طعمینا

کفاک اللوم مر الاربعینا

وی این قصیده را در رد چکامه ی کمیت که در ستایش نزاربان گفته و ۳۰۰ بیت دارد و نخستین بیتش این است:

الاحیثیت عنا یا مدینا

و هل ناس تقول مسلمینا

پرداخته. کمیت نیز آن قصیده را در رد چکامه اعور کلبی در سر آغازش چنین است.

اسودینا و احمرنا

سرود

دعبل پس از سرودن آن قصیده پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم را در خواب دید که او را از یاد کرد کمیت به بدی نهی فرمودند.

[صفحه ۲۷۹]

این شاعر تا آن روز که به رد کمیت پرداخته بود، پیوسته در نزد مردم گرامی و گرانقدر بود و این ردیه از اسباب افتادگی او شد و "ابو سعد مخزومی" قصیده‌ای در رد وی سرود و به دنبال این پیکار و درگیری، فخر فروشی نزار بر یمن و سرافرازی یمن بر نزار آغاز شد و هر یک از این دو گروه به مفاخر خویش توسل جستند و کار مردم به تباهی کشید و عصبیت در بیرون و درون دیار اوج گرفت و نتیجه آن فرمانروائی " مروان بن محمد جعدی " و عصبیت او درباره قومش نزار و بر ضد یمن شد و بالاخره یمن از مروان روی گرداند و به دعوت عباسیان گروید و کار به انتقال دولت از امیه به بنی هاشم کشید و دنبال آن داستان " معن بن زائده " در یمن پیش آمد که مردم آنجا را به جانبداری از قومش ربیع و دیگر نزاریان کشت و پیمانی را که پیش از آن در میان یمن و ربیع بود گسست. (تا آخر داستان که در ص ۱۹۷ ج ۲ مروج الذهب آمده است).

دعبل و مشایخ روایت او

ابن شهر آشوب در ص ۱۳۹ کتاب (المعالم) دعبل را از اصحاب امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) دانسته و نجاشی در ص ۱۹۸ فهرستش از برادرش چنین آورده است که دعبل به دیدار موسی بن جعفر علیه السلام و ابو الحسن رضا نائل آمده و محضر امام محمد بن علی جواد علیه السلام را درک و او را دیدار کرده است. "حمیری" در کتاب "الدلائل" و ثقة الاسلام کلینی در (اصول کافی) روایت کرده اند که وی بر امام رضا علیه السلام داخل شد و امام چیزی به وی بخشیدند و دعبل خدای تعالی را ستایش نکرد امام فرمودند چرا خدای تعالی را حمد نکردی پس از آن به خدمت امام جواد رسید و حضرت چیزی به او دادند و او گفت الحمد لله و امام فرمودند، ادب کردی. این شاعر از گروهی روایت حدیث کرده است که از آن جمله اند:

[صفحه ۲۸۰]

- ۱- حافظ شعبه بن حجاج در گذشته به سال ۱۶۰ و از این طریق احادیثی در کتب دو گروه سنی و شیعه از او یاد شده است مثل آنچه در ص ۲۴۰ امالی شیخ و ص ۲۴۰ امالی شیخ و ص ۲۲۸ ج ۵ تاریخ ابن عساکر آمده است.
- ۲- حافظ سفیان ثوری م. ۱۶۱ (تاریخ ابن عساکر ج ۵ ص ۲۲۸).
- ۳- پیشوای مالکیان، مالک بن انس در گذشته بسال ۱۷۹ (تاریخ ابن عساکر ج ۵ ص ۲۲۸).
- ۴- ابو سعید سالم بن بصری م پس از سال ۲۰۰ (تاریخ ابن عساکر ج ۵ ص ۲۲۸).
- ۵- ابو عبد الله محمد بن عمرو واقدی متوفی ۲۰۷ (تاریخ ابن عساکر ج ۵ ص ۲۲۸).
- ۶- مامون خلیفه عباسی در گذشته بسال ۲۱۸ تاریخ الخلفاء ص ۲۰۴.
- ۷- ابو الفضل عبد الله بن سعد زهری بغدادی در گذشته بسالا ۲۶۰ که وی حدیث روزه روز غدیر را که در ص ۴۰۱ ج ۱ این کتاب یاد شد، از دعبل و او از ضمزه از ابن شوذب، از مسطر، از ابن حوشب و او از ابی هریره، روایت کرده است.

- ۸- محمد بن سلامه که شیخ طایفه (صدوق) در ص ۲۳۷ امالی خود از طریق وی خطبه مشهور به ششقیه را از او روایت کرده است و آغاز آن خطبه این است:
- و الله لقد تقمصها ابن ابی قحافه و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من - الریح ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر و لکنی سدللت عنها ثوبا و طویت عنها کشحا.
- ۹- سعید بن سفیان اسمعی مدنی (امالی شیخ ص ۲۲۷)
- ۱۰- محمد بن اسماعیل "مشترک" " " "
- ۱۱ - مجاشع بن عمر، که دعبل از او و او از مسیره از جرزی، از ابن جبیر

[صفحه ۲۸۱]

- از ابن عباس روایت کرده است که وی را از این کلام خدای عزوجل پرسیدند: وعد الله الذی آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفره و اجرا عظیما... الحدیث (امالی شیخ ص ۲۴۰).
- م - ۱۲ - موسی بن سهل راسبی، ابن حجر در ص. ۳۴۸ "تهذیب التهذیب" او را شیخ دعبل دانسته ولی معرفی نکرده است. ابن عساکر در ص ۲۲۸ ج ۵ تاریخش. یحیی بن سعید انصاری را از کسانی شمرده است که می گویند دعبل از او نقل روایت کرده است و این نکته بر او پوشیده مانده است که یحیی انصاری در سال ۱۴۳ و چند سال پیش از دعبل در گذشته است. و راویان حدیث از جانب دعبل عبارتند از:
- ۱- برادرش ابو الحسن علی که در بسیاری از کتب حدیث و تراجم ذکرش آمده است.
 - ۲- موسی بن حماد یزید (فهرست نجاشی ص ۱۱۷).
 - ۳- ابو الصلت هروی در گذشته به سال ۲۳۶ (در ماخذ بسیار).
 - ۴- هارون بن عبد الله مهلبی (در امالی و عیون).
 - ۵- علی بن حکیم (در اصول کافی).
 - ۶- عبد الله بن سعید اشقری (آغانی و غیر آن)
 - ۷- موسی بن عیسی مروزی
 - ۸- ابن منادی، احمد بن ابی داود در گذشته به سال ۲۷۲ (تاریخ ابن عساکر)
 - ۹- محمد بن موسی بربری (تاریخ ابن عساکر).

اما رفتار دعبل با خلفاء و وزراء

این ناحیه از زندگی شاعر، فراخ میدان و پردامنه است و جستجوگر در میان کتب تاریخ و تذکره های مفصل ادبی، بخشهایی را در پیرامون آن نگاشته می بینند که سخنان بیجا بسیار دارد و ما از تمام آنها در می گذریم و فقط اندکی را گلچین می کنیم.

[صفحه ۲۸۲]

۱ - "یحیی بن اکثم" گفت: مامون دعبل را به نزد خود خواند و امان بخشید. و من در آنجا نشسته بودم که شاعر از در آمد و

مامون وی را گفت: قصیده‌ی رائیه‌ات را بخوان. دعبل سرودن چنین قصیده‌ای را انکار و از آن اظهار بی‌اطلاعی کرد مامون گفت ترا به آن قصیده همانطور که به جان امان دادم، امان می‌بخشم و شاعر چنین خواندن گرفت: دلبرم چون کناره گیریم از زنان دید، نگران شد و خردمندی را گناهی تا بخشودنی شمرد. وی با گیسوان سپیدش و با آنکه به گروه پیران پیوسته است، آرزوهای جوانی دارد. دلبرای موی سپید یاد معاد را در من بیدار و مرا به سر نوشتم خرسند می‌کند.

اگر به دنیا و زیور آن دل می‌بستم از اندوه رفتگان می‌گریستم. روزگار برخاندان من تاخت و آن را چون جامی که به سنگ می‌شکنده در هم شکست. گروهی از آنها بجا مانده اند و برخی دیگر به جارچی مرگ از میان رفتند. دیگران هم بدنبال آنان خواهند رفت. ترس من از این است که بازماندگان از من جدا می‌شوند، چشم براه بازگشت رفتگان هم که نیستم. در خبر از خاندان و فرزندانم، بخته‌ای می‌مانم که پس از بیداری به بازگویی خوابش پردازد. دل مشغولی چاکراتان (خاندان پیغمبر) از فقدان پیاپی کشتگانتان، خواب و آسایش را از آنها ربوده است. چه دستها که در سر زمین نینوا قلم شد و چه گونه‌ها که بر خاک خفت! روز عاشورای حسین به شب انجامید و دیگران شبانه بر قتلگاهش گذشتند

[صفحه ۲۸۳]

و گفتند.

این سرور انسانها است.

ای بد مردم پاداش پیغمبر را در برابر نعمت پر ارزش قرآن و سوره‌های آن چنین باید داد که چون رحلت فرمود مانند گرگی که بر گوسفندان " ذی بقر " شبانی کند، بر فرزندان او خلافت کنید؟

یحیی گفت: مامون در این هنگام مرا در پی کاری فرستاد چون رفتم و برگشتم دعبل سخنش را به اینجا رسانده بود که: از قبائل " ذی یمن " و " بکر " و " مضر " که من آنها را می‌شناسم، قبیله‌ای نماند که در خون خاندان پیغمبر شریک نباشد، همچون قمار بازانی که در لاشه شتر شریکند. از کشتار و بزنجیر کشیدن و از ترساندن و ویرانگری بادودمان پیغمبر همان کردند که سربازان اسلام در سر زمین روم و فرنگ می‌کنند، خاندان امیه را در کشتارشان معذور می‌دارم ولی برای بنی عباس عذری نمی‌بینم چه آنها مردمی بودند که نخستین فردشان را بر اساس اسلام کشتید و چون آنها چیره شدند، کافران را انتقام گرفتند. فرزندان امیه و مروان و خاندان آنها مردمی همه کینه توز و ستمگرند.

آنگاه که به نیازی مذهبی در اندیشه ماندن در جائی هستی، در کنار قبر پاکی که در طوس است بمان. در طوس دو گور است: یکی از آن بهترین مردم و دیگری متعلق به بدترین آنها و این پند آموز است. آن پلید را از جوار این پاک سودی نرسد و نزدیکی آن ناپاک به این وجود تابناک زیانی نزند. چه هر کس در گرو دست آورد خویش است و تو هر یک از نیک و بد را که

[صفحه ۲۸۴]

خواهی برگزین یا واگذار.

راوی گفت: مامون دستارش را به زمین زد و گفت ای دعبل بخدا که راست گفته ای
شیخ ما صدوق در ص ۳۹۰ امالی خود به اسنادش از دعبل آورده است که چون خبر در گذشت امام رضا علیه السلام در قم به من
رسید، آن قصیده رائیه را سرودم.

آنگاه ابیاتی از آن را یاد کرده است.

۳- "ابراهیم بن مهدی" بر مامون وارد شد و شکایت حال خویش را با او چنین در میان گذاشت: ای امیر مومنان خدای سبحانه و
تعالی شخص ترا بر من برتری داد و مهر و بخشایش مرا به ذلت انداخت و ما و تو در نسب یکسانیم.
اینک دعبل مرا هجو کرده و باید از او انتقام بگیری مامون گفت مگر چه گفته است؟ شاید این سروده او را می گوئی:

نعر ابن شکله بالعراق و اهله

فهفا الیه کل اطلس مائق

و ابیات هجویه را خواند. ابراهیم گفت: این یکی از هجویه های اوست مرا به اشعاری زشت تر از این نیز هجو کرده است. مامون
گفت: تو را اقتدا به من است: چه دعبل از من نیز بد گوئی کرده و من تحمل نموده ام درباره من گفته است:
آیا مامون با من همان رفتاری می کند که با مردم نادان دارد، مگر دیروز سر برادرش محمد را ندید؟

[صفحه ۲۸۵]

من از آن قومی هستم که شمشیرشان برادرت را کشت و ترا بر سریر خلافت نشانند همان گروهی که ترا پس از گمنامی بسیار
نامدار کردند و از خاک مذلت برگرفتند. ابراهیم گفت: ای امیر مومنان خداوند بر بردباری و دانائیت بیفزاید. چه هیچ یک از ما جز
به فرودنی دانش تو سخن نخواهد گفت و جز به پیروی از شکیبانی تو، تاب این سخنان نمی آرد.

۳- "میمون بن هارون" آورده است که ابراهیم بن مهدی درباره دعبل سخنی به مامون گفت که خواست وی را بر ضد شاعر
بشوراند. مامون خندید و گفت مرا بدان جهت بزبان او بر می انگیزی که درباره ات سروده است:

ای گروه لشکریان نا امید مباشید و بر آنچه رفت خشنود گردید و خشم مگیرد چه بهمیر زودی آهنگهای (حنینی) که خوشایند پیر
و جوان است به شما ارزانی خواهد شد و به فرماندهان سپاه نیز نواهای (معبدی) خواهند داد، آهنگهایی که نه در جیب جا می گیرد
و نه گرد آوردنی است.

آری خلیفه ای که مصحفش بریط است عطایش به سران سپاهش همین است.

ابراهیم گفت ای امیر مومنان بخدا قسم دعبل از تو نیز بد گوئی کرده.

مامون گفت از آن بگذر که من بد گوئی او را به این سروده اش بخشیدم و خندید در این هنگام "ابو عباد" از در آمد و چون
مامون از دور او را دید به ابراهیم گفت: "دعبل" با هجویه های خود بر "ابو عباد" نیز گستاخی کرده و این شاعر از هیچ کسی
نمی گذرد. ابراهیم گفت مگر ابو عباد از تو گشاده دست تر است؟ مامون پاسخ داد نه اما مردی تند و نادان است که کسی را امان
نمی دهد و من شکیاتر و بخشاینده ترم. بخدا وقتی ابو عباد به این سوی می آمد این سروده دعبل درباره اش بخنده ام انداخت:
نزدیکترین کار به تباهی و فساد کاری است که تدبیر آن با ابو عباد است..

[صفحه ۲۸۶]

۴- "ابو ناجیه" آورده است که معتصم دعبل را به جهت زبان درازیهایش دشمن می داشت و چون به شاعر خبر رسید که معتصم اراده فریب و کشتنش دارد به جبل گریخت و در هجو وی چنین سرود:
دلباخته غمزده دین از پراکندگی دین گریست و چشمه اشک از چشمش جوشید. پیشوائی پیاخاست که اهل هدایت نیست و دین و خرد ندارد.

اخباری که حکایت از مملکتداری مردی چون "معتصم" و تسلیم عرب در برابر او کند، به ما نرسیده است. لیکن آنچنانکه پیشینیان بازگو کرده و گفته اند چون کار خلافت دشوار شد بنا به گفته کتب مذهب، شاهان بنی عباس هفت تن خواهند بود و از حکومت هشتمین آنها نوشته ای در دست نیست.

اصحاب کهف نیز چنیند که بگاہ بر شمردن، هفت تن نیکمرد در غار بودند و هشتمین شان سگشان بود. و من سگ آنها را بر تو ای معتصم برتری می دهم چه تو گنه کاری و او نبود حکومت مردم از آن روز به تباهی کشید که "وصیف" و "اشناس" عهده دار آن شدند و این چه اندوه بزرگی بود!
(فضل بن مروان) نیز چنان شکافی در اسلام انداخت که اصلاح پذیر نبود.

۵- "میمون بن هارون" آورده است: که چون معتصم مرد "محمد بن عبد الملک زیات" در رثائش سرود:
چون او را به خاک کردند و باز گشتند گفتم: بهترین مرده را به بهترین گور سپردند، خداوند جبران مصیبت مردمی که ترا از دست داده اند جز به شخصی مانند هارون نخواهد کرد. و دعبل به معارضه او چنین سرود:
چون وی را در خاک نهمان کردند و بر گشتند گفتم بدترین مردها در بدترین گورها

[صفحه ۲۸۷]

خفت، برو به سوی دوزخ و عذاب که من ترا شیطانی بیش نمی پندارم.
نمردی مگر آنگاه که پیمان بیعت را برای کسی گرفتی که برای مسلمین و اسلام زیان بخش تر بود.
۶- "محمد بن قاسم بن مهرویه" آورده است که با دعبل در "ضمیره" بودم که خبر مرگ معتصم و قیام واثق را آوردند. دعبل گفت پاره ای کاغذ داری که بر آن بنویسم؟ گفتم آری. کاغذی در آوردم و او به بدیهه بر من املاء کرد:
خدا را سپاس: جای آن نیست که از شکیبائی و تاب و توان سخن گوئیم چه خلیفه ای مرد که هیچ کسی برای او نگران نیست و دیگری پیاخاست که هیچ کسی خرسند نیست.

۷- "محمد بن جریر" آورده است که تنها بیتی که "عبد الله بن یعقوب" از هجویه دعبل درباره متوکل برای من خواند این بیت بود و من از او شعر دیگری را در این باره نشنیدم:

و لست بقائل قذفا و لکن

لا مر ما تعبدک العبيد

راوی گفت: شاعر در این بیت نسبت (ابنه) به متوکل داده است.

۸- "عبد الله بن طاهر" بر مامون وارد شد. مامون وی را گفت ای عبد الله شعر دعبل را به یاد داری گفت: آری اشعاری از او در ستایش دودمان امیر مومنان به خاطر دارم گفت بخوان و عبد الله این سروده دعبل را خواند:

سیراب و آباد باد روزگار جوانی و عشق
روزگاری که در جامه شادکامی می خرامیدم

روزگاری که شاخه های درخت وجودم تازه و شاداب بود و من از شکوفائی آن بر هر بام و دری به بازی می نشستم.
بس کن و یاد زمانه ای را که دورانش به سر آمده، فروگذار و از حریم نادانی

[صفحه ۲۸۸]

پای درکش و از مدایحی که می سرائی به سوی رهبرانی روی آر که از خاندان کرامت و اعجازند.
مامون گفت بخدا سوگند وی به چنان گفتار و اندیشه عمیقی در یاد کرد خاندان پیغمبر دست یافته است که در وصف دیگران به آن نمی رسد سپس گفت دعبل درباره سفر دور و درازیکه برایش پیش آمده است نیز شعر نیکوئی سروده است و آن این است.
آیا زمان آن نرسیده است که تا من نمرده ام، مسافران به وطن بر گردند.
در آن حال که توانائی جلو گیری کردن از ریزش اشکی که از درد دل حکایت داشت نداشتم گفتم بگو: چه خانهای که جمع آن پراکنده شد و چه جمع های پراکنده ای که پس از گرد آمدن دوباره از هم پاشیدند."
آنگاه گفت: من هیچ سفری نکرده ام، که این ابیات را در سفر و در همه گشت و گذارهایم تا گاه بازگشت در پیش چشم نداشته باشم.

۹- "میمون بن هارون" آورده است که دعبل "، دینار بن عبد الله" و برادرش "یحیی" را می ستود و آنگاه که از رفتار آنها تا خشنود شد در هجوشان چنین سرود: گناهانمان پیوسته خوارمان می داشت تا گاهی که ما را به دامان یحیی و دینار انداخت همان گوشه های نادانی که نسلشان قطع نشده و سجده آفتاب آتش بسیار کرده اند و گفته است: دعبل درباره آن دو و "حسن بن سهل" و "حسن بن رجاء" و پدرش نیز چنین سروده است:
هان امیران "مخزم" را از من بخرید چه من "حسن" و در فرزند "رجاء" را بدرهمی می فروشم و "رجاء" را سرانه می دهم"
دینار "را نیز بی پشیمانی می فروشم. اگر آنها را بسبب عیبی که دارند بسویم باز برگردانند". یحیی بن اکثم "پس نخواهد آورد.

خوشمزگیها و نوادر دعبل

۱- احمد بن خالد آورده است که: روزی به بغدادی در خانه صالح بن علی بن

[صفحه ۲۸۹]

عبد القیس بودیم. گروهی از دوستان نیز با ما بودند در این هنگام خروسی از خانه دعبل پرید و بر لانه ای که در فضای خانه صالح

بود فرود آمد. چون چنین دیدیم گفتیم این شکار روزی ماست آن را گرفتیم صالح گفت چه کنیم می کشیمش. پس سرش را بریدیم و کبابش کردیم و خوردیم دعبل از خانه در آمد و جویای خروس شد دانست که در خانه صالح نشسته، در جستجوی آن به نزد ما آمد و خروس را از ما خواست ما منکر دیدن آن شدیم و آن روز را به نگرانی بسر بردیم چون فردا شد دعبل به مسجد آمد و نماز بامداد را گزارد سپس در آن مسجد که انجمن گاه مردم بود و گروهی از دانشمندان گرد می آمدند و مردم به خدمت شان می رسیدند، نشست و چنین خواندن گرفت.

"صالح" و مهمانانش خروس اذان گوی ما را مثل پهلوانی که در میان مهلکه افتد اسیر کردند. و پسران و دختران خود را به بال و پر کردن آن گماشتند و چنان شتابزده در خوردن آن بجان هم افتادند که گوئی خاقان را ببند کشیده یا افواج قبیله "همدان" را در هم شکسته اند.

خروس را چنان به دندان کشیدند که دندانشان کنده شد و پشت سرشان به سنگ دیوار شکست. مردم اشعار دعبل را نوشتند و رفتند. چون پدرم به خانه برگشت گفت وای بر شما آنقدر بی خوراک مانده بودید که جز خروس دعبل چیزی برای خوردن نیافتید؟ سپس شعر را خواند و به من گفت، هر چه می توانی مرغ و خروس می خری و برای دعبل می فرستی و نه اسیر زبانش خواهیم شد. و من چنین کردم.

۲- "اسحاق نخعی" گفته: در بصره با دعبل نشسته بودیم و غلامش "ثقیف" نیز بخدمتش ایستاده بود، عربی که که در جامه ای خزمی خرامید، عبور کرد. دعبل به غلامش گفت. این عرب را به نزد من فراخوان. غلام اشاره کرد و عرب آمد.

[صفحه ۲۹۰]

شاعر پرسید از کدام مردمی؟ گفت: از بنی کلاب گفت از کدام یک از فرزندان کلابی؟ گفت. از زادگان ابی بکر.

دعبل پرسید؟ آیا گوینده این اشعار را می شناسی: خیر یافتم، که یکی از کلییان به سرزنشم نشسته است و هر جا کلاب باشند، درود و ثنا نباشد. اگر من ندانسته باشم که کلییان، سگ و من شیر شکر زده ام، پدرم از دودمان "قیس بن عیلان" و مادرم از خاندان "حبطه" باد. عرب گفت: این شعر از دعبل است که درباره "عمرو بن عاصم کلابی" سروده آنگاه از شاعر پرسید تو از کدام خاندانی؟ دعبل را خوش نیامد که بگوید: خزاعیم چه عرب هجوش می کرد. پی گفت: من به گروهی وابسته و سرافرازم که شاعر درباره شان سروده است:

مردمی که "علی" - "آن بهترین خلق" - و "جعفر" و "سجاد ذو ثنات" از آنهاست و به روز سرافرازی به "محمد" و جبرئیل و قرآن و سوره های آن می بلند اعرابی می گریخت و می گفت: ما را با "محمد" و جبرئیل و قرآن و سوره های چه نسبت!!

۳- حسین بن ابی السری "گفت: دعبل به جهت رفتار ناخوش آیند "ابی نصر بن جعفر بن اشعث" با آنکه پیش از این آموزگارش هم بود، عصبانی شد و در هجو پدرش چنین سرود:

در نزد من "جعفر بن محمد بن اشعث" از جهت پدر بهتر از "عثث" نیست او، همچون ماری گزنده که چون بر انگیزش، درنگ نمی کند، بمن در پیچید.

اگر آن مغرور می دانست بر پدرش چه خواربها رفته است، کار عبث نمی کرد.

راوی گفت "عثث" دعبل را دید و پرسید: در میان من و توجه رفته بود که در پستی به پدر من مثل زدی؟ دعبل خندید و گفت هیچ چیز هماهنگی

[صفحه ۲۹۱]

نامت با نام پسر اشعث در قافیه و آیا دوست نمی داری که پدرت را که مردی سیاه بود از پدران اشعث بهتر دانم.

۴- " حسین بن دعبل " گفت: پدرم درباره " فضل بن مروان " چنین سرود: " فضل " را اندرز دادم و خالصانه به وی نصیحت کردم و دامنه سخن را به گفتگو درباره فضل کشیدم.

هان: برای " فضل بن مروان " در سر نوشت " فضل بن سهل " اگر این فضل پند پذیر باشد عبرتهاست.

و نیز وی را در کار " فضل بن یحیی " پند آموزیهاست. آنگاه که این فضل در سر نوشت آن یکی بیندیشد.

ستوده بمان از حدیثی که به آن دست یافتی و دست از احسان و فضل بر مدار چه تو سرپست حکومت شدی و در جایگاه فضل و " فضل " و " فضل " قرار گرفتی.

پیش از این، ابیات شعری را ندیده ام که تمام قافیه های آن بر فضل و فضل باشد و چون این چکامه خوانده شود، نقصی در آن نباشد جز آنکه اندرز من به فضل، فضل " بیجا " است.

پس فضل بن مروان مقداری پول برای دعبل فرستاده و گفت نصیحتت را پذیرفتم.

و تو دست از خیر و شر ما بردار.

نمونه هایی از اشعار مذهبی دعبل

در سوک سبط شهید امام سوم چنین سروده است.

آیا از دیده اشک می ریزی
و از سوز دل رنج می بری؟

و بر آثار دودمان محمد (ص) می گرئی و سینه است از حسرت به تنگ آمده است؟
هان بحق برایشان بگری و از گردش روزگار باران اشک از دیدگان بار.
و مصیبت شان را به روز عاشورا و آن پیش آمد سختی که از بزرگترین دشواریهای زمان بود از یاد مبر.

[صفحه ۲۹۲]

خداوند به باران بهاری پیکرهای افتاده در دشت کربلا را سیراب کند و بر روان پاک حبیب خود حسین درود پیاپی فرستد. کشته ای که در کنار دو نهر در بیابان کربلا- افتاد، کشته بی گناهی که فقدانش ما را به درد آورد و تنها مانده ای که فریاد می کرد: یاوران من کجا رفتند؟

من تشنه عطش زده در سر زمین غربتم و کشته و ستم رسیده ای بی گناهم سرش را بر فراز نی زدند و خاندان پریشان و آشفته اش را به اسارت کشیدند.

به پسر سعد که خدا روانش را بدر آرد، بگو بزودی عذاب دوزخ را به لعن و نفرین در خواهی یافت.

بروزگار دراز تا آنگاه که باد صبا می وزد، بر گروهی که همگی به گمراهی افتادند و گفتار پیغمبر خدا را به شبهه انگیزی تباه کردند، در بام و شام نفرین باد.

دعبل، امیر مومنان (ع) را نیز می ستاید و از خاتم بخشی او در نماز به سائل و نزول آیه شریفه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یوتون الزکاه و هم راکعون، چنین یاد می کند:

قرآن به برتری خاندان پیغمبر و ولایت غیر قابل انکار علی ناطق است به ولایت پس از پیغمبر آن برگزیده نیک مرد و راستگوی دوستدار ناطق است، آنگاه که وی نماز می گزارد و نیازمندی دست تمنا دراز کرد

و او با بخششی بزرگوارانه که از این بخشنده پسر بخشنده سزاوار بود، خاتمش را به مستمند داد. و خدای مهربان وی را در قرآن خود چنین ویژگی بخشید:

(و هر کس را چنین افتخاری است، گو بیارد) براستی که ولی و سرپرست شما، خدا و پیغمبرش و مومنانی هستند که نماز می گزارند و در حال رکوع زکاه می پردازند.

و هر که خواهد انکار این فضیلت کند، در فردای قیامت خداوند خصمش خواهد بود.

و خدا در وعده‌هایش خلاف نخواهد کرد.

[صفحه ۲۹۳]

و نیز امیر مومنان (ع) را چنین می ستاید:

زهی بیعت احمد و جانشین او، یعنی سرور ما و امامی که محسود دشمن بود.

یعنی آنکه به روزگار کودکی و سر آغاز جوانی، پیش از دیگران پیغمبر را یاری کرد.

یعنی آنکه غمها را از دود و هیچگاه در نبرد نترسید.

یعنی آنکه پیش از هر یکتا پرستی، خدا را بیگانگی شناخت.

و هرگز صنم و بتی را پرستش نکرد.

و نیز در سوک شهید کربلا سبط پیغمبر خدا امام سوم (ع) چنین سروده است:

تو که غمگینی چرا می خوابی؟ و بر کسی که محمد (ص) بر او گریست، نمی گزئی؟

چرا بر حسین و خاندانش اشک نمی ریزی مگر نمیدانی که گریه بر مثل آنها ستوده است؟ اسلام بروز شهادت او بخواری افتاد و

بخشش و سرودی از فقدانش گریست فرشتگان روش بین و بزرگواری که در آسمان خدا را راکع و ساجدند نیز بر حسین

گریستند.

آیا فراموش کردی زمانی را که افواج سپاه دشمن که عمر سعد و دیگر سرکردگان کافر پیشه در میانشان بودند چگونه بر حسین

تاختند؟

و در نبرد گاهی که دشمنان وی بسیار و دوستانش اندک بودند، جام مرگ را بکامش ریختند و حق پیغمبر را با چشاندن سوز

عطشی فرو ننشستنی به آنها، نگه نداشتند حسین را کشتند و پیغمبر را به سوک سبطش نشانند راستی که پس از ماتم وی دیگر

ماتمها آسان نمود. چگونه می توان آرام گرفت حال آنکه زینب در زمره اسیران بود و از سوز عطش فریاد می زد و می گفت: ای

جد بزرگوار ای احمد: این حسین تو است که به شمشیر دشمن کشته و پاره پاره شده و به خون آغشته گردیده است عریان و برهنه

و بر خاک افتاده و پامال سم ستوران و اسبان تاخته است و اجساد پاک و بی گور و کفن فرزندان کشته ات در پیرامون او به خاک

افتاده. ای نیای بزرگ و بزرگوار: اینها را از آب فرات منع کردند و به تشنگی و بی آبی کشتند

[صفحه ۲۹۴]

ای جد و الامقام: از ماتم و بسیاری مصیبت و آنچه بر من می رود، می افتم و می خیزم. و این ابیات از چکامه ای طولانی است که وی در رثاء سبط شهید سروده است: از شامی که مردم آن شوم و تیره روز بودند و از نگون بختی سپاهشان را ابلیس فرماندهی می کرد، آمدند ای لعنت بر آنها باد و چنین مردمی که امام خود را می کشند و پیکر پاره پاره اش را بر خاک رها می کنند ملعون خواهند بود. ای وای من که دختران گریان پیغمبر را عریان و سر برهنه اسیر کردند. مرگ و ننگ بر شما آیا به دوزخ آن تنگنای زشت و پست خرسند آمدید؟ و بنادانی عزت زندگی نفیس خود را به دنیای دیگران فروختید؟ و بیعت ننگین اموی دنیا شما را خوار کرد. وه که بهره بیعت کنندگان چه ناچیز و پست بود.

مرگ و ننگ بر کسی که با او بیعت کردید
گوئی رهبرتان را سر نگون در دوزخ می بینم
ای خاندان محمد (ص). پس از پیغمبر از این مردم چون گبر، چها که دیدید؟
چه اشکها که بپایتان ریخته شد و چه جانها که بروز واقعه کربلا برای حسین از تن گسست؟ شکبیا باشید ای سروران ما، که روزگار سخت آن دودمان ملعون نیز فرا خواهد رسید من همیشه پیر و شما و فرماتان هستم و جان خویشتن را تا زنده ام به اطاعت شما وامی دارم -

و " یاقوت حموی " در ص ۱۱۰ جلد ۱۱ " معجم الادباء " این ابیات را از دعبل در سوک امام سوم، یاد کرده است:
وای ای مردان سر پسر پیغمبر و علی بر فراز نیزه بالا رفت.

و با آنکه مسلمین می دیدند و می شنیدند. فریادی از کسی بر نخاست و کسی نگران نشد.
ای حسین دیدهائی را که ببرکت زندگیت خواب و آرام داشت، بیدار

[صفحه ۲۹۵]

گذاشتی و چشمانی را که از بیمت نمی خفت، بخواب کردی.
دیدار شهادت دیده ها را کور و ناله مرگت گوشها را کر کرد.
باغ و بستانی نیست که آرزوی این نداشته باشد که آرامگاه و مدفنت باشد.
و در ستایش امام پاک نهاد علی بن ابی طالب چنین گفته است:
ابو تراب حیدر آن پیشوای شیر مردی که کشنده کافران است و هم‌اورد ندارد.
وی مبارزی سر سخت و شیری شکست ناپذیر و راستگوئی است که هرگز دروغ نگفته و پهلوانی است که نیرومند و مصمم است.
علی شمشیر بران پیغمبر راستگو و کشنده تبهکاران به شمشیر آخته و صیقل زده است.
و نیز در رثاء سبط شهید امام سوم چنین سروده است:

اشکهای که از مصیباتی که بر فرزندان بزرگوار علی در منازل پیرامون نجف و کنار فرات یعنی سر زمین کربلا رفته است، ریخته می شود، انسان را از نغمه و نشاط باز می دارد و افسوس من برزلت های زمانه ای است که فرزند پاک پیغمبر را خوار می دارد. آیا بر حسین و به یاد کشتن این دانای پرهیز کار اشک پیایی نمی ریزی؟ و آیا از اینکه، پدران زیاد، فرزندان پیغمبر را به خاک نشانند و چنین ناپاک زادگانی آشکار بر آن پاک زادگان شمشیر کشیدند، اندوهگین نیستی؟

ولادت و وفات دعبل

دعبل در سال ۱۴۸ به دنیا آمد و در سنه ۲۴۶ در روزگار پیری و کهنسالی، به جور و ستم کشته شد. پس وی ۹۷ سال و چند ماه زیسته است.

آورده اند که او " مالک بن طواق " را به اشعاری هجو کرد و چون هجویه اش

[صفحه ۲۹۶]

به مالک رسید وی را طلبید و شاعر گریخت و به بصره که " اسحاق بن عباس عباسی " فرماندارش بود آمد اسحاق نیز از هجویه دعبل درباره " نزار " آگاهی داشت و چون شاعر به شهر در آمد کسی را به دستگیری وی گماشت و نطع و شمشیر خواست تا گردن دعبل را بزند.

دعبل در انکار آن قصیده سوگند به طلاق می خورد و به هر قسمی که او را از کشته شدن میرهاند متوسل می شد و می گفت: آن چکامه را من نگفته ام بلکه دشمنی از دشمنانم چون " ابو سعید " یا دیگری آن را پرداخته و بمن نسبت داده اند تا مرا بکشتن دهند. و پیوسته زاری می کرد و زمین می بوسید و در پیش اسحاق می گریست تا اسحاق بر او رقت کرد و گفت: از کشتنت گذشتم اما باید رسوایت کنم سپس چوب دستی خواست و آنقدر به او زد که در خود خرابی کرد.

پس دستور داد او را به پشت بیندازند و دهانش را باز کنند و کثافاتش را به دهانش ریزند و گمارشتگان نیز پایش بگیرند و قسم خورد که دست از وی بر نخواهد داشت مگر آنگاه که مدفوعش را بخورد و فرو ببرد و رنه او را خواهد کشت و رهایش نکرد مگر آنگاه که چنین کرد. سپس آزادش گذاشت و شاعر به اهواز گریخت " مالک بن طوق " مردی کاردان و زیرک را برگماشت و به وی دستور داد که به هر نحوی خواهد، شاعر را ناآگاهانه بکشد ده هزار درهم نیز به او جایزه داد. آن مرد پیوسته در - جستجوی دعبل بود تا شاعر را در روستائی از نواحی " سوس " پیدا کرد و وی را در یکی از اوقات بعد از نماز عشا به چنگ آورد و با چوب دستی که دمی زهر آگین داشت به پشت پایش زد و فردای آنروز دعبل مرد و در همان قریه به خاک رفت و گفته اند که وی را به " سوس " بردند و در آنجا به خاک سپردند.

و در تاریخ ابن خلکان است که وی در " طیب " که شهری در میان واسط عراق

[صفحه ۲۹۷]

و کور اهواز است کشته شد. و " حموی " گفته است که قبر دعبل پسر علی خزاعی در " زویله " است و بکر بن حماد در این باره چنین سروده است: " مرگ، دعبل را بزویله و در سنگستان احمد بن خصیب رها کرد ".

بر جستجوگر مخفی نماند که تردید " ابن عساکر " در صفحه ۲۴۲ جلد ۵ تاریخش پس از ذکر وفات مترجم سال ۲۴۶، و این

سخن او که: [گفته اند: دعبل معتصم را هجو کرد و او شاعر را کشت و نیز آورده اند که مالک را هجو کرد و او کسی را در پی شاعر فرستاد تا مسمومش کند] تردیدی بی تامل و نقل قولی بی تدبر است زیرا معتصم بسال ۲۲۷ و ۹ سال پیش از شهادت شاعر در گذشته است و نیز آنچه "حموی" در صفحه ۴۱۸ جلد ۴ "معجم البلدان" آورده است که [چون دعبل معتصم را هجو کرد وی خون شاعر را هدر نمود و دعبل به طوس گریخت و به گور رشید پناه برد ولی معتصم پناهِش نداد و او را بسال ۲۲۰ قتل صبر کرد] بر خلاف اتفاق قول مورخان و دانشمندان رجال در مورد درگذشت شاعر به سال ۲۴۶ است.

"بحتری" که با شاعر و "ابی تمام" که پیش از دعبل درگذشت، دوست بود در سوک آن دو چنین سرود:

آرامگاه حبیب و دعبل بروز مرگشان، بر درد دلم افزود و آتش به جانم زد ای دوستان من: باران رحمت پیوسته بر شما ریزان باد و ابری پر آب و باران ز گورتان را سایبانی کناد. (گور این یکی (دعبل) در اهواز و از مسیر ناله نوحه گر بدور است و قبر دیگری (ابی تمام) در موصل است.

"ابو نصر محمد بن حسن کرخی کاتب" گفته است: دیدم که بر گور دعبل این اشعار را نوشته بودند:

دعبل، توشه اقرار به بیگانگی خداوند را برای رستاخیز خویش آماده کرده است وی خالصانه شهادت به وحدت حق می دهد و امیدوار است که خداوند

[صفحه ۲۹۸]

در رستاخیز بر او رحمت آرد.

مولای دعبل، خدا و رسول اویند و پس از این دو مولای او جانشین بحق پیغمبر یعنی علی است.

شاعر دو فرزند بنامهای "عبدالله" و "حسین شاعر" بر جا نهاد. و "ابن ندیم" برای فرزند دوم، دیوانی در حدود ۲۰۰ برگ یاد کرده و "ابن معتر" در صفحه ۱۹۳ "طبقات الشعراء" شرح حال و نمونه ای از اشعار وی را آورده و گفته است:

"دعبلی شاعری سخت نمکین شعر است."

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

در اینجا جلد دوم این کتاب پایان می یابد و در پی آن جلد سوم که به بقیه شاعران سده سوم آغاز می شود، و نخستین آن شاعران "ابو اسماعیل علوی" است، خواهد آمد.

و الله المستعان و علیه التکلان

"قابل توجه"

هر فصل و کلمه و جمله ای که در متن یا تعلیق این کتاب و دیگر مجلدات الغدير با رمز "م" آغاز و به کمانکی در پی آن، تمام می شود، از پیوست ها و فزوده های چاپ دوم است.

سپاسی بر قدر دانیها

بر دلم می گذشت که این کتابم مورد ستایش شخصیت های دینی و شیفتگان خاندان پاک پیغمبر قرار می گیرد آزمایش این پیش بینی را ثابت کرد و از اطراف عراق و نواحی دیگر، نامه هائی گرامی و نوشته هائی عالی از جمعیت ها و شخصیت های برجسته در تقریظ و تحسین کتاب به نظم و نثر بدست ما رسید که حکایت از روحیه ای

زنده و نیرومند در جامعه اسلامی داشت و از اندیشه رسای مجتمع دینی و شعور بیدار شخصیت‌های اسلامی سخن می‌گفت درود خداوند نثار عرب و آئین بر حق او باد و زهی دیگر امم اسلامی و مردمی که از این آئین به نیکی پیروی می‌کنند. ما سپاس بی‌پای خود را به همه آنان تقدیم داشته و توفیقشان را خواستار و پیشتازی و پیشگامی پیروان قرآن پاک را آرزومندیم.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزیق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

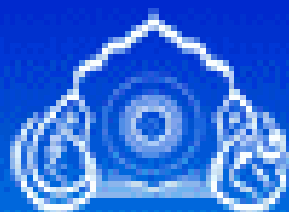
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

